

زبان و فرهنگ ایران

۷۷

# فک سبیه

( کلمات بهاء الدین نقشبند )

تألیف

خواجه محمد بن محمد پارسای بخارائی

مقدمه و تصحیح و تعلیق

از

دکتر طاهر زورقی

- سرشناسه : پارسا، محمد بن محمد، ۴۷۳۹-۸۲۲ ق.
- عنوان و نام پدیدآور : قدسیه (کلمات بهاءالدین نقشبند) / تألیف محمد بن محمد پارسای بخارایی؛ مقدمه و بتصحیح و تعلیق از احمد طاهری عراقی.
- مشخصات نشر : تهران: طهوری، ۱۳۵۴.
- مشخصات ظاهری : ۱۹۸ ص.: مصور، نمونه.
- فروست وضعیت : زبان و فرهنگ ایران؛ ۷۷.
- فهرست نویسی : برون سپاری.
- یادداشت : Mohammad b. Mohammad : ص. ع به انگلیسی: Parsa. Qodsiyyah (Saying of Baha al- Din Nqqshband).
- یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.
- یادداشت : نمایه.
- موضوع : بهاءالدین نقشبند، محمد بن محمد، ۷۱۸-۷۹۱ ق.
- موضوع : نقشبندیه -- تاریخ
- موضوع : نقشبندیه -- عقاید
- شناسه افزوده : طاهری عراقی، احمد، ۱۳۲۲-۱۳۷۰، مصحح
- رده بندی کنگره : ۲/۲۹۳BP۱۳۵۴ ۴ق۲پ/
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۸۸۷
- شماره : ۴۷۶۸۷
- کتابشناسی ملی :

## فهرست مطالب

۵-۶	پیشگفتار
۹-۱۲۰	مقدمه مصحح
۱۰-۲۷	نقشبندیان در عصر تیموری
۱۰	آغاز کار نقشبندیان
۱۲	موقف اجتماعی
۱۴	نقشبندیان و امرای تیموری
۲۰	نقشبندیان و صوفیان دیگر
۲۴	نقشبندیان و تشیع
۲۸-۴۹	سلسله و مشایخ
۲۸	نامه‌های سلسله
۳۰	کرسی نامه
	مشایخ (از عبدالخالق تا بهاء‌الدین)
۳۲	عبدالخالق غجدوانی
۳۵	عارف ربوگری
۳۶	محمود انجیرفغوی
۳۷	علی رامینی
۳۸	محمد بابا، سماسی
۳۹	سید امیر کلال
۴۰	بهاء‌الدین نقشبند
۴۵	کلمه نقشبند
۵۰-۶۴	اصول طریقه نقشبندی
۵۰	تعریف
۵۴	اصول بازده‌گانه
۶۵-۹۲	خواجه محمد پارسا
۶۵	سرگذشت
۷۰	تالیفات
۷۶	ابو نصر پارسا
۷۷	فدسیه

۷۷	بررسی
۸۰	برخی از خصائص دستوری و لغوی
۸۴	نسخه‌های خطی
۹۰	روش تصحیح
۹۳-۱۲۰	تصاویر
۱-۷۰	متن قدسیه
۱	مقدمه
۸	سلسله نقشبندی
۱۷	جلال و جمال
۲۱	قرب و بعد
۲۵	صفات
۲۸	ذکر
۳۵	تلوین و تمکین
۴۸	طلب
۵۱	نفی وجود و تربیت روحانی
۵۲	جمع و تفرقه
۵۶	حیرت
۵۹	ولایت
۶۲	فنا و بقا
۷۱-۸۸	حواشی قدسیه
۸۹-۱۰۳	اختلاف نسخ
۱۰۵-۱۲۹	تعلیقات
۱۵۱-۱۹۸	فهرستها
۱۵۳	آیات
۱۵۴	احادیث
۱۵۶	کلمات اولیا و مشایخ
۱۵۸	امثال
۱۵۹	لغات و ترکیبات
۱۶۷	اصطلاحات عرفانی
۱۸۰	اعلام

## پیشگفتار

سهم صوفیان نقشبندی در بارور ساختن عرفان اسلامی اندک نیست. صدها کتاب و رساله بزبانهای فارسی و عربی و ترکی در دقایق عرفان و مبانی تصوف و رسوم طریقت و آداب سلوک و مناقب اولیا و طبقات مشایخ... از نقشبندیان بازمانده است. و شاید بتوان گفت که از حیث شمار، آثار آنسان افزونتر از صوفیان دیگر است. و علت آن یکی در گسترش این طریقه است در پهنه جهان اسلام از شرق تا غرب، و دیگر رواج آنست در میان طبقات علما و فضلا و ادبا.

آثار نقشبندی اکثر بزبان فارسی است، از آنکه طریقه نقشبندی در سرزمینهایی که زبان فارسی با فرهنگ ایرانی ساند بود، بیشتر شیوع و نفوذ داشت. و اساساً نقشبندی طریقتی است ایرانی؛ مشایخ قدیم این سلسله همه ایرانی بوده اند، و نشأت و نضج این طریقه در خاک فارسی زبانان بسوده است. و ازین روست که اصطلاحات طریقتی آنان نیز فارسی است، که حتی در متون عربی و ترکی نیز آن اصطلاحات بگونه فارسی بکار رفته است.

متأسفانه بیشتر این آثار همچنان مخطوط در زوایای کتبخانهها متروک مانده است. و فقط پاره‌یی از آنها در هندوستان بطبع رسیده است، که نامطبوع و مفلوط است و مغشوش. درباره نقشبندیان نیز تا کنون تحقیقی علمی و جامع انجام نشده است. گذشته از کارهای پراکنده برخی از مستشرقین، تنها کسی که اختصاصاً بدین مهم پرداخته بود و تتبعات عمیق و دقیقی کرده بود، مأسوف علیه مارپژان موله بود که در جهان دیری نیاید و بجوانی درگذشت (در ۱۹۶۳). تحقیقات منتشر شده موله در باب نقشبندیه - که همه ارزنده است - شامل تصحیح چند متن است و بررسی جنبه‌هایی از تاریخ نقشبندیان، که در مجله فرهنگ ایران زمین و مجله

مطالعات اسلامی (Revue des études Islamiques) پاریس بطبع رسیده است. و از میان شرفیایان باید از مرحوم استاد سعید نفیسی یاد کرد که چند رساله نقشبندی را بچاپ رسانیدند.

در سالهای اخیر که من بنده به بررسیهایی در باب نقشبندیان پرداخته بودم، در ضمن گردآوری آثار و اسناد آنان، برخی از متون را شایسته طبع و نشر دیدم و سزا دانستم که پیش از تحقیقی کلی و جامع، به تصحیح و نشر بعضی از کتب و رسائل مهم نقشبندی پردازم. و از آن میان نخست، قدسیه را برگزیدم، از آنکه این رساله از کهنترین آثار نقشبندیه است و با همه خردی، شامل اصول کلی آن طریقه است. بعلاوه، این رساله در چشم نقشبندیان سخت عزیز و ارزشمند است، چه سخنانی است از خواجه بهاءالدین محمد نقشبند پیشوای این طایفه، و گردآورده و شرح کرده خواجه محمد پارساست از اکابر این طریقه.

صرف نظر از رسالههایی که از نقشبندیان در مجموعههای ایرانشناسی و مجلات ایران چاپ شده، این کتاب نخستین اثر است از آثار نقشبندی که مستقلاً تصحیح و طبع شده است. بدین سبب برای آگاهی برخی از خوانندگان - که ممکن است اطلاعی وافی از نقشبندیه نداشته باشند - مقدمه بی افزودن شد. و در آن، نقشبندیان عهد تیموری و موقف اجتماعی آنان و اصول تعالیشان و سلسله و مشایخشان باجمال شناسانده شد.

متن قدسیه بر اساس هفت نسخه تصحیح شده، و حاشیه قدسیه (که ظاهراً از مولانا عبدالرحمن جامی است) بدنبال متن آمده است؛ و در پی آن تعلیقات. و در تعلیقات گذشته از تخریج احادیث و ذکر مآخذ آیات و اقوال، درباره بعضی مواضع کتاب (خاصه آنچه با نقشبندیه ربطی داشت) توضیحاتی داده شده. نام و مشخصات کامل منابع و مراجع در ذیل صفحات آمده، و ازین رو فهرستی از مآخذ تهیه نشده است.

بهرگونه طبع این کتاب نخستین گام است در نشر متون نقشبندی. و آرزو داریم که پس ازین توفیق یار شود و چند اثر مهم دیگر را منتشر کنیم. بدین امید که در شناخت زوایایی از تصوف اسلامی و تاریخ فکر ایرانی مفید افتد.

احمد طاهری عراقی

تهران - شهریورماه ۱۳۵۴

مقدمه



مؤلف: محمد تقی میرزا





نقشبندی طریقتی است منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۷۱۷-۷۹۱). ولی بهاءالدین را بنیانگذار و مؤسس نمی‌توان شمرد، طریقه او بحقیقت دنباله طریقه خواجهگان است، طریقه و سلوکی که خواجه یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵) بنیان نهاده بودند. خواجه بهاءالدین که خود از جانشینان خواجه غجدوانی تعلیم یافته بود، محبی و مصلح طریقت خواجهگان شد. و طریقت نقشبندی آمیخته‌یی شد از تعالیم عبدالخالق غجدوانی و بهاءالدین بخارایی.

طریقه نقشبندی بزودی در ماوراءالنهر و خراسان رواج یافت. و پس از بهاءالدین، خلفای او علاءالدین عطار (متوفی ۸۰۲) و محمد پارسا (متوفی ۸۲۲) و یعقوب چرخ‌چی (متوفی ۸۵۱) برمسند ارشاد نشستند که در ترویج این طریقت سهمی داشتند. و از بعد اینان خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶-۸۹۵) آمد که مشهورترین و متنفذترین مشایخ عصر تیموری است. و بعهد او این طریقت به ذروه نفوذ و شهرت و رواج رسید.

اینک نظری گن‌دا می‌افکنیم به نقش اجتماعی و سیاسی نقشبندیان در عهد تیموری و حیات مشایخشان و تعالیم و اصول طریقتشان:

## نقشبندیان در عصر تیموری

خواجه عبدالخالق غجدوانی و خلفش بهاء الدین نقشبند بحقیقت مصلحان تصوف اسلامی بودند. مکتب آنان اعتراضی بود به تصوفی که دستگامی شده بود و پیش از آنکه به اصل و معنای عرفان پردازد به ظواهر و رسوم می پرداخت. اعتراضی بود به صوفیان خانقاهی چله نشین خلوت گزین بیکاره و درویشان قلندروش یاوه گرد. مکتب نقشبندی آن گونه مراتب شیخی و مرشدی را که جز نام و مقام چیززی در درون نداشت و از حقیقت ارشاد و تربیت دور شده بود و پوست بی مغزی را می مانست، رد می کرد. خواجه عبدالخالق می گفت: «در شیخی را در بند و دریازی گشای»<sup>۱</sup>. و بهاء الدین صوفیانی را که پای همتشان به قفسه «سلسله» بود، بسخره می گرفت، و «سلسله‌ها» و «کرسی نامه»‌هایی را که صوفیان دستگامی - درست یا نادرست - از برای خود ساخته بودند و بدان مفاخرت می کردند، بی ارج می شمرد. می گفت: در راه تهذیب و کمال آدمی از سلسله کاری بر نیاید، از خود باید طلبید و در خود باید جست. وقتی یکی از او پرسید «سلسله شما به کجا می رسد؟ تبسم کردند و گفتند: از سلسله کسی بجایی نرسد»<sup>۲</sup>.

۱- رشحات عین الحیات، فخرالدین علی کشفی (کتابچود ۱۹۱۲) / ۱۴۴ . ۲۵۲  
و نیز رساله قدسیه / ۵۴.

۲- انیس الطالبین و عدة السالکین (نسخه آرشیوم ملی هند ۳۴۲۹۱ . B13A) ورق ۲۸۵.

تصوف نقشبندی سنتی و معتدل و مبانه‌روست. پیروی از سنت و حفظ آداب شریعت و دوری از بدعت اساس این طریقت است. در آن نه خلوت است و نه عزلت و نه ذکر جهر و نه سماع و... آنچه در تعالیم نقشبندی بیش از همه تکرار شده است، یکی اتباع سنت است و حفظ شریعت، و دیگر توجه به حق است و نفی خواطر. مکاتب نقشبندی چله‌نشینی و خلوت‌گزینی و پرسه و سیر و تکدی را با شعار «خلوت در انجمن، سفر در وطن» طرد کرد. صوفی نقشبندی باید بظاهر با خلق باشد و بیاطن با حق، با مردم در آمیزد، و از بیکارگی و باوگی پرهیزد. سخن عبدالخالق غجدوانی است که «در خلوت را در بند و در صحبت را گشای»<sup>۱</sup>. و از خواجه نقشبند پرسیدند: «در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می‌باشد؟ فرمودند که نمی‌باشد. پس گفتند که بنای طریقت شما بر چیست؟ فرمودند: خلوت در انجمن، بظاهر با خلق هستند و بیاطن با حق»<sup>۲</sup>. و نیز همو گفته است که «طریقه ما صحبت است و در خلوت شهرت است، و در شهرت آفت. خیریت در جمعیت است، و جمعیت در صحبت؛ شرط نفی بردن در یکدیگر»<sup>۳</sup>.

همین آسانی و سادگی و اعتدال سلوك نقشبندی یکی از علل رواج آن شد. آنچنان که این طریقه از ایالت چینی هانسو تا قازان و قفقاز و قسطنطنیه و از هندوستان تا مصر و شام و از بلخ و بخارا تا بصره و بغداد و از توران تا ایران - در همه بلاد اسلامی - انتشار یافت. و در يك دو قرن یکی از بزرگترین و پر نفوذترین طریق صوفیه بود.

مبانه‌روی نقشبندیان و التزام آنان به شریعت، نیز سبب شد که بسیاری از عالمان دین بدین طریقه بگسراهند و به حلقه نقشبندیان در آیند. و فاصله‌بی در میان طریقت و شریعت نبینند. آنچنان که کسی چون ابن حجر هیتمی (۹۵۹-۹۷۴) در حق این طریقه گفته است: «الطریقه العلیة المسالمة من کدورات جهلة الصوفیة هی الطریقه النقشبندیة»<sup>۴</sup>.

۱- رشحات/۱۴۴. قدسیه/۵۴.

۲- نفحات الانس جامی (تهران ۱۳۳۶)/۳۸۶.

۳ ایضاً/۳۸۷.

۴- الحدیقة الندیة فی آداب الطریقه النقشبندیة. محمد بن سلیمان البغدادی (مصر ۱۳۱۳ ق)/۱۳.

با این همه، این طریقه در تاریخ خود جربانی واحد و همسان نداشته است. و بمانند اکثر مکتبها و مذهبها چون زمانی بر آن گذشت، آن بساطت از میان رفت و گونه‌گونه رنگهایی یافت.

\*  
\*

ابتدا طریقه نقشبندی در بخارا در میان مردم متوسط الحال شهری راه یافت و نیز در پاره‌پی از روستاهای اطراف. در دوره‌های بعد است که طبقات ممتاز جامعه از امیران و محشمان و ملاکان و روحانیان مقتدر بجرگه نقشبندیان در آمدند. و گرنه در آغاز صوفیان نقشبندی بیشتر از بازاریان و پیشه‌وران بودند. خود بهاء‌الدین (و شاید خاندانش) پیشه نقشبندی داشته است. پدر سعدالدین کاشغری بازارگان بود و سفرهای تجاری می‌رفت<sup>۱</sup>. نیای عیبالله احرار نیز «اکثر اوقات بزراعت و گاهی بتجارت مشغول بود»<sup>۲</sup>. در کتب مناقب و تراجم نقشبندی که گاه باستطراد چهره‌بی از مردم می‌نمایانند، می‌بینیم که صوفیان نقشبندی بیشتر از مردم پیشه‌ور و بازاری بوده‌اند<sup>۳</sup>.

مشایخ نخستین این سلسله بدور از ماجراهای سیاسی و اجتماعی ساده و زاهدانه می‌زیستند. بهاء‌الدین نقشبند نه دستگامی داشت و نه خانه‌پی و نه خادمی<sup>۴</sup>. مشایخ پیش از او - مشایخ سلسله خواجهگان - نیز ساده و فقیرانه می‌زیستند و برای امرار معاش پیشه و کاری داشتند: خواجه محمود انجیر فغزوی «به کسب گل کاری می‌پرداخته‌اند و از آن مروجه معاش می‌ساخته»<sup>۵</sup>. و خواجه علی رامینی به صنعت بافندگی اشتغال داشته است<sup>۶</sup>. و سید امیر کللال کوزه‌گری می‌کرده<sup>۷</sup>، و فرزندش

۱ - رشحات/ ۱۱۷.

۲ - ایضاً/ ۲۱۸.

۳ - از جمله رك، رشحات/ ۱۲۶، ۲۴۱.

۴ - در شهر ایشان را خواجه بملکی نبود. عاریت بود، غریب‌وار می‌زیستند. و ایشان را خادمی و خادمه‌یی نبود. ازین معنی ایشان را سؤال کردند. فرمودند: بندگی باخواجگی راست نمی‌آید» (انیس‌الطالبین ورق ۲۵).

۵ - رشحات/ ۳۳.

۶ - نفحات/ ۳۸۰، رشحات/ ۳۵.

۷ - رشحات/ ۴۲.

امیرشاه «از صحرا نمک می آورده و می فروخته و از آن معاش می گذرانیده»<sup>۱</sup>. ولی دیری نگذشت که مشایخ نقشبندی صاحب نقشی شدند در کارهای جهانی. عزت و حرمت یافتند. و صاحب دستگاه شدند.

خواجه عبیدالله احرار متنفذترین مشایخ نقشبندی در عصر تیموری، «کوکبه فقرش» «نوبت شاهنشاهی» می زد<sup>۲</sup>. با آنکه همین خواجه عبیدالله در آغاز سخت درویش و بی چیز بود<sup>۳</sup>، سپس چنان ثروتی فراهم آورد که «مال و منال و ضیاع و عقار و گله و رمه و مواشی و اسباب و املاک حضرت ایشان از حد و اندازه افزون بود»<sup>۴</sup>. مریدش فخرالدین علی کاشفی می گوید: «در کرت دوم که راقم این سطور بشرف آستان بوسی حضرت ایشان مشرف شد، از بعضی سرکارداران ایشان می شنیدم که مزرعه های آن حضرت از هزار و سیصد در گذشته است. و در آن اوقات مشاهده افتاد که چندین مزرعه دیگر خریده شد»<sup>۵</sup>. و جامی در حق او گفته است:

هزارش مزرعه در زیر کشت است      که زاد رفتن راه بهشت است!<sup>۶</sup>  
فقط مالیات و عشر مزارع سمرقندش به «هشتاد هزار هزار من غله بسنگ سمرقند» می رسیده است<sup>۷</sup>. والته مریدانش این همه را از کرامات او می پنداشتند چه او در آغاز جوانی - در ۲۹ سالگی - با شرکت کسی فقط توانسته بود «یک زوج از عوامل<sup>۸</sup> روان» کند، و «بعد از آن حضرت حق سبحانه در زراعت ایشان

۱- رشحات/۴۸.

۲- زد بجهان نوبت شاهنشاهی      کوکبه فقر عبیداللهی

(نجمه الاحرار؛ هفت اورنگ/۳۸۴)

۳- رشحات/۲۴۵-۲۲۷

۴- ایضاً/۳۲۸.

۵- ایضاً/۲۲۸.

۶- یوسف و زلیخا (کانبور ۱۲۹۶ق)/۱۹.

۷- رشحات/۲۲۸.

۸- عوامل از اصطلاحات زراعی عصر تیموری است هم بمعنی دو گاوی است که شخم می کنند، و هم زمین است که می توان بوسیله یک جفت گاو شخم زد (برای تفصیل ر. ک: کشاورزی و منابع ارضی در ایران عهد مغول: پطرونفسکی، ترجمه کشاورز. تهران ۱۳۴۴. ج ۱ ص ۲۴۷).

برکت بسیار ظاهر گردانید»<sup>۱</sup>. ولی در همان عصر هم پاره‌یی مردمان که حجاب ارادت در پیش چشم نداشتند، برین دنیا طلبی و فزونخواهی او خورده می‌گرفتند<sup>۲</sup>. و برخی حتی فراتر می‌رفتند و می‌گفتند: «بیع و شری و دهقانی و زراعت وی نه بر قانون شریعت راست است»<sup>۳</sup>.

مولانا عبدالرحمن جامی شاعر معروف که از مشایخ نقشبندی است، نیز ثروتی کلان داشت. و سالیانه یکصد هزار دینار برای مصارف عادی روزمره خویش صرف می‌کرد<sup>۴</sup>.

پس از بهاء‌الدین نقشبند، در قرن نهم نقشبندیان بسیار شدند و قدرت یافتند. آنان صوفیانی خانقاه‌نشین و گسسته از اجتماع نبودند. در بیشتر حوادث و ماجراهای خراسان و ماوراءالنهر نقشبندیان نقشی داشتند. در اغلب جنگها و آشوبها و مصالحه‌ها چهره نقشبندیان دیده می‌شود. و این طریقه دیگر خاص پیشه‌وران و دهقانان نبود، بسیاری از قدرتمندان و روحانیان متنفذ نیز در زمره نقشبندیان در آمده بودند.

امرای تیموری کام‌ناکام جانب نقشبندیان را رعایت می‌کردند. و گاه بیش از حد مشایخ این سلسله را معزز می‌داشتند. شاهرخ تیموری دست را رکاب می‌کرد ناخواجه حسن عطار بر مرکب بر نشیند و پیاده در رکاب او می‌رفت<sup>۵</sup>. سلطان ابوسعید تیموری نیز نسبت به عبیدالله احراز نهایت خاکساری می‌نمود و «از غایت نیازمندی گاهی پیاده برابر اسبش رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد»<sup>۶</sup>.

خواجه بندگان کنار آگساز	قله مقبلان عبیدالله
تافت از التماس شاه جهان	از سمرقند سوی مرو عنان
شاه با کبریا و جاه و جلال	رفت فرسنگها با استقبال

۱- رشحات/۲۲۸

۲- خواجه مولانا پسر شیخ‌الاسلام سمرقند در باره او گفته بود: «گذارید این جعل را که همگی همت او مصروف این است که دنیا جمع کند» (رشحات/۳۰۴-۳۰۵).  
و نیز رك ص. ۳۲۸-۳۲۹).

۳- رشحات/۳۰۲.

۴- تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هیجدهم. ترجمه کریم‌کشاورز (تهران ۱۳۴۶) ۲/۴۸۰.

۵- رشحات/۹۰.

۶- حبیب‌السیر: خواندمیر (تهران ۱۳۳۳) ۴/۱۰۹.

خواجه می‌راند بارگی بشتاب	چون فرشته که راند او بر آب
شاه و گردنکشان لشکر شاه	که همی سودشان بچرخ کلاه
سر بسر در رکاب او بودند	بسر رکابش جبین همی سودند
همه آورده از بلندی رای	شرط تعظیم و احترام بجای

تیموریان از بن‌گونه نکر به‌ها و تعظیمها در حق مشایخ بسیار می‌نمودند. مشایخ نقشبندی نیز با امیران و امیرزادگان مرتبط بودند. مراوده و مکاتبه داشتند. بسیاری از امرای تیموری اگر نه بر معویت نقشبندیان، بر قدرت و نفوذشان عقیده‌مند بودند. در بسیاری از مسائل با آنان بمشورت می‌نشستند. از نفوذ آنان در مصالحه‌ها بهره می‌جستند و...

تنها الغ بیک امیرزاده دانشمند تیموری بود که به نقشبندیان واقعی نمی‌نهاد، و حتی در تخفیف آنان نیز می‌کوشید. و نقشبندیان نیز در آثار خود از او به نیکی یاد نکرده‌اند. همین الغ بیک یک بار خواجه محمد پارسا را با آزمایش کشید. در آن وقت که محدث معروف شمس‌الدین محمد جزری به سمرقند آمده بود، کسی را به بخارا روانه کرد تا خواجه محمد پارسا را به سمرقند آورد. و از او خواست تا حدیتهایی را که می‌خواند و در کتبش می‌نویسد، در برابر شمس‌الدین جزری برخواند تا او به نصیح اسانید آن پردازد<sup>۱</sup>. البته نقشبندیان نوشته‌اند که محمد پارسا ازین آزمایش پیروز برآمد. و لسی بهر حال غرض الغ بیک خوارداشت خواجه پارسا بود. و نقشبندیان نیز او را برین کار نکوهیده‌اند.

و نیز یک بار مولانا نظام‌الدین خاموش را «دست و گردن بسنه سر برهنه» به نزد الغ بیک بردند. و امیر تیموری «سخنان عتاب‌آمیز» با او گفت. و سبب تهمنی بود که بر فرزند نظام‌الدین خاموش نهاده بودند در ارتباط با یکی از زنان حرم<sup>۲</sup>.

رقابتهایی که امیرزادگان تیموری با یکدیگر داشتند، گاه مسبب می‌شد که امیرزاده‌بی برغم رقبتش با یکی از مشایخ خصومت و عناد ورزد. میرزا خلیل نوه امیر تیمور (و فرزند میر محمد جهانگیر) که در سمرقند حکم می‌راند، با شاهرخ که

۱ - سلسله الذهب، هفت اورنگ (تیران ۱۳۵۱)، ۱۵۸-۱۵۹.

۲ - رشحات، ۶۰-۶۱.

۳ - ایضاً، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۵.

امیر خراسان بود رقابت و خصومت داشت. خواجه محمد پارسا با آنکه در مملکت میرزا خلیل می‌زیست، با شاهرخ یار و یکدل بود و باو نامه‌ها می‌نوشت. میرزا خلیل از کردار خواجه ناخوشدل شد. و باو پیغام داد که از بخارا بیرون رود. خواجه گفت: «خوش باشد! اول مزارات طوف کنیم و بعد ازان برویم». ولی چند روز بعد شاهرخ نه‌دیدنامه‌یی به خلیل فرستاد که «اینک رسیدیم باید که جای جنگ مقرر سازد». بدستور خواجه پارسا نه‌دیدنامه شاهرخ را در مسجد جامع بخارا بر مردم فرو خواندند. و بدین‌گونه خواجه مردم را علیه میرزا خلیل می‌شورانید و یاری شاهرخ می‌خواند. و در آن نبرد نیز خلیل شکست خورد و کشته شد.

مخالفت سلطان محمود میرزا با عبیدالله احرار نیز ازین‌گونه است. سلطان احمد برادر و رقیب محمود در سمرقند حکم می‌راند و به عبیدالله سخت ارادت و عقیدت داشت و چنان بود که بی‌رای او کاری نمی‌کرد. پس از آنکه محمود سمرقند را بچنگ آورد و فرمانروای ماوراءالنهر شد، با نقشبندیان درشتی آغازید و با فرزندان و متعلقان عبیدالله احرار ستیز و ستم بسیار کرد.<sup>۲</sup>

نقش عبیدالله احرار در ماجراهای ماوراءالنهر و خراسان بیش از دیگر مشایخ نقشبندی بود. او قدرتمندترین و پرنفوذترین مشایخ عهد خود بود. با بیشتر امرا و صدور مراوده و مکاتبه داشت. کاتب او «روز بودی که از قبل حضرت ایشان بیست رقعہ به پادشاه زمان و امرا و ارباب دیوان نوشتی»<sup>۳</sup>. پیداست با این‌گونه مشاغل اجتماعی بسیار و آن ثروت بیشمار، خواجه عبیدالله احرار دیگر فرصتی نمی‌یافت که به طالبان و مریدان خود پردازد و به تربیت سالکان توجهی کند. حتی مریدش فخرالدین علی کاشفی نیز بدین معنی اشاره کرده است: «درین اوقات که حضرت ایشان را بسلاطین و حکام اختلاط است و مشاغل ظاهری ایشان بسیار شده است، ایشان را مجال آنکه طالبان را به نفی و اثبات و توجهات و مراقبات فرمایند نمانده است»<sup>۴</sup>.

هم سلطان ابوسعید میرزا (۸۵۵-۸۷۲) و هم فرزندش میرزا سلطان احمد

۱- رشحات / ۶۱-۶۲.

۲- حبیب‌البر / ۹۷-۹۸.

۳- رشحات / ۳۴۸.

۴- ایضاً / ۳۳۱.



(۸۷۲-۸۹۹) به عیدالله احرار ارادت و عقیدت داشتند. عیدالله بخواهش همین سلطان ابوسعید مسکن و مأوايش تاشکند را رها کرد و به سمرقند پایتخت امیر کوچید<sup>۱</sup>. و ازین پس سمرقند مرکز قدرت نقشبندیان شد.

هر دو امیر در مهمات امور با خواجه مشورت می کردند<sup>۲</sup>. حتی در سال ۸۷۲ که سلطان ابوسعید در مرو بود و قصد یورش به عراق و آذربایجان کرد، برای مشاوره با خواجه عیدالله قاصدی در پی او به سمرقند فرستاد. و خواجه به مرو آمد و پس از گفت و شنید بسیار حمله به عراق را تصویب کرد و خود به سمرقند بازگشت. و امیر با سپاهی گران عازم عراق و آذربایجان شد<sup>۳</sup>.

بسیاری از مصالحه‌ها بوساطت خواجه احرار انجام می شد. گاهی یکی از دو خصم که در خود یارای مقاومت نمی دید از عیدالله می خواست تا پای در میان نهد و طرفین را آشتی دهد. چنانکه در جنگ میرزا ابوالقاسم بابر با سلطان ابوسعید در سال ۸۵۸، سرانجام بابر از طول محاصره سمرقند خسته و درمانده شد و مولانا محمد معمایی را بنزد عیدالله فرستاد و بوساطت او جنگ پایان یافت. و نیز در سال ۸۶۷ که میرزا محمد جوکی (فرزند میرزا عبداللطیف تیموری) در قلعه شاهرخیه با سلطان ابوسعید می جنگید، پس از يك سال نبرد عیدالله احرار را بشفاعت خواند. و خواجه از سمرقند به اردوی سلطان ابوسعید در شاهرخیه رفت و برای میرزا محمد جوکی امان طلبید.

در زمان امارت سلطان احمد میرزا قدرت نقشبندیان بیش از پیش شد. بحقیقت عیدالله احرار بود که بر سمرقند حکم می راند. زیرا که سلطان احمد مردی آرام و صوفی مشرب و ضعیف النفس بود<sup>۴</sup>. چندان که يك بار که سلطان محمود میرزا برادرش به سمرقند حمله کرد، از بیم به عیدالله پناه برد. عیدالله بدان وقت در مدرسه‌یی بود. امیر را در حجره‌یی پنهان کرد و خود در کنارش نشست و او را دلدادگی می داد. و خواجه عیدالله خود دستور داد که حصار را استوار کنند و با

۱- رشحات/۲۹۰، ۳۵۴.

۲- حبیب السیر ۴/۸۷، ۱۰۹.

۳- ایضاً ۴/۸۸.

۴- «دمعاری بنفیس نفیس مرنکب استعمال آلات قتال نمی کرد» (حبیب السیر ۴/۹۵).

خصم بچنگند.

يك بار نیز که میرزا عمر شیخ - برادر دیگر سلطان احمد - به همراه سلطان محمودخان<sup>۲</sup> بجانب سمرقند لشکر کشید، سلطان احمد خواجه عیدالله را برای مصالحه، با سپاه خود همراه برد و از سمرقند خارج شد. و در شاهرخیه خواجه هر سه را آشتی داد.<sup>۳</sup>

مشایخ نقشبندی از نیروی مریدان برای هدفهای سیاسی خود و امرا استفاده می کردند. بهرگونه خلقی بسیار سرسپرده آنان بودند و گوش و دل بفرمان آنان داشتند. و این خود نیرویی گران بود که می توانست کارها کند. درین جنگ و ستیزها صوفیان نقشبندی بدان سو می رفتند که شیخشان می خواست و می گفت، خطا یا صواب. ولی بدیده مرید خاطر شیخ بخطا نمی رفت و رای او عین صواب بود. خلاصه درین دوره، صوفیان نقشبندی در جنگ و جدالهای خانوادگی تیموریان و رقابتها و خصوصتهای امیران جانها باختند و سرها بیاد دادند، و مشایخ بقدرت مریدان تاج بخشی ها کردند. سلطنت و امارت برخی امیران نیز مرهون یاری

۱- رشحات / ۲۹۳-۲۹۵.

۲- خواندمیر (حبیب السیر ۴/ ۱۰۹) این سلطان محمودخان را با میرزا سلطان محمود تیموری (پسر سلطان ابوسعید و برادر سلطان احمد و عمر شیخ) اشتباه کرده است. و این واقعه را پدر نسبت داده است، ولی توضیح صاحب رشحات در باب سلطان محمودخان - که می گوید، «سلطان محمودخان را که خانسی بود از خانان دشت...» - معلوم می دارد که او کسی غیر از میرزا سلطان محمود بوده است. علاوه که میرزا سلطان محمود با خواجه احرار روابط خوشی نداشت و چنان نبود که شفاعت و وساطت او را بپذیرد. و ظاهراً قول صاحب رشحات که منقول است از سلسله المعارفین مولانا محمد قاضی دقین و صحیحتر است. چه محمد قاضی خود در آن واقعه در اردوی میرزا سلطان احمد حضور داشته و شاهد عینی ماجرا بوده است.

و اما این سلطان محمودخان که «از خانان دشت» بوده، ظاهراً همان سلطان محمود خان شیبانی است متولد ۷۷۵. برادر محمدخان شیبانی و پدر عیدالله خان شیبانی که در پوزشهای محمدخان همراه برادر بود و چندی حاکم بخارا بود. و سرانجام در قندز درگذشت و نعش او را به سمرقند بردند و در مدرسه خانیه بخارا سپردند. (رک ۴/ ۲۷۳-۲۷۷. همان نامه بخارا / ۴۱، ۲۸۴، ۳۱۲-۳۱۳)

۳- رشحات / ۲۹۶-۲۹۸. حبیب السیر ۴/ ۱۰۹.

نقشبندیان بود. عبداللطیف میرزا را نقشبندیان یاری کردند که پدرش الغ بیک را بکشد و خود بسطنت رسد (رمضان ۸۵۳)؛ بانگیزه کینه‌یی که مشایخ نقشبندی از الغ بیک در دل داشتند. سلطان ابوسعید میرزا را نیز نقشبندیان در فتح سمرقند و رسیدن بسطنت یاری کردند (سال ۸۵۸). ابوسعید پیش از نبرد با میرزا عبدالله، در فرکت با خواجه عبیدالله احرار ملاقات کرد و خواجه او را دلگرم کرد. و نقشبندیان با ابوسعید یار و همدل شدند و یاریش کردند.<sup>۱</sup>

مشایخ نقشبندی برای پرداختن بکارهای جهانی و در آمیختن با سلاطین و صدور علنها می‌تراشیدند. می‌گفتند بدین طریق می‌توان مردمان را از ستم شاهان و حاکمان بازداشت و به مسلمین بهره‌یی رسانید. عبیدالله احرار می‌گفت: «اگر ما شیخی می‌کردیم درین روزگار هیچ شیخی مرید نمی‌یافت. لیکن ما را کار دیگر فرموده‌اند که مسلمانان را از شر ظلمه نگاه داریم. بواسطه این پادشاهان بایست اختلاط کردن و نفوس ایشان را مسخر گردانیدن و بتوسط این عمل مقصود مسلمین بر آوردن»<sup>۲</sup>. و نیز وقتی دانشمندی در خاطرش اعتراضی بر عبیدالله احرار گذشت که «حضرت ایشان چرا در کنج کوبی [ن: کوهی] نشستند که در میان مردم این همه تفرقه می‌کشند. و به آمد و شد سلاطین و ظلمه گرفتار شده‌اند و مجال آن ندارند که روی به جمیع طالبان آرند». عبیدالله در پاسخ گفت: «از شما پرسم شخصی است که سلاطین و حکام و ظلمه سخن او می‌شنوند، و بدرخواست او مسلمانان از ظلم ظالمان و ستمکاران نجات می‌یابند، و بسبب او رسوم و عادات جباران بر طرف می‌شود؛ آیا او را رواست که مظلومان را در دست ظالمان گذارد و در کنج کوبی رود و عبادت و تربیت اهل ارادت مشغول شود؟ اهم و اولی ازین دو کار نسبت ازین شخص کدام است؟ و به کدام امر ازین دو مشغول شود که بهتر بود؟»<sup>۳</sup>.

این فایده‌رسانی به اسلام و مسلمین چه می‌توانست باشد جز گاه شفاعتی و وساطتی یا سفارشنامه‌یی از برای این و آن<sup>۴</sup>. و گرنه خونریزیهای امیران و

۱- رشحات/۲۸۹-۲۹۰.

۲- ایضا/۲۹۵.

۳- ایضا/۳۲۹.

۴- عبدالرحمن جامی مرید خواجه احرار در منقبتش می‌گوید:

بر درش حلقه حلقه اهل نیاز      حلقه ناک-وفیه در او باز -

حاکمان و ستمهای اهل دیوان همچنان باقی بود. و در جنگهای خانوادگی تیموری مردم زیانها می دیدند؛ شهر و دیارشان هر روز جولانگه قدرت امیری هوسران و ستمگر بود، و مال و جانشان بازیچهٔ قدرتمندان خودکامه و دیوانیان آزمند بود.<sup>۱</sup> از جمله کارهای عبیدالله احرار یکی آنست که از امیر تیموری درخواست تا تمغای (؛ مالیات و عوارض) سمرقند و بخارا را ببخشد، و او هم پذیرفت و تمغای آن دو شهر برافتاد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

طریقهٔ بهاءالدین نقشبند در آغاز در بخارا و اطرافش رواج یافت. و بخارا نخستین مرکز نقشبندیان شد.<sup>۳</sup> ولی بتوسط خلفا و جانشینان بهاءالدین، این طریقه در شهرهای دیگر خراسان و ماوراءالنهر راه یافت، و پس از چندی يك دوشهر دیگر مرکز نقشبندیان شد.

- |  |   |
|--|---|
| <p>زده در حلقهٔ در او دست<br/>شسته از لوح ملك حرف ستم<br/>عالم از درد دودهٔ چنگیز<br/>داغ تمغا و لوث پرغو شست<br/>(سلسله الذهب؛ هفت اورنگ/ ۱۵۹-۱۶۰)</p> <p>شسته ستم نامهٔ چنگیز را<br/>محو خط نامهٔ ظلم از بقاع<br/>(تحفة الاحرار؛ هفت اورنگ/ ۳۸۴)</p> | <p>→ اهل حاجت چو حاجیان پیوست<br/>دست فیاض او به رشح قلم<br/>کرده صافی بلطف عنف آمیز<br/>سمیش از ذیل دین به رای درست</p> <p>داده چونم کلام گهر ریز را<br/>خامهٔ او کسرده ز نسخ رقاع</p> |
|--|---|
- ۱- خواندمیر دربارهٔ سلطان محمود میرزای تیموری می نویسد: «چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب مجرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت می نمود، ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می گشتند و دست ظلم و تعدی به بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس را در می نوشتند» (حبیب السیر ۴/ ۹۸). دیگر شاهان و امیران نیز کمابیش ماندهٔ محمود میرزا بودند.
  - ۲- روضات الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات، اسفزاری (تهران، ۱۳۳۸-۱۳۳۹) ۲/ ۲۵۰. رشحات/ ۳۰۰.
  - ۳- جامی نیز در ضمن مناقبت خواجه بهاءالدین گوید،  
سکه که در یثرب و بطحا زدند  
نودت آخر به بخارا زدند  
(تحفة الاحرار؛ هفت اورنگ/ ۳۸۳)

سعدالدین کاشغری و عبدالرحمن جامی طریقه نقشبندی را در عاصمه هرات پیش از پیش رواج دادند، و هرات یکی از مراکز تجمع نقشبندیان شد. در سمرقند اگرچه در زمان خواجه نظام الدین خاموش، نقشبندیان اندک نبودند، ولی پس از مهاجرت خواجه عییدالله احرار بدانجا، نقشبندیان سمرقندی بسیار شدند و سمرقند در عهد سلطنت سلطان ابوسعید و سلطان احمد تیموری مجمع و مرکز صوفیان نقشبندی شد.

در هرات (و نیز دیگر بلاد خراسان و ماوراءالنهر) جز نقشبندیان صوفیان و درویشان دیگر هم بودند. بسیار هم بودند. در آن عهد بازار تصوف برواج بود. در هرات تیموری سه عارف بزرگ می زیستند: شیخ بهاء الدین عمر (متوفی ۸۵۷) و شیخ زین الدین خوافی (متوفی ۸۳۸) و سید قاسم انوار (متوفی ۸۳۵). و هر سه مریدان بیشمار داشتند و نفوذ و قدرت بسیار. شیخ زین الدین خوافی بر طریقه سهروردیه بود و بهاء الدین عمر از سلسله کبرویه. و هر دو - خاصه زین الدین - از صوفیان متشرع میانه رو بودند. و بمانند نقشبندیان در نزد امرای تیموری مقرب و معزز بودند. و از ارباب حل و عقد بشمار بودند. ولی قاسم انوار مشربی و دیدی گسترده تر داشت، چندانکه گاه سبب رمیدن کوتاه بینان می شد<sup>۱</sup>. تندرویهای او و بی اعتنایی اش به امرا و صدور، او را از دستگاه تیموریان دور داشته بود؛ علی الخصوص پس از کاردزدن احمدلر به شهرخ (در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر ۸۳۰)، که پای قاسم انوار هم بمیان کشیده شد، و ببهانه ارتباط احمدلر با او، از هرات به سمرقند تبعید شد<sup>۲</sup>.

بهاء الدین عمر و زین الدین خوافی روابط خوشی با قاسم انوار نداشتند و رقابتی و خصومتی در میانشان بود<sup>۳</sup>. ولی نقشبندیان با وجود اختلاف مشرب، قاسم انوار را بزرگ می شمردند و می ستودند. بروایت عییدالله احرار، سید قاسم انوار در حوالی باورد باخواجه بهاء الدین نقشبند ملاقات کرده بوده و ازو طریقه

۱- رجوع کنید بداستان شیخ صفی الدین العینی (یا، ابجی) با او، مجالس النفائس:

امیر علی شرنوائی (تهران، ۱۳۲۳) / ۱۸۳.

۲- روضات الجنات ۲ / ۸۴-۸۶.

۳- رشحات / ۲۴۰-۲۴۱.

گرفته بوده است.<sup>۱</sup>

سعدالدین کاشغری و عبیدالله احرار در اوانی که در راه طلب بودند و آغاز سلوک، در هرات زین‌الدین خوافی و بهاء‌الدین عمرو قاسم انوار را دیده بودند. عبیدالله از قاسم انوار و بالاخص از بهاء‌الدین عمر به‌نیکی یاد کرده است، بمجالس آنان می‌رفت و بهره می‌یافت. ولی از زین‌الدین جسادبیتی ندید و با او پیوندی نداشت.<sup>۲</sup> سعدالدین کاشغری نیز آن هر سه شیخ طریقت را و نیز ابویزید پورانی را در هرات دیده بوده و همگان را ستوده است.<sup>۳</sup>

با آنکه نقشبندیان همه‌جا شخصیت والا و عظمت روح سیدقاسم انوار را ستوده‌اند، ولی اعمال مریدانش را نکوهیده‌اند.<sup>۴</sup> از جمله برنظر بازی و جمال - پرستی آنان انگشت نهاده‌اند. عبیدالله احرار می‌گفت: «حضرت سیدقاسم تبریزی - قدمس سره - بدین ولایت (سمرقند) آمده بودند. جمعی از مریدان ایشان در بازار می‌گشتند و پسران امرد پیدا می‌کردند و به‌ایشان تعشق می‌ورزیدند و می‌گفتند ما در صورجمبله مشاهده جمال حق سبحانه می‌کنیم»<sup>۵</sup>.

در خراسان و ماوراءالنهر درویشان اباحی مذهب افراطی نیز بود. قلندرانى به شریعت پشت پای زده و سنت رها کرده. و اینان صوفیان نقشبندی پای‌بسته سنت را بسخره می‌گرفتند و مذمت می‌کردند. نقشبندیان نیز آنان را بی‌دین و فاسدالاخلاق می‌شمردند.<sup>۶</sup>

از جمله این گروه، درویشان عشویه بودند که در سمرقند بسیار بودند. و «لنگر» آنان در کوه «نور» در حوالی سمرقند بود. و شیخ‌الباس عشقی شبخشان

۱- رشحات/۲۳۵.

۲- ایضاً/۲۳۵-۲۴۱.

۳- ایضاً/۱۱۸-۱۱۹.

۴- ایضاً/۲۳۷. اینکه نایب‌الصدر شیرازی (طرائق ۳/۴۸) نوشته است که طرد و تبعید قاسم انوار از هرات بسبب تفتین بعضی از نقشبندیان بوده است، ظاهراً نباید اصلی داشته باشد. چنانکه گفتیم نقشبندیان با وجود اختلاف مشرب سیدانوار را بزرگ می‌داشتند. تبعید سید عللی داشته است که ببرخی قبلاً اشاره کردیم.

۵- ایضاً/۲۵۳.

۶- برای نمونه رک، داستان مولانا میرجمال قلندر و عبیدالله احرار، رشحات/۳۵۴.

بود.<sup>۱</sup> نقشبندیان و عشقیان با یکدیگر سخت رقابت داشتند. و خصمی‌ها می‌نمودند. و همین شیخ الیاس يك بار نامه‌بی نوشت به‌رالی بخارا امیردرویش محمد ترخان، و از عیدالله احرار (که امیردرویش بدو ارادت می‌نمود) مذمتها کسرد و از جمله نوشت: «دین و ملت را چه سستی آمد که شبخی که بیع و شری و دهقانی و زراعت وی نه بر قانون شریعت راست است، در باطن شمایان او را این همه واقع باشد و سخن او را در شمایان این همه نفاذ بود...»<sup>۲</sup>.

از دیگر صوفیان آن عهد نعمة‌اللهیانند، بیروان طریقه سید نعمة‌الله ولی کرمانی (۸۳۱-۸۳۴). رابطه اینان نیز با نقشبندیان خوش نبود. و در آثارشان از نقشبندیه به نیکی یاد نکرده‌اند.

عبدالرزاق کرمانی در رساله مناقب شاه نعمة‌الله ولی از سید امیر کلال بزشتی نام برده است و نوشته که چون شاه نعمة‌الله به سمرقند آمد و مریدان بسیار یافت، سید امیر کلال نزد امیر تیمور از وسعایت کرد، و سبب شد که تیمور او را از سمرقند براند. و نعمة‌الله از آنجا بیرون رفت. ولی پیش از آنکه برود، به نفرین او سید امیر کلال مرد.<sup>۱۳</sup>

و نیز صنع‌الله نعمة‌اللهی در رساله مناقب شاه نعمة‌الله آورده است که چون سید نعمة‌الله به شیراز رسید، در آنجا درویش فخرالدین که صوفی نقشبندی بود، نعمة‌اللهی شد. و نیز شیخ نقشبندیان شیراز خواجه عبدالله امامی اصفهانی<sup>۴</sup> پس از

۱- در اویش عشقیه همان شطاریه (یا شطار) اند، از سلاسل طیفوریه (رك. طرائق الحقائق ۲/ ۱۵۱-۱۵۲. و تحقیق استاد همایی در نامه مینوی/ ۴۹۸-۵۰۹). شیخ الیاس عشقی از خلفای شیخ خداقلی است و نیز نبیره او. و شیخ خداقلی جانشین شیخ ابوالحسن عشقی است که در عهد خواجه بهاء‌الدین نقشبند می‌زیسته است.

۲- رشحات/ ۳۰۱-۳۰۲ و نیز رك ص ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲.

۳- مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمة‌الله ولی، بتصحیح و مقدمه زان او بن (تهران ۱۳۳۵/ ۱۲۲).

۴- خواجه عبدالله امامی اصفهانی از اصحاب خواجه علاء‌الدین عطار بخاری (جانشین بهاء‌الدین نقشبند) است. و رساله‌بی در طریقه سلوک نقشبندی نوشته بوده که بخشی از آنرا فخرالدین علی کاتبی نقل کرده است (رك. رشحات/ ۴۰۲-۴۰۳. رشحات/ ۹۵-۹۷).

دیلن سید زعمه الله «کسوت نقشبندی فرود آورده، بکسوت شاه در آمده».  
از سوی دیگر می بینیم که مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب نفحات الانس  
که ترجمه احوال بسیاری از مشایخ متأخر را ذکر کرده است، هیچ نامی از سید  
نعمت‌الله‌ولی و اصحاب و خلفای او نبرده است.

\*

در عصر تیموری تشیع اندک اندک رواج می یافت. ایلغار مغولان و سقوط  
خلافت بغداد (در سال ۶۵۶) و حکومت غیر متعصب ایلخانان و نبودن تقييدات  
مذهبی<sup>۲</sup>، میدان را برای جولان شیعیان باز کرده بود. تیمور خود حنفی مذهب بود،  
ولی با شیعیان ایران و عراق بمدارا رفتار می کرد<sup>۳</sup>. مرگ تیمور و پیدایش ملوک  
الطوائفی مجال بیشتری به شیعه داد. و خصوصاً در میان صوفیه تشیع بیش از پیش  
راه یافت. تصوف و تشیع بهم در آمیختند و صوفیانی متشیع ظهور کردند. نه تنها تشیع  
معتدل امامیه، بل که عقاید حاد غلاة شیعه نیز به بعضی از مکتبهای صوفیگری راه  
یافت.

شورشها و نهضت‌های این عهد تحت لفاف تشیع بود، و یا تصوف، و یا  
ترکیبی از هر دو. فکر مهدویت نیز در آن میان نقشی گران داشت. چندتن از صوفیان  
شیعی مذهبی که درین زمان قیام کرده بودند، دعوی مهدویت نیز داشتند. فضل‌الله  
استرآبادی (۷۴۵-۸۵۴) پیشوای حروفیه قطیبت تصوف را با مهدویت تشیع  
بهم در آمیخت و در ۷۸۶ مهدویتش را بخواص مریدان اعلام کرد و بیعت گرفت  
و قیام کرد... سید محمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹) پیشوای صوفیان نوربخشی نیز  
قطیبت و مهدویت را با یکدیگر فراهم آورده بود و در ۸۲۶ درختلان دعوتش را  
آشکار کرد. ولی ناکام و نامراد شکست خورد و کشته شد. و او می خواست همان

→ و اگر چنین اتفاق افتاده بود و او از سلسله نقشبندی خارج شده بود، جامی و کاشفی  
اورا جزء مشایخ نقشبندی ذکر نمی کردند.

۱- مناقب حضرت شاه‌نعمه‌الله ولی/۱۸۲. و نیز رڪ ص ۷۷.

۲- یکی از اصول یاسای چنگیزی آزادی مذهب بود و تساوی همه طوائف و مذاهب  
و فرق (جهانگشای، جوینی تصحیح قزوینی ۱/۱۸)

۳- برای تفصیل درین باب رڪ الفکر الشیعی والنزعات الصوفیه، کامل مصطفی الشیبی  
(بغداد ۱۹۶۶) / ۱۶۷-۱۷۵.



کاری را بکند که قرنی بعد صوفیان صفوی کردند...

خلاصه در عهد تیموری تشیع بر تصوف سایه‌یی گسترده بسود. صوفیان علوی بسیار شده بودند. عقاید غلاة در میان بعض صوفیه راه یافته بود. برخی از درویشان مقید به آداب شرع و عرف نبودند. و این همه مسلمانان معتقد و پیروان سنت و جماعت را بیمناک کرده بود که مباد آثار شریعت و سنت از میان برود. و چنانکه قبلاً اشاره کردیم طریقه نقشبندی عکس‌العملی بود در برابر این اوضاع. طریقه‌یی که سنی خالص است و اساس آن حفظ آداب شریعت است و تقید به سنت و دوری از بدعت. و گفتیم که طریقه نقشبندی یک جریان اصلاحی در تصوف و دین بود. بهاء‌الدین همه آداب و رسوم و شعائر رائج صوفیه را چون ذکر جلی و خلوت و عزلت و سماع و... را ملغی کرد، و هر چه را از دایره مسلمانان بیرون بود و رنگی از بدعت داشت باطل شمرد. و لذا بهاء‌الدین را برخی «مجدد مایه ثامنه»<sup>۱</sup> شمرده‌اند.

طریقه نقشبندی در سرزمین‌های سنی‌نشین ماوراءالنهر و خراسان بسرعت رواج یافت. و مکتبی شد در مقابل صوفیان شیعی و فلندران اباحی، و حصار برای حفظ شریعت و سنت از هجوم عقاید شیعیان و اباحتیان و زندیقان.

خواه ناخواه صوفیان شیعی یا متمایل به تشیع با نقشبندیان روابط خوشی نداشته‌اند، و در آثارشان از طمن و دق فروگذار نکرده‌اند. قاضی نورالله شوشتری (۹۵۶-۱۰۱۹) از مؤلفان متعصب شیعه که اکثر عرفا و صوفیه را به ادنی مناسبتی - و گاه بی‌هیچ مناسبتی - به تشیع منتسب داشته، از نسبت دادن نقشبندیه به تشیع عاجز مانده است؛ و با آنان خصومت نموده و گمراهشان شمرده است.<sup>۲</sup>

و نیز سید محمد نور بخش پیشوای نوربخشیه - که از صوفیان شیعی مذهب‌اند - در یکی از مکاتیب خود بر سلسله نقشبندیه تعریضی دارد.<sup>۳</sup>

نعمه‌اللهیان متأخر نیز که شیعی مذهب شده بودند،<sup>۴</sup> هم بسبب کدورتی که در

۱- مجالس المؤمنین (طهران ۱۲۹۹ق) / ۲۵۶.

۲- ایضاً / ۲۵۷.

۳- شاه‌نامه‌الله‌اولی خود سنی بوده است. و در فروع، مذهب ابوحنیفه داشته. در اشعارش (دیوان / ۴۸۴) از رفض تبری جسته و چهار یار را ستوده است؛

رافضی کیست دشمن بوبکر - خارجی کیست دشمنان علی -

میان سید نعمة اللہ ولی و مشایخ نقشبندی بود (و پیشتر اشاره کردیم) و هم بعلل شیعیگری، در آثار خود تعریضاتی بر نقشبندیه دارند<sup>۱</sup>.

البته نباید توهم کرد که تسنن نقشبندیه مانع محبت و ارادت آنان به اهل بیت است، چنانکه برخی نا آگاهان پنداشته‌اند. نقشبندیان همانند دیگر اهل سنت و جماعت دوستدار خاندان رسول‌اند. و تصوف خود این گرایش را فزونتر کرده است. و چنانکه بعداً خواهیم گفت آنان به سلسله معروفیه - سلسله‌یی که از طریق ائمه به رسول می‌رسد - نیز معترف و معتقدند، و علی و دیگر ائمه اثناعشر را گرامی می‌دارند. کتاب فصل الخطاب خواجه پارسا سراسر شرح مناقب و فضایل ائمه اثناعشر است. عبدالرحمن جامی در مثنویات خود اهل بیت را بسیار ستوده، و خود را دوستدار رسول و آل خوانده است:

دوستدار رسول و آل ویم

دشمن خصم بد خصال ویم<sup>۲</sup>

و با الهام از سخن امام شافعی (رض) گوید:

رفض اگر هست حب آل نبی

رفض فرض است بر ذکی و غبی<sup>۳</sup>

و سپس گوید:

رفض نبی بد ز حب آل عباس است

بدی آن ز بغض اهل وفاست

بغض آنان که مقتدا بودند

سابقان ره هدی بودند...<sup>۴</sup>

یکی از نقشبندیان عهد تیموری، ملاحسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰)

است که کتاب روضة الشهداءی او در رواج روح شیعیگری اثری بسیار داشت.<sup>۴</sup>

هر که او چار یار دارد دوست

امت پاک مذهب است و ولسی

دوستدار صحابه‌ام بته-ام

یار سنی و خصم معتزلی

۱- ركة مرآت الحق، محمد جعفر هجنوب، لیشاه همدانی (تهران ۱۳۵۳) / ۹۳-۱۰۹.

و بستان‌السیاحه، زین العابدین شیروانی (اصفهان ۱۳۴۲ ق) / ۵۹۳-۵۹۴. طرائق

الحقایق ۲/ ۱۲.

۲- سلسله‌الذعب، هفت اورنگ / ۱۴۹

۳- ایضاً / ۱۴۶

۴- دکتر کارل مصطفی الشیمی محقق عراقی گوید: «اگر بگوئیم که کتاب روضة الشهداء

از عوامل پیروزی شاه اسماعیل صفوی در ترویج تشیع بود، سخنی بگزارف نگفته‌ایم»

(الفکر الشیمی والنزعات الصوفیه / ۳۴۶).

و علاقه فراوانش به اهل بیت و اقوال منشیعانه او در برخی از آثارش سبب شد که بعضی نسبت تشیع بدو دهند<sup>۱</sup>، و بعضی فراتر روند و او را از شیعیان مخلص شمارند<sup>۲</sup>. ولی ملاحسین با آنکه سبزواری بود، و سبزواری از دیسرباز از مراکز شیعه بود<sup>۳</sup>، از سنجان بود، و بر مذهب امام ابوحنیفه بود. در خطبه اغلب آثارش صحابه و خلفا را ستوده، و رساله‌یی نیز در فقه حنفی نوشته است.

ارادت کمال‌الدین حسین کاشفی به اهل بیت چندان بود که کتاب فتوت‌نامه خود را بنام امام علی بن موسی الرضا کرد<sup>۴</sup> و درین کتاب از امام علی (بعنوان مظهر فتوت و قطب فنیان) و دیگر ائمه بسیار یاد کرده است<sup>۵</sup>. کتاب روضه الشهدای کاشفی را که در مقتل شهیدان کربلاست در محافل می‌خواندند، و اصطلاح «روضه‌خوان» یادگار آن زمان است. بعدها نیز که اکثر ایرانیان شیعی مذهب شدند، این کتاب را همچنان عزیز می‌داشتند و می‌خواندند.

ملاحسین بگناه اقامت در هرات با عبدالرحمن جامی دوستی استواری داشته و هم از عبدالرحمن جامی طریقت گرفته است. فرزندش فخرالدین علی در رشحات می‌نویسد: «والد راقم این حروف علیه‌الرحمة مسلازمت حضرت مخدوم [یعنی: جامی] بسیار می‌کردند و از ایشان به التئات و اشارتی به شغل باطنی این طائفه علیه [یعنی: نقشبندیه] مشرف شده بودند»<sup>۶</sup>.

۱- «مولانا، سبزواری است؛ ولیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان‌بری. ولیکن از تهمت بری نیست» (مجالس المنفائس/۲۶۸).

۲- چون قاضی نورالله شوشتری. مجالس المؤمنین/۲۳۵-۲۳۶.

۳- دك. نزهة الفلوب/۱۸۴. مولوی نیز قصه‌یی در باب تشیع سبزواریان دارد. مشوی ۳ (دفتر پنجم)/۵۵.

۴- فتوت‌نامه سلطانی. مصحح محمدجعفر محجوب (تهران ۱۳۵۰)/۴.

۵- ایضاً/۶، ۲۰، ۷۴...

۶- رشحات/۱۴۴

## سلسله و مشايخ

چنانکه پیش ازین گفتیم طریقت بهاء الدین نقشبند دنباله طریقه خواجهگان است، طریقه بی که خواجه یوسف همدانی و خواجه عبدالخالق غجدوانی بنیان نهاده بودند.

مؤلفان متأخر نقشبندی آغاز این طریقه را از زمان ابوبکر صدیق گرفته اند و گفته اند: این سلسله با اختلاف قرون نامهای گوناگون یافته است. از زمان ابوبکر صدیق تا عهد بایزید بسطامی «صدیقیه»، و پس از آن «طیفوریه»، و از دوران خواجه عبدالخالق غجدوانی «خواجگانیه»، و از زمان بهاء الدین نقشبند «نقشبندیه»<sup>۱</sup>.

ولی این تسمیه محل تأمل است. «صدیقیه» نامی ساختگی می نماید؛ از آنکه در عهد خلفای راشدین و دوره تابعین و حتی تبع تابعین، تصوفی بدین کیفیت وجود نداشته و سلسله بی و طریقتی بدین گونه نبوده است که لازم باشد نامی بر آن نهند. دیگر نامها نیز ظاهراً پس از نشعبات و تفرعات پدید آمده است. و باشد

۱ - البهجة السنية في آداب الطريقة النقشبندية، محمد الخاني (مصر ۱۳۱۹) / ۱۰،  
الحديقة النورية في آداب الطريقة النقشبندية: محمد بن سليمان البغدادي (مصر ۱۳۱۳،  
بهاشم اصفي الموارد) / ۱۵. الفيوضات الخالدية والمناقب الصحبية، محمد اسعد صاحب  
زاده (مصر ۱۳۱۱) / ۴۲-۴۳.

که دو نام از آن نامها در يك زمان در عرض هم بردو گروه و دو طریقه اطلاق می شده است. یعنی که این نامها از برای سیر طولی این طریقت نیست نامهایی است عرضی و جنبی.

در قرن نهم گاهی «نقشبندیه» را «بهائیه» نیز می نامیده اند<sup>۱</sup>، در نسبت به بهاء الدین نقشبند.

پس از خواجه بهاء الدین، «نقشبندیه» را بیرخی از کبار مشایخ و اقطاب نیز منسوب می داشتند. مثلاً می گفتند «نقشبندیه مجدديه» در نسبت به شیخ احمد فاروقی سر هندی مجدد الف ثانی (۹۷۱-۱۰۳۴)، و یا «نقشبندیه مجدديه خالديه» در نسبت به مولانا خالد شهرزوری (۱۱۹۳-۱۲۴۲)، و یا «نقشبندیه احراریه» منسوب به خواجه عیدالله احرار (۸۰۶-۸۹۵). و گاه کلمه «نقشبندیه» را می افکندند و نسبتهای دومین را بنهایی بکار می بردند چون «علائیه»<sup>۲</sup>، «احراریه»<sup>۳</sup>، «مجدديه»<sup>۴</sup>، «خالديه»...

✱

گفتیم که بهاء الدین «سلسله نامه» و «کرسی نامه» را بی ثمر می شمرد و می گفت: «از سلسله کسی بجایی نرسد». در حقیقت بهاء الدین «اویسی» بود<sup>۳</sup>، و از آن صوفیان تن به «سلسله» در نداده. و طریقه او طریقه جذبه است. «کسی از ایشان سؤال کرد که درویشی شما را موروث است یا مکتسب؟ ایشان فرمودند: بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین بساین سمدت مشرف گشتم»<sup>۴</sup>. و درین طریق جذبه بر عکس طریق سلوک («که ارواح مقدسه و سایطانند در وصول فیض ربانی») هیچ واسطه در میان نیست<sup>۵</sup>.

۱- تکمله نفحات الانس، عبدالنفور لاری (کابل ۱۳۴۳) / ۲.

۲- علائیه منسوبست به خواجه علاء الدین محمد عطار بخاری (متوفی ۸۰۲) خلیفه خواجه بهاء الدین، و این اصطلاح در آثار زمان او بکار رفته است؛ رک: رساله خواجه حسن عطار، نسخه کتابخانه ملی پاریس مجموعه شماره 968 Suppl. Pers ورق ۲۳ a و نیز رشحات / ۹۱، ۹۵. نفحات / ۴۰۳.

۳- قدسیه / ۱۴.

۴- نفحات / ۳۸۶.

۵- قدسیه / ۱۵.

در میان نقشبندیان گذشته از تربیت مریدی و مرادی که در طرائق دیگر نیز متداول است، تربیتی دیگر نیز هست که آن را «تربیت روحانی» نامند. بدین گونه که سالک به روحانیت شبخی از مشایخ سلف توجه می‌نماید، و درو مستغرق می‌شود. و همین توجه و «نسبت روحانی» خود سبب پیوند و ارتباطی می‌شود در میانه سالک با آن شبخ، بی‌هیچ همزمانی. خلاصه در این طریقه دو اصطلاح هست: «تربیت جسمانی» و «تربیت روحانی». تربیت جسمانی اصطلاح است از مراتب تربیت سالک در نزد یکی از مشایخ زمان خود، در مقابل «تربیت روحانی» که مراد توجه به روحی مخصوص از اولیاست. و نقشبندیان کسانی را که از روحانیت مشایخ تربیت می‌یابند «اویسی» می‌نامند<sup>۲</sup>. و خواجه بهاء‌الدین اگرچه تلقین ذکر از سید امیر کلال (متوفی ۷۷۱) یافته بود، ولیکن بحقیقت اویسی بود و از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵) بهره‌مند بود.

نقشبندیان بمانند دیگر صوفیان از برای خود «سلسله‌نامه» بی دارند. و در آن، نسبت تصوف بهاء‌الدین نقشبند را از طریق همان سید امیر کلال و خواجه غجدوانی به ابوبکر صدیق می‌رسانند. بدین گونه:

بهاء‌الدین نقشبند نسبت طریقت از سید امیر کلال (متوفی ۷۷۱) دارد، و او از محمد بابای سماسی (متوفی ۷۵۵)، و او از علی رامینی (متوفی ۷۱۵)، و او از محمود انجیر فغنوی (متوفی ۶۸۵)، و او از عارف ریوگری (متوفی ۶۴۷)، و او از عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵). البته بهاء‌الدین بواسطه نسبت روحانی مستقیماً نیز با عبدالخالق غجدوانی پیوند دارد. و عبدالخالق از خواجه یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵)، و او از ابوعلی فارمدی (متوفی ۴۴۷)، و او از ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵)، و او از بایزید بسطامی (۱۸۸-۲۶۱)، و او از جعفر صادق (۸۰-۱۴۸)، و او از قاسم بن محمد بن ابی‌بکر (متوفی ۱۰۱)، و او از سلمان فارسی (متوفی ۳۳ یا ۳۲)، و او از ابوبکر صدیق (متوفی ۱۳)، و او از

۱- برای شرح بیشتر در بساطت تربیت روحانی و سوانق آن در تصوف اسلامی رجوع فرمایید به مقاله راقم این‌طور «نقشی از نقشبندیان» در: جشن‌نامه پیردین گنابادی (تهران ۱۳۵۴) / ۲۶۷-۲۷۴.

۲- الحدائق الوردیه/ ۹.

رسول الله<sup>۱</sup>.

درین سلسله در میان بهاء الدین و پیامبر ۱۵ واسطه است. واگر وسایط بین بهاء الدین و عبدالخالق غجدوانی را حذف کنیم و نسبت روحانی را بشمار آریم، در میان بهاء الدین و پیغامبر بیش از ده واسطه نیست.

درین سلسله گذشته از بهاء الدین و عبدالخالق، نسبت سه کس دیگر نیز روحانی است: یکی نسبت ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵) و بایزید بسطامی (۱۸۸-۲۶۱) است، دو دیگر نسبت بایزید بسطامی و امام صادق (۸۰-۱۴۸) است، سدیگر نسبت قاسم بن محمد بن ابی بکر (متوفی ۱۰۱) و سلمان فارسی است. در باب بایزید و امام صادق برخی معتقد به همزمانی شده اند؛ و ما درین باره در تعلیقات قدسیه (ص ۱۲۱-۱۲۹) بتفصیل بحث کرده ایم. برای مزید اطلاع بدانجا رجوع فرمایید.

نقشبندیان غیر ازین سلسله، به سلسله معروفه نیز معترف اند. سلسله معروفه سلسله‌یی است که اکثر طرائق صوفیه منتسب بدانند<sup>۲</sup>. و آن از طریق معروف کرخی (متوفی ۲۰۰) به امام علی بن ابیطالب می‌رسد از دوراه: یکی از طریق علی بن موسی الرضا و دیگر ائمه، که این را «سلسله الذهب» نامند؛ و دیگر از طریق داود طائی و حبیب عجمی و حسن بصری. و البته این سلسله الذهب در یکی از حلقات با سلسله طیفوریه (یا: صدیقیه) پیوندی هم دارد، و آن امام جعفر صادق است که نسبتش هم به قاسم بن محمد بن ابی بکر (جد مادریش) می‌رسد و هم به پدرش محمد بن علی باقر.

شجره نسبت تصوف بهاء الدین نقشند از طریق هر سه سلسله و کیفیت پیوند سلاسل بیکدیگر را در صفحه‌یی جداگانه رسم کرددایم.

نقشبندیان با وجود اعتراف و اقرار باین سه سلسله، نخستین را - سلسله طیفوریه را - برگزیده‌اند و در اجازات و توسلات و اذکار و ختم‌ها از آن استفاده می‌کنند. و بر آنند که این سلسله از سلسله معروفه برتر است، یکی بعلت کوتاهی

۱- قدسیه / ۱۰-۱۳. رساله انسیه، یعقوب چرخسی، نسخه بوداییان 37، 40 ورق 52-62.

۲- طرائق الحقائق 2/ 306-308

وقلت وسائط و دیگر بسبب شمول آن بر نسبت‌های روحانی. چه نقشبندیه نسبت روحانی را افضل و اقوی از نسبت جسمانی می‌شمرند.<sup>۱</sup>

اینک باجمال ترجمه احوال مشایخ این سلسله را (از عبدالخالق تا بهاء‌الدین) می‌آوریم. و درینجا از ذکر سرگذشت مشایخ سلف و پیشینیان عبدالخالق دیده می‌پوشیم، از آنکه ترجمه احوال آنان در اغلب کتب صوفیه و طبقات و تراجم موجود است.

### ۱- خواجه عبدالخالق غجدوانی

خواجه عبدالخالق غجدوانی از مشایخ نامی ماوراءالنهر است. سلسله خواجهگان منسوب بدوست، وهشت اصل از اصول یازده‌گانه طریقه نقشبندی ازوست.

مولدش قریه «غجدوان» است، «دیهی شهر مانند برشش فرسنگی بخارا»<sup>۲</sup>. پدرش عبدالجمیل نامی بوده است معروف به «عبدالجمیل امام»، «مقتدای وقت و عالم بعلوم ظاهر و باطن»، و نسبش به امام مالک می‌رسیده است، و در روم سکنی داشته است. بسبب حوادث ایام با متعلقان خود به ماوراءالنهر مهاجرت می‌کند و در غجدوان اقامت می‌گزیند. و در همین‌جا عبدالخالق بدنیا می‌آید.<sup>۳</sup>

خواجه عبدالخالق در مبادی حل در بخارا به تحصیل علوم می‌پردازد. از استادانش فقط نام امام صدرالدین در برخی مأخذ ذکر شده که عبدالخالق بر او

۱- الحدائق الوردیه ۹/ ۱۰-۱۰. الانوارالقدسیه ۷/.

۲- رشحات ۱۸/ . فایب‌الصدر شیرازی می‌گوید، «مسافت از بخارا تا غجدوان ۲۵ میل صحیح است» (طرائق‌الحقائق ۳/ ۶۸۸). کلمه غجدوان را یاقوت بضم غین و دال ضبط کرده است و معانی در الانساب بضم غین و فتح دال، و زین‌العابدین شبروانی (بستان‌السیاحه ۳۷۴) بکسر غین و دال. و صاحب طرائق می‌نویسد مردم آنجا نیز غجدوان را بکسر تلفظ می‌کردند.

۳- مقامات خواجه عبدالخالق، نسخه کتابخانه موزه برطانیا بنساخته Add. 26294 ورق ۱۸-۳b. رشحات ۱۸/ . الحدائق الوردیه فی حقائق اجلاء نقشبندیه، عبدالمجید الخانی (قاهره ۱۳۰۸/ ۱۱۱).



تفسیر می خوانده است.<sup>۱</sup>

در سن بیست و دو سالگی بهنگام اقامت خواجه یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵) در بخارا، ازو طریقت می گیرد. و پس از رفتن خواجه یوسف به خراسان، عبدالخالق به ریاضت و خلوت و مجاهدت می نشیند، و پس از چندی بارشاد می بردارد.<sup>۲</sup> نا آنگاه که مرگش فرا می رسد در ۵۷۵ ق. و در همان دیه غجدوان بخاکش می سپرند. او خود وصیت کرده بوده است که قبرش را عمارت نکنند «لاجرم کس را مجال آن نبود که تربت منور ایشان را عمارت کند، بدان طریق ماند»<sup>۴</sup>. ولی منابع متأخرتر از عمارت مزار حکایت می کند و اینکه آنجا زیارتگاهی معتبر بوده و «مجاورانی» داشته است. خواجه مسای اصفهانی (فضل الله بن روزبهان ۸۶۰-۹۲۵) که روز دوشنبه ۲۲ شوال ۹۱۴ بهمراه سلطان محمدخان شیانی بزیارت آنجا رفته، ازین مزار توصیفی کرده است.<sup>۵</sup> تائب الصلدر شیرازی نیز در سفر ماوراءالنهر بسال ۱۳۱۶ ق. به غجدوان رفته و مزار خواجه را زیارت کرده کرده است.<sup>۶</sup>

در مقامات عبدالخالق رساله‌یی نوشته شده است. که نسخه‌یی از آن در مجموعه‌یی است محفوظ در کتابخانه موزه بریطانیا بنشانهٔ add.26294. و این همان رساله‌یی است که مرحوم نفیسی آن را براساس نسخه‌یی تازه نویس و مفلوط و مغشوش در فرهنگ ایران زمین (ج ۲ سال ۱۳۳۳) چاپ کرده است. این مقامات سرگذشتی است قصه‌وار و افسانه‌سان از خواجه عبدالخالق، با چند پاره از اشعار او. بنا نوشتهٔ این رساله عبدالخالق تلقین ذکر خفیه از خضر گرفته و خضر «پیرسبق» او بوده، و خواجه یوسف «پیر صحبت و خرقه»<sup>۷</sup>.

۱- رشحات / ۱۸. الحدائق الوردیه / ۱۱۱.

۲- مقامات / ۳۵. نفحات / ۳۷۸. رشحات / ۱۹.

۳- اکثر منابع تاریخ فوت او را ۵۷۵ ضبط کرده‌اند. ولی مرحوم سعیدنفیسی تاریخ ۶۱۷ را که در یکی از منابع نقل شده صحیحتر شمرده است. رک؛

*The Encyclopaedia of Islam, art. Ghudjduwani.*

۴- مقامات / ۱۶۵.

۵- مهمان نامه بخارا. تصحیح منوچهر ستوده (تهران ۱۳۴۱) / ۶۱.

۶- طرائق الحقائق. تصحیح محمدجعفر محجوب (تهران ۱۳۴۵) / ۳ / ۶۸۸.

۷- مقامات / ۳۵. و نیز رشحات / ۱۹.

پس ازین خواهیم گفت که بهاء‌الدین نقشبند خود را پرورده روحانیت عبدالخالق غجدوانی می‌دانست، و متأثر ازو بود. بهمین جهت است که طریقت نقشبند براساس تعالیم خواجه عبدالخالق بنیان شده است. عبدالخالق مبنای طریقت خود را برهشت کلمه فارسی نهاده بود: هوش دردم، نظر بر قدم، خلوت در انجمن، سفر در وطن، بازگشت، نگاه داشت و بادداشت. و بهاء‌الدین این هشت کلمه را گرفت و خود سه کلمه دیگر (وقوف قلبی، وقوف عددی، وقوف زمانی) بدانها افزود و بنای طریقت نقشبندی این یازده کلمه شد.

عبدالخالق بمانند اخلاف نقشبندیش از صوفیان میانه‌رو بود، مواظب سنت و ملازم شریعت بود.<sup>۲</sup> و نیز ذکر جهر را منکر بود، و ذکر را ذکر خفه می‌دانست. عبدالخالق شعر نیز می‌سروده است. در متن مقامات (ورق b ۵) سه رباعی ازو نقل شده. و در پایان همین مقامات (در نسخه موزه بریتانیا ورق b ۱۶-۱۷ a) کاتب يك قطعه نه بیتی بنام «دهقان‌نامه» و يك رباعی بنام او نوشته است.

در مجموعه‌های خطی چند رساله کوچک منسوب به عبدالخالق موجود است. و از آن جمله یکی رساله وصیت‌نامه است که بنامهای «وصایا» و «نصایح» نیز مشهور است. بگفته فخرالدین کاشفی، این رساله را عبدالخالق برای «فرزند معنوی خود خواجه اولیاء کبیر» نوشته است.<sup>۳</sup> ازین رساله نسخی چند در کتابخانه‌های جهان موجود است.<sup>۴</sup> و عبدالخالق در آن مریدان را به اتباع سنت و اجتناب از هوی و بدعت و پرهیز از رذایل اخلاقی و دوری از صوفیان جاهل... سفارش

۱- شرح این کلمات در فصلی دیگر خواهد آمد.

۲- در رساله وصایا گوید: «... بر نو باد بر سنت و جماعت ملازمت نمایی و بر طریقت سنت قدم‌زنی، که هر چه نو بیرون آورده‌اند، آن مخالف سنت و جماعت است، آن ضلالت است...» (وصایا). نسخه دارالکتب‌المصریه به‌نشانه ۲۰ تصوف فارسی. ورق b ۱۳۱).

۳- رشحات/۲۰

۴- کتابخانه انستیتو ملل خاور در شوروی شماره ۱۱/۴۱۸۵، رک فهرست نسخه‌های خطی فارسی آنجا (مسکو ۱۹۶۴) ج ۱ ص ۶۰۱. کتابخانه ملی ملک شماره ۱۱/۴۱۸۵. رک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی ۲ (۱۱)/۱۴۵۷. دارالکتب‌المصریه به‌نشانه ۲۰ تصوف فارسی، رک: فهرس المخطوطات الاداریة. نصرالله الطرازی (قاهره ۱۹۶۷) ۲/۲۳۶. و من ازین نسخه دارالکتب سوادی برگرفته‌ام، و ارجاعات ما درین کتاب به‌همین نسخه است.

کرده است.

رساله «آداب طریقت» را که برخی اثری جداگانه از او شمرده اند، ظاهراً همین رساله وصیت‌نامه باشد. چه اولاً موضوعات و مطالب هر دو رساله یکی است. و ثانیاً در رساله آداب طریقت نیز نصایح خطاب به خواجه اولیاء کبیر است. و ممکن است تصرفات صوری و لفظی در رساله وصیت‌نامه سبب این تفریق شده باشد. علاوه که خود رساله وصیت‌نامه را هم نمی‌توان عیناً اثری از قرن ششم شمرد. و از سبک و سیاقش پیداست که قلمهای قرون بعد در آن تصرفها کرده است. بر رساله وصایا، خواجه ملای اصفهانی شرحی بفارسی نوشته است.<sup>۲</sup>

#### ۴- عارف ریوگری

خواجه عبدالخالق چهار خلیفه<sup>۳</sup> داشت که پس از او هر یک درسویی بارشاد نشستند: خواجه احمد صدیق، خواجه اولیاء کبیر (یا: کلان)، خواجه سلیمان گرمینی، خواجه عارف ریوگری. و نسبت تصوف بهاء‌الدین نقشبند از میان این خلفا به عارف ریوگری می‌رسد.

عارف ریوگری از مردم ریوگر بوده است که «دهی است از دیههای بخارا برشش فرسنگی شهر، و از آنجا تا به غجدوان یک فرسنگ شرعی است»<sup>۴</sup>. شیخ عبدالمجید الخانی در ضمن ترجمه احوال عارف ریوگری نوشته است که «... اخذ الطریقة عن حضرة العزیزان و قام باعباء خدمته حتی اذن له بالارشاد»<sup>۵</sup>. و این خطاست. زیرا «حضرت عزیزان» چنانکه بعد خواهیم گفت لقب خواجه علی

۱- چون سعید نفیسی در دائرة المعارف اسلام و احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲(۱)/۱۰۱۲.

۲- کشف‌الطنون ۲/۲۰۱۲.

۳- جامی در نفحات/۳۸۰ خلفای عبدالخالق را سه تن نوشته و سلیمان گرمینی را به‌شمار نیاورده است.

۴- رشحات/۳۲.

۵- الحدائق الوردیه/۱۱۹. پس بن ابراهیم السنهونی نیز در الانوار القدسیه/۱۱۹ (که رونویسی است از الحدائق الوردیه) عیناً همین جمله را نقل کرده است.

رامتینی است، که از اخلاف عارف ریوگری بوده و يك نسل درمیانۀ هر دوفاصله است. یقیناً غرض عبدالمجیدالخاننی از «حضرت عزیزان» خواجه عبدالمخالق غجدوانی بوده، ولی بسهوا لقب «حضرة العزیزان» را از برای او آورده است. سال وفات عارف ریوگری را برنخی ۱۶۴۹ و برنخی ۲۷۱۵ نوشته‌اند. و مدفنش در همان قریبۀ ریوگر است.

در مقامات عارف ریوگری رسالہیی نوشته شده است که مرحوم سعید نفیسی آنرا بر اساس نسخہیی منقوش و منلوط در فرهنگ ایران زمین (ج ۲ سال ۱۳۳۳) چاپ کرده است.

### ۳- خواجه محمود انجیر فغنوی

خواجه محمود انجیر فغنوی خلیفہ و جانشین عارف ریوگری است. او نیز بخارایی است. از دیبہ انجیر فغنی از مضافات و ابکنی. و و ابکنی قصبہیی بوده است در سه فرسنگی بخارا مشتمل بر چندین ده و مزرعہ<sup>۳</sup>. و خواجه محمود در آنجا اقامت داشت و چون از جهان در گذشت در همان جا دفنش کردند. خواجه محمود «به کسب گل کاری می پرداخته‌اند و از آن مروجہ معاش می ساخته»<sup>۲</sup>. وی برخلاف پیشینیان خود ذکر جهر می گفته است<sup>۴</sup>. و البته پس از او از زمان بهاء الدین دیگر بار درین طریقہ ذکر خفیہ رواج گرفت و ذکر جهر منسوخ شد.

وفاتش را محمد امین الکردی ۶۸۵ ضبط کرده است<sup>۵</sup>، و صاحب سفینة الاولیاء ۷۱۵ و تذکرۃ الاصفیاء و تذکرۃ العاشقین ۶۷۱.

- ۱- خلاصۃ المواهب السرمدیہ/۴۵.
- ۲- خزینة الاصفیاء. غلام سرور لاهوری (کانپور ۱۳۳۲ق) ۵۴۱/۱.
- ۳- رشحات/۳۳.
- ۴- رشحات/۳۳. الحدائق الوردیہ/۱۱۹. الانوار الخمسیہ/۱۱۹-۱۲۰.
- ۵- خلاصۃ المواهب السرمدیہ/۴۶.
- ۶- خزینة الاصفیاء ۵۴۲/۱.

## ۴- خواجه علی رامتینی

خواجه علی رامتینی که در میان نقشبندیان به عزیزان (یا: حضرت عزیزان) معروف است، خلیفه محمود انجیرفغوی است. مولدش رامتین بوده قصبه‌یی بزرگ بر دو فرسنگی بخارا<sup>۱</sup>. و پیشه بافندگی داشته است. مولانا جلال‌الدین رومی در دیوان شمس<sup>۲</sup> یتیمی دارد که

گر نه علم حال فوق قال بودی کسی شدی

بنده، احبار [ن: اعیان] بخارا خواجه نساج را

جامی «از بعض اکابر» چنین شنیده است که موای درین بیت به خواجه علی رامتینی (که پیشه نساجی داشته) اشاره کرده است<sup>۳</sup>.

رامتینی شعر نیز می‌سروده است، فخرالدین کاشفی يك قطعه و چهار رباعی از اشعار او را نقل کرده است<sup>۴</sup>. خواجه در اواخر عمر در خوارزم سکنی گزیده بود، و هم در آنجا درگذشت و همانجا بخاکش سپردند. وفاتش بگفته کاشفی بروز دوشنبه ۲۸ ذیقعدة ۷۱۵ اتفاق افتاده است<sup>۵</sup>. و همو می‌نویسد: «در بعض نسخهها بنظر آمده که نقل ایشان در شهر سنه احدى و عشرين و سبعمائه (۷۲۱) بوده است»<sup>۶</sup>.

از عرفای معاصر رامتینی یکی علاء‌الدوله سمنانی (متوفی ۷۳۶) است

۱- رشحات/۳۵

۲- دیوان‌کبیر. تصحیح استاد فروزانفر (تهران، ۱۳۴۴) ۱/۸۷.

۳- نفحات/۳۸۰. اگر عمر صدوسی سالة خواجه را باور داریم، احتمالاً در پذیرفتن این نظر (البته از نظر تاریخ و سال) ممکن است اشکالی پیش نیاید.

۴- رشحات/۳۷-۳۸

۵- رشحات/۴۰. و در تاریخ وفاتش گفته‌اند،

هفصد و پانزده ز هجرت بود

کلان‌چنید زمان و شبلی وقت

۶- در خزینة‌الاصفیاء ۱/۵۴۴ نیز همین تاریخ اخیر نقل شده است. در الحصادائق الوردیه/۱۲۲ و الانوارالقدسیه/۱۲۳ و المواهب‌المرمديه/۵۰ نیز اگرچه ۷۲۱ ضبط شده ولی روز وفات ۱۸ ذیقعدة نوشته شده است.

که بایکدیگر مکاتبائی داشته‌اند<sup>۱</sup>. و دیگر سید آناست<sup>۲</sup> از مشایخ ترك که در میانشان رقابتی و کدورتی بوده است<sup>۳</sup>.

### هـ. خواجه محمدبابای سماسی

محمدبابای سماسی منسوبست به سماس که دیهی بوده در قصبه رامتین، و از آنجا تا رامتین يك فرسنگ شرعی بوده است و تا بخاراسه فرسنگ شرعی<sup>۴</sup>. او از یاران خواجه علی رامتینی بود و سپس جانشین او شد. جد بهاءالدین نقشبند از مریدان خواجه سماسی بوده است<sup>۵</sup>. و بهاءالدین را در کودکی برای تبرک بنزد او برده و خواجه او را فرزند خود خوانده است<sup>۶</sup>.  
وفات محمدبابای سماسی را ۷۵۵ نوشته‌اند. و قبرش در همان سماس بوده است<sup>۷</sup>.

۱- رشحات/۳۵

۲- سید احمد معروف به سیدآنا از مشایخ ترکان است، او خلیفه زنگی آناست و زنگی آنا خلیفه خواجه احمد یسوی. و خواجه یسوی (یا: آنا یسوی) که رشته مشایخ ترك ازو آغاز می‌شود از تربیت یافتگان و خلفای خواجه یوسف همدانی است درباره مشایخ ترك و احمد یسوی رك. رشحات/۸-۱۳. و مقالات نابینگر و بارنلد در مجله Der Islam, 13 (1923) p.p.105-107; 14 (1925) p.112.

۳- رشحات/۳۸.

۴- رشحات/۴۱. کلمه سماس را عبدالغفور لاری چنین ضبط کرده است: «بفتح سین مهملة اولی و کسر ثانیه» (مشکلات نفحات الانس. نسخه قونیه رقم ۵۶۱۱. میکروفیلم دانشگاه طهران شماره ۱۴. ورق ۵۸). بنابراین آنچه صاحب‌الحدائق الوردیه/۱۲۲ (و بتبع او الانوارالقدسیه/۱۲۳ و المواهب‌السرمدیه/۵۱) گفته است که سماس بفتح سین اول و تشدید میم است. ظاهراً نباید صحیح باشد.

۵- انیس‌الطالبین، ورق ۴۵.

۶- ایضاً/۴۵. قدسیه/۹. نفحات/۳۸۰-۳۸۱. رشحات/۴۱-۵۴.

۷- خزینة‌الاصفیاء ۱/۵۴۶. خلاصة‌المواهب‌السرمدیه/۵۱.

## ۶- سید امیر کلال

سید امیر کلال ابن حمزه از دیه سوخزی است بسر دو فرسنگی بخارا<sup>۱</sup>. پیشه‌اش داشگری و کوزه‌گری بوده و ازینرو او را «کلال» می‌نامیده‌اند، چه «بزبان بخارا داشگر را کلال گویند»<sup>۲</sup>. در آغاز جوانی چندی «کشتی می‌گرفته‌اند و برگرد ایشان معرکه و هنگامه می‌شده»<sup>۳</sup>. ولی چون به خواجه محمدبابای سماسی پیوست و بطریقه خواجهگان درآمد آن پیشه زارها کرد. و مدت بیست سال در خدمت و ملازمت خواجه سماسی بود، و پس از او پیشوای صوفیان خواجهگانی شد. بهاء‌الدین نقشبند از سید امیر کلال تعلیم ذکر یافت، و نسبت تصوفش بدو می‌پیوندد.

سید کلال بروز پنجشنبه ۸ جمادی‌الاولی ۷۷۲ در گذشت و در دیه سوخاری بخاکش سپردند<sup>۴</sup>. او را چهار فرزند بود که همه از مشایخ طریقت بودند. و یکی از نبیرگانش در مقامات او کتابی نوشته است<sup>۵</sup>.

۱- رشحات/۴۲.

۲- ایضاً/۴۲. «کلال بضم اول کوزه‌گر و کسه‌گر را می‌گویند» (برهان قاطع). این لغت امروز نیز در افغانستان رایج است (لغات عامه‌ای فارسی افغانستان. عبدالله افغانی نویسنده. کابل ۱۳۳۷). ذیل کلال) و در نوشته‌های افغانان دیده می‌شود؛ «خالش مختصر علمیت داشته بنام آخند داشگر معروف بود کسه شغلش کلالی بود شیخ در دستگاه کلالی خالش به‌رشد رسید» (فکری سلجوقی: تعلیقات بردیباچه دوست محمد هروی. کابل ۱۳۴۹. ص ۷۰).

۳- رشحات/۴۲.

۴- خزینة الاصفیاء ۱/۵۴۸. خلاصة المواهب/۵۲.

۵- رشحات/۴۵. نسخه‌ی انضمامات امیر کلال در انستیتو ملل، خاور شوروی هست برقم ۴۱۸۷ (رک؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی و تاجیکی ۱/۵۶۰) که مؤلف را «شهاب‌الدین بن بنت امیر حمزه» نوشته است. و این امیر حمزه فرزند دوم امیر کلال است.

## ۷- بهاء الدین نقشبند

خواجه بهاء الدین محمد بن محمد بن محمد نقشبند بخاری در محرم ۱۷۱۷ در قصر عارفان (یا: قصر هندوان)<sup>۲</sup> از قراء بخارا بدنبا آمد. برخی از منابع متأخر بهاء الدین را از سادات حسینی شمرده اند.<sup>۳</sup> نام جدش را بعضی محمد<sup>۴</sup>، و بعضی جلال الدین<sup>۵</sup> نوشته اند. و ممکن است که جلال الدین

۱- تاریخ تولد نقشبند را محمد امین الکردی (خلاصه المواهب/۵۳) بنردید ۷۱۷ با ۸۱۸ نوشته است.

۲- فاصله قصر عارفان تا بخارا را برخی دوفرسنگ (مهمان نامه بخارا/۴۳. سیاحت درویشی دروغین/۲۶۱) و بعضی يك فرسنگ (رشحات/۵۳. طرائق الحقائق/۶۸۷/۳) نوشته اند.

پیش از بهاء الدین نام این دیه، قصر هندوان (یا: کوشک هندوان) بود و سپس نقشبندیان آنجا را قصر عارفان نامیدند. در مقامات نقشبند آمده است که «پیش از ولادت خواجه بهاء الدین، حضرت خواجه محمد بابا به قصر هندوان بسیار می آمدند و در مجالس صحبت می فرمودند که زود باشد که این قصر هندوان قصر عارفان شود. الحمدلله که این زمان اثر آن نفس مبارک خواجه بظهور آمده» (انیس الطالبین ورق ۵)، در دوره های اخیر قصر عارفان را «دیه بهاء الدین» (یا: بهاء الدین) می گفتند. و اکنون بهمین نام (ونیز: مزار) شهرت دارد.

۳- شیخ محمد کمال السیدین الحریری در کتاب نبیان الوسائل و شیخ محمد زاہد الکوثری در ارغام المرید بتوسل المرید، بهاء الدین را از سادات حسینی دانسته اند (خلاصه المواهب السرمديه/۵۳). و نیز صاحب خزینة الاصفیاء بنقل از روضة السلام شرف الدین محمد نقشبندی، بهاء الدین را سیدی حسینی شمرده و سلسله نسبش را بدین گونه به امام جعفر صادق رسانیده است: «حضرت شاه بهاء الدین بن سید محمد بخاری بن سید جلال الدین بن سید برهان الدین بن سید عبد الله بن سید زین العابدین بن سید قاسم بن سید شعبان بن سید برهان الدین بن سید محمد و بن سید بلاق بن سید تقی صوفی خلوتی بن سید فخر الدین بن سید علی اکبر بن امام حسن عسکری بن امام علی نقی بن امام محمد تقی بن علی بن موسی الرضا بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق. رضی الله عنهم اجمعین» (خزینة الاصفیاء ۱/۵۴۹).

۴- الحدائق الوردیه/۱۲۵. الانوار القدسیه/۱۲۶.

۵- خزینة الاصفیاء ۱/۵۴۹.



لقب او باشد و محمد نامش. آنچه‌آنکه در مقامات بهاء‌الدین آمده است جدش از مریدان و معتقدان خواجه محمد بابای سماسی شیخ صوفیان خواجه‌گانی بوده است<sup>۱</sup> ولی ظاهراً پدر بهاء‌الدین بدین شیخ ارادتی نمی‌ورزیده است<sup>۲</sup>. بنوشته رساله قندیه پدر بهاء‌الدین به «بابا صاحب سرمست» شهرت داشته و قبرش در سمرقند بوده است<sup>۳</sup>. سه روز از ولادت بهاء‌الدین گذشته بود که خواجه سماسی با جمعی از مریدان به قصر هندوان می‌رسند. جد بهاء‌الدین، فرزندزاده (بهاء‌الدین) را به نزد خواجه می‌برد تا او را برکت دهد. و خواجه سماسی، بهاء‌الدین را بفرزندی<sup>۴</sup> می‌پذیرد. و می‌گوید «او فرزند ماست، ما او را قبول کرده ایم»<sup>۵</sup>. و یاران را بشارت می‌دهد که این فرزند «مفتدای روزگار گردد»<sup>۶</sup>.

در هژده سالگی همسرگزید<sup>۷</sup>. و در همین اوان درک صحبت خواجه محمد بابای سماسی را کرد<sup>۸</sup>. و پس از مرگ سماسی (سال ۷۵۵)، جدش او را به سمرقند

۱- انیس‌الطالبین ورق ۴b.

۲- بقریه داستان منقول در انیس‌الطالبین ورق ۶b-۷a.

۳- قندیه. تصحیح ایرج افشار (نهران ۱۳۳۴) / ۴، ۹۱.

۴- در سلسله خواجه‌گان و نقشبندیان (و ظاهراً پاره‌یی از صوفیان دیگر) ستمی بوده است که مشایخ برخی از طالبان را بفرزندی می‌پذیرفته‌اند و در تربیت و ارشاد آن فرزند خواندگان می‌کوشیده‌اند. یعقوب چرخ‌ی در اشاره بدین روش می‌گوید: «... حضرات خواجه‌گان طالبان را بفرزندی قبول می‌کنند. پس اصحاب ایشان ادعای [فرزندخواندگان] ایشان به‌اشند». و این را تبیینی از سنت رسول اکرم می‌دانند که زید بن حارثه را فرزند خود خوانده بود (رساله انسیه. نسخه بودلیان ورق ۴a)، البته این سنت قبل از اسلام نیز در میان عرب رایج بوده است.

غیر از بهاء‌الدین از مشایخ دیگر این سلسله که فرزندخوانده بوده‌اند، امیر کلال است که محمد بابای سماسی او را بفرزندی پذیرفت و دیگر علاء‌الدین عطار است که فرزند خوانده بهاء‌الدین نقشبند بود (رشحات/۴۳، ۸۰). و از دیگران میر مخدوم نیشابوری است از شعرا و صوفیه عصر تیموری که فرزند خوانده سید قاسم انوار بود (مجالس النفاثات/۱۸۴).

۵- انیس‌الطالبین ۴b. قدسیه/۹. نفحات الانس/۳۸۰-۳۸۱.

۶- انیس‌الطالبین/۵a

۷- ایضاً/۵a. ۶b-۷a.

۸- ایضاً/۵a-۶b. نفحات/۳۸۱.

برد و هر کجا «درویشی و اهل دلی» می یافت، بخدمتش می شتافت و بهاءالدین را بصحبتش می برد.<sup>۱</sup>

بهاءالدین در انجام طلب به نزد سیدامیر کلال بجانشین خواجه سماسی راه یافت، و از تلفیق ذکر یافت<sup>۲</sup>، و خدمت و مجاهدت بسیار کرد<sup>۳</sup>. امیر کلال نیز در تربیت و ارشاد کوتاهی نکرد، از آنکه خواجه سماسی سفارش کرده بوده است که «در حق فرزند من بهاءالدین از تربیت و شفقت دریغ مداری»<sup>۴</sup>.

چون بهاءالدین بر آمد، و نیز قابلیت و استعدادی فزون از حد داشت، شیخ او را اجازه داد که فرو نایستد و در طلب هر که خواهد برود و بتکمیل نفس پردازد. روزی امیر کلال در جمع یاران گفت: «فرزند بهاءالدین! نفس حضرت خواجه محمد بابای سماسی را در حق شما بتمامی بجای آوردم. گفته بودند: آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده‌ام، در حق فرزند بهاءالدین بجای آری و دریغ نداری. چنان کردم. و اشارت به سینه خود کردند و گفتند: پستان برای شما خشک کردم با تربیت تمام مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت بیرون آمد. اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است. اکنون اجازه است از هر جا که بویی به مشام می رسد از ترک و تازیك طلبید، و در طلب کاری بر موجب همت خود تقصیر مکنید»<sup>۵</sup>.

بهاءالدین پس از آن، مدت هفت سال متابعت و ملازمت مولانا عارف دیگ - گرانی<sup>۶</sup> می کرد. و دوسه ماه نیز در خدمت قثم شیخ - از مشایخ ترک منتسب به

۱ - انیس الطالین/ ۷۸.

۲ - ایضاً/ ۱۳۵، ۳۰۵. رشحات/ ۵۴.

۳ - انیس الطالین/ ۲۰۵ - ۲۲۵.

۴ - ایضاً/ ۷۵. نفحات/ ۳۸۱.

۵ - انیس الطالین/ ۷۱۵، ۴۲۵. نفحات/ ۳۸۲. رشحات/ ۵۴ - ۵۵.

۶ - عارف دیگ گرانی از خلفای سیدامیر کلال است. و دیگ گران دیهی بوده است از قصبه هزاره برکناره رود کوهک در نهر سنگی بخارا. مولانا عارف بمقتد بهاءالدین نقشبند ذکر چهار را منکر بوده است. امیر اشرف بخاری و امیر اختیارالدین دیگ گرانی از خلفای اویند. (رشحات/ ۴۸-۵۰. الحدائق ۱۱ و دیده/ ۱۲۴-۱۲۵ الانوار القدسیه/ ۱۲۵) در انیس الطالین از کرامت او و روابطش با بهاءالدین نقشبند درین مواضع ذکری هست: ۳۹۵، ۵۰۵، ۵۱، ۵۲۵، ۵۳۸، ۶۷۵، ۶۸۵، ۷۲۸.

خواجه احمد بسوی - بریاضات و مسجاهدات گذرانید<sup>۱</sup>. و زمانی دراز - یعنی دوازده سال - نزد یکی دیگر از مشایخ ترک بنام خلیل آت<sup>۲</sup> بود. بهاء الدین چندی نیز «ملازمت علماء می نمود» و «احادیث می خواند» و «آثار صحابه رضی الله عنهم معلوم می کرده»<sup>۳</sup>.

خواجه نقشبند دوبار به سفر حج رفت. و در یکی ازین سفرها چون به هرات رسید، ملک معزالدین حسین بن غیاث الدین<sup>۴</sup> او را گرامی داشت و از برایش مجلسی آراست و علمای هرات را بدانجا خواند و خود از بهاء الدین سؤا لها کرد در باب طریقت و عرفان<sup>۵</sup>. در سفر دومین حج نیز در هرات بدیدار زین الدین ابوبکر نایب آبادی (متوفی ۷۹۱) عارف مشهور رفت و سه روز بسا او صحبت داشت<sup>۶</sup>. گذشته از سفر حج، بهاء الدین در طول حیاتش برای سیر و سلوک و دیدار مشایخ به شهرها و دیهه های بسیاری در خراسان و ماوراء النهر سفر کرد که از آن جمله است: سمرقند، جوی مولیان، ربورتون، اینبکته، نسف، سمنان، مرو، طوس، مشهد رضوی، تایباد، عذبوت، گرمینه، قشلاق خواجه مبارک (در نخشب)، قرشی، کوفین، قبزیل رباط، کش<sup>۷</sup>...

خواجه بهاء الدین سرانجام در شب دوشنبه سوم ربیع الاول<sup>۸</sup> سال ۷۹۱ خرقه تهی کرد. «سن شریف ایشان هفتاد و سه سال تمام شده بوده است و در هفتاد و چهارم بوده اند»<sup>۹</sup>. و او را در همان موطن و ماوایش - قصر عارفان - بخاک سپردند<sup>۱۰</sup>.

- ۱- انیس الطالبین ورق ۷۲. رشحات/۵۵. نفحات/۳۸۳.
- ۲- انیس الطالبین/۸۵.۷۵. نفحات/۳۸۳-۳۸۴. رشحات/۱۱.
- ۳- انیس الطالبین/۱۳۵.
- ۴- ملک معزالدین از امرای آل کرت بود که در ۷۳۲ بحکومت رسید و در ۷۷۱ درگذشت برای شرح بیشتر رک، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ۲/۵-۲۷.
- ۵- انیس الطالبین/۵۳۵. رشحات/۵۵. الحدائق الوردیه/۱۳۶.
- ۶- نفحات/۴۹۹-۵۰۰.
- ۷- انیس الطالبین (بترتیب نامها) ورق ۷۸، ۶۸، ۹۸، ۱۲۸، ۱۳۸، ۲۳۸، ۴۰۵.
- ۸- در انیس الطالبین/۲۸ بتدرید «شب دوشنبه دوم یا سوم ربیع الاول» آمده است.
- ۹- رشحات/۵۷.
- ۱۰- در ماده تاریخ وفاتش گفته اند.

و مزارش هنوز برجاست و زیارتگاه معتقدان است.

الوفسن مستشرق دانمارکی که در خلال سالهای ۱۸۹۶-۱۸۹۹ در بخارا بوده است، وضعیت مزار بهاءالدین را چنین توصیف می‌کند: قبر بهاءالدین در گوشه باغی است پسر از درختان کهن توت و زردآلو. و در دو سوی آن مسجد است. لوح قبر ۸ متر درازا دارد و ۱/۵ متر باندی. در کنار آن «سنگ مرادی است سیاه رنگ و ساییده شده، که زائران آن را می‌بوسند و پیشانی بر آن می‌سایند. و در وسط مقبره «چراغ خانه» بی ساخته‌اند.<sup>۱</sup>

از دیگر کسانی که در قرن نوزدهم به بخارا سفر کرده‌اند و مزار بهاءالدین را دیده‌اند و وصفی درباره آن نوشته‌اند یکی آرمینیوس وامبری (A. Wambery، ۱۸۳۲-۱۹۱۳) مستشرق و سیاح مجارستانی است<sup>۲</sup>، و دیگر محمد معصوم نایب الصلبد شیرازی (۱۲۷۰-۱۳۴۴ ق) است از عرفای نعمة‌اللهی<sup>۳</sup>. توصیف ابن دو تن نیز کمابیش مانند الوفسن است. و افزوده‌اند که خلقی بسیار از همه بلاد حتی از اقصی نقاط چین بزبانت بهاءالدین می‌آیند. رسم بخارا بیان آنست که عصر هر چهارشنبه بزبانت خواجه نقشبند می‌روند، و جمعی در جوار مزار شب تا بصبح بذكر و عبادت می‌پردازند. قبر خواجه گبلو پوششی ندارد. در جوار آن جز مسجد، مدرسه و خانقاه و مسافرخانه هم هست.

در بخارا خاندانی هستند که نسب خود را به بهاءالدین می‌رسانند. و در آنجا

رفت شاه نقشبند آن خواجه دنیا و دین

آنکه بودی شاه‌راه دین و دوات ملتش

مسکن و مأدای او چون بود قصر عارفان

«قصر عرفان» زین سبب آمد حساب رحلتش

(رشحات/۵۳). همین ماده تاریخ در حبيب‌السیر ۵۴۴/۳ با اختلاف بیت اول نقل شده است. غلام سرور لاهوری نیز در خزینة‌الاصفیاء ۵۵۱/۱ خود دو ماده تاریخ سروده است.

1- O. Olufsen: *The Emir of Bokhara and his Country*. —

London, 1911. p. 419.

۲- ساحت درویشی دروغین در خانان، آبیای میانه. ترجمه خواجه نوریان. (نهران ۱۳۳۷/۲۶۱-۲۶۲).

۳- طرائق الحقائق. تصحیح محمدجعفر مجبوب (نهران ۱۳۴۵) ۶۸۷/۳.

به «خواجگان» معروفند. اینان از نسل دختر بهاء الدین اند<sup>۱</sup>. چه خواجه نقشبند فرزند پسری نداشته است.

گذشته از رساله قدسیه که مجموعه سخنان و کلمات بهاء الدین نقشبند است (و بعداً بتفصیل در باب آن سخن خواهیم گفت). چند رساله به بهاء الدین نسبت داده اند که از بعض آنها نسخی در کتبخانهها موجود است و از برخی فقط نامی در کتابها هست. از آنجمله است:

الاوراد البهائیه، که گفته اند این اوراد را بهاء الدین در رؤیا از حضرت رسول آموخته است<sup>۲</sup>. و یکی از مریدان بهاء الدین بنام حمزه بن شمشاد مشکلات آن را شرح کرده و بترتیب حروف نهجی ملون ساخته است. جز این، شروع دیگری بر الاوراد البهائیه نوشته اند، که یکی از آن شرحها منبع الاسرار فی بیان خواص الاوراد البهائیه است<sup>۳</sup>. و دیگر الفيوضات الاحسانیه فی شرح الاوراد البهائیه است از عبدالقادر بن محمد بن ابی النور بن ابی السعود الکبالی (تألیف ۱۲۶۸) که در اسکندریه سال ۱۲۸۹ ق بطبع رسیده است<sup>۴</sup>. و دیگر شرح مأمون بن احمد بن ابراهیم الترونجی الطرنوی است<sup>۵</sup>.

دیگر از آثار بهاء الدین اوراد صغیر است<sup>۶</sup>. و دیگر رساله الواردات است بفارسی که نسخی از آن در کتبخانه ایاصوفیه موجود است<sup>۷</sup>. و دیگر کتاب دلیل العاشقین است در تصوف و حیات نامه در نصایح و مواعظ<sup>۸</sup>.

کلمه نقشبند، درباره معنی و وجه سیمیه کلمه «نقشبند» - لقب خواجه بهاء الدین - مؤلفان پیشین اغلب چنین نوشته اند که بهاء الدین از کثرت ذکر به

۱ - طرائق الحقائق ۳/۶۸۷.

۲ - کشف الظنون، حاجی خلیفه (طهران ۱۹۶۷) ۱/۲۰۰.

۳ - اکتفاء الفروع بما هو مطبوع / ۴۹۹. ایضاً المکتون فی الذیل علی کشف الظنون ۲/۲۱۶. معجم المطبوعات العربیه والمعرفه ۲/۱۵۸۳. و C BROCKELMANN: *Geschichte der Arabischen Litteratur. Leiden 1949.V.II.p. 263.*

۴ - BROCKELMANN. *S. II.p 232.*

۵ - دفتر کتبخانه ایاصوفیه (استانبول ۱۳۰۴ق) / ۱۲۸.

۶ - ریحانة الادب ۱/۲۹۴.

درجه بی رسید که لفظ جلاله (الله) در دلش نقش بست؛ چنانکه شاعر نقشبندی هم گفته است:

ای برادر در طریق نقشبند      ذکر حق را در دل خود نقش بند

شیخ محمد امین کردی در باره این وجه تسمیه توضیح بیشتری می‌دهد: «نقشبند معناها ربط النفس. والنفس هو صورة الطابع اذا طبع به على شمع ونحوه، و ربطه: بقاؤه من غير محوه. ای لان السيد محمد بهاء الدين النقشبند كان يذكر الله بالقلب الى ان انقش وظهر لفظ الجلالة على ظاهر قلبه»<sup>۱</sup>.

محمد بن سلیمان البغدادی و محمد الخانی نیز همین وجه تسمیه را با تفاوتی اندک ذکر کرده‌اند<sup>۲</sup>. و با توجه به همین وجه تسمیه بوده است که شیخ احمد ضیاء الدین کمشخانوی گفته است: «ان لكل من الاولياء خصوصية وهمة في الحبوّة والمماة، كنفش الحقيقة واللقاء في بحر الوحدة والفناء والاستغراق لشاه نقشبندی محمد بهاء الدين»<sup>۳</sup>.

زین العابدین شیروانی (متوفی ۲۵۳ ق) از عرفای نعمة اللهی، «نقشبند» را نام جایی پنداشته است: «گویند نقشبند قریه بی است از قسرای بخارا. چون شیخ از آنجا بوده، لهذا بدین اسم مشهور شده، مانند سلسله چشتمه که مروج آن سلسله خواجه احمد بوده و از قریه چشت برخاسته و آن طریق بنام ایشان شهرت یافته»<sup>۴</sup>. نایب‌الصدر شیرازی نیز همین قول را نقل کرده است<sup>۵</sup>.

این سخن سحت سست و بی‌پایه است. زیرا اولاً بهاء الدین چنانکه گفتیم از دیه قصر عارفان است. ثانیاً قریه بی بنام «نقشبند» در بخارا (و نیز در ماوراء النهر) نبوده، و هیچ کس نامی از چنان جایی نبرده است. ثالثاً لقب بهاء الدین، «نقشبند»

۱- تنوير القلوب في معاملة علام الغيوب (قاعره ۱۳۷۲) / ۵۳۹.

۲- «... فيصير من ذكرهم كذلك في قلب العريد تأثير بليغ وكان يقال لذلك التأثير نقش، وذلك الذكر بندای ربط. والنفس هو صورة الطابع اذا طبع به على شمع ونحوه. و ربطه بقاؤه من غير محوه» (الحمدية النبوية / ۱۶. البهجة السنوية / ۱۱) در کتابهای الحدائق الوردية / ۹ و الانوار القدسية / ۶ همین قول عیناً از البهجة السنوية نقل شده است.

۳- جامع الاصول في الادباء و انواعهم (انتبول ۱۲۷۶ ق) / ۱۸-۱۹.

۴- بستان السیاحه (اصفهان ۱۳۴۲ ق) / ۵۹۳.

۵- طرائق الحقائق ۲ / ۳۵۱.

است نه «نقشبندی» که منسوب باشد به نقشبند، ولذا قیاس آن با احمد چشتی قیاسی مع الفارق است.

و اما قول نخستین (گفته صاحب الحدیقه و البهجه و تنویر القلوب و...) از گفته‌هایی است که غیر ایرانیان (و یا ایرانیان متأخر) ساخته‌اند، بسبب ندانستن معنی نقشبند. و ازین وجه تسمیه چنین برمی آید که بهاء الدین پس از در آمدن به طریقت و رسیدن به مقامانی، بدان لقب ملقب شده است. و حال آنکه یقیناً «نقشبند» از آغاز لقب او (و شاید خاندانش) بوده است. در دوره‌های اخیر که معنی اصلی نقشبند فراموش شده بود، نویسندگان بناچار چنان وجه تسمیه‌ی بافته‌اند. حتی ممکن است برخی از معاصران بهاء الدین (و یا نزدیکان به‌عصرش) هم با علم بمعنی اصلی نقشبند، چنین وجه تسمیه‌ی را - بجهت مناسبت با مقامات او در تصوف و سلوک - ساخته باشند.

کلمه «نقشبند» صفت مرکب فاعلی است از مصدر نقش بستن بمعنی تصویر کردن، نقاشی کردن، صورت‌نگری و نگارگری؛ و نقشبند بمعنی نقاش و مصور و صورت‌نگر است، که در اغلب متون نظم و نثر فارسی بکار رفته است.<sup>۱</sup> گذشته از معنی لغوی، «نقشبندی» اصطلاحی هنری است. از استعمال این کلمه در متنهای قرن ۸-۱۰ چنین برمی آید که نقشبندی هنر تصویرگری بر پارچه بوده است:

نقشبندان پرده جان را      نقش دیوار اوست چهره گشای<sup>۲</sup>  
و این تصویرگری بر پارچه از نوع باصمه‌بی و قالبی (فلماکار امروزی) نبوده است، ظاهراً نقشهایی چون گل و بونه و گیاه و شکارگاه و... بر پارچه می کشیده‌اند و آن را گاه زردوزی و گلدوزی می کرده‌اند و گاه رنگ آمیزی. توصیف و شرح جامع مفیدی از کار غیاث الدین نقشبند یزدی - به توصیفی گویاست ازین هنر: «عندلیب گلستان فصاحت و خوش الحانی و طوطی شکرستان بلاغت و شیرین زبانی خواجه غیاث الدین نقشبند یزدی... مشهور است که زربفت مشجری تمام کرده بود که صورت خرسی نقش شده بود، به خدمت خاقان گبشی ستان برد...»

۱- برای شواهد مختلف درباره نقش بستن و نقشبند دیدن معنی، رک: لغت‌نامه دهخدا.

۲- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ۱/۵۰۵.

وقتی قبای زربفتی تمام کرده در حاشیه آن این رباعی را که زاده طبع اوست نقش نموده ... خواجه غیاث الدین علی در فن نقشبندی عدیل و نظیر نداشت و پیوسته به قلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می نگاشت، واقمشه نفیسه با تمام می رسانید. و در آن روزگار بمرتبیه بلند آوازه گشت که پادشاهان عالیشان نافذ فرمان هند و ترک و روم تحف و هدایا بجهت او ارسال فرموده، اقمشه‌یی که در کارخانه طبیعت او بانمام رسیده بود طلب می نمودند...»<sup>۱</sup>.

در زبان ترکی نیز کلمه «نقشبند» بهین صورت فارسی وارد شده است و از آن مصدر «نقشبندلیق» ساخته‌اند. صادقی کنابداری (متولد ۹۴۰) درباره غیاث نقشبند می نویسد: «خواجه غیاث نقشبند شیراز لیغ دور ... کوپ حبیبیات بیرله آراسته کیشی دور. اولاً نقشبندلیق و شعر بافلیق فنیدا نادر دوران و فرید زمان دیسانک بولور...» (= خواجه غیاث نقشبند از اهل شیراز است... هنرهای زیادی دارد. اولاد در فن نقشبندی و شعر بافی می توان نادر دوران و فرید زمانش خوانند)<sup>۲</sup>. و نیز می نویسد: «خواجه عبدالعزیز نقاش ... بی تکلف کیم ذوفنون کیشی ایردی، نقشبندلیق هم بیلور ایردی» (= خواجه عبدالعزیز نقاش بدون مبالغه ذوفنون بود و نقشبندی نیز می دانست)<sup>۳</sup>.

در کتب نواربنخ و تراجم عهد نیموری و صفوی کسانی را می بینیم که پیشه نقشبندی داشته‌اند از آن جمله یکی همان غیاث الدین یزدی است که نصرآبادی درباره او می نویسد: «نا بالفندة روزگار در لیل و نهار بتار شعاع و بود شهاب در بافندگی است، مثل آن نقشبندی و بافنده‌یی صورت نبسته»<sup>۴</sup>. و دیگر محمد طاهر کاشی متخلص به نقاش است: «محمد طاهر نقاش تخلص کاشی خامه فکرش چهره عروسان معنی گشاید و دیبای زربفت سخن را بی تأمل نقشبندی نماید. طبعش نهایت

۱- جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی یزدی. تصحیح ایرج افشار (نهران ۱۳۴۰) ج ۳ بخش ۱ ص ۴۲۶-۴۲۹.

۲- مجمع الخواص. تصحیح و ترجمه عبدالرسول خیامپور (نبریز ۱۳۲۷) / ۱۸۶-۱۸۷.

۳- ایضاً / ۲۵۴.

۴- تذکره نصرآبادی. تصحیح وحید دستگردی (نهران ۱۳۱۷) / ۴۹.



لطف ودقت دارد. بامر نقشبندی درکاشان منقولست<sup>۱</sup>. دیگر از نقشبندان سعیدای یزدی<sup>۲</sup> است و میرسعید فغانی<sup>۳</sup> و خواجه سیف‌الدین محمود نقشبند<sup>۴</sup> و قطب‌الدین نقشبند یزدی<sup>۵</sup>.



- ۱- نصر آبا. ی / ۳۷۰.
- ۲- ایضاً / ۳۳۴.
- ۳- مجال النفاث، امیرعلیشیرنوایی، تصحیح ع. حکمت (تهران ۱۳۲۳) / ۸۰.
- ۴- جامع مفیدی، ۳ (۱) / ۴۹۴.
- ۵- ایضاً ۳ (۱) / ۴۹۹-۵۰۰.

## اصول طریقه نقشبندی

چون درین رساله قدسیه اشارانی هست به بعضی مصطلحات طایفه نقشبندیه و اصول و اساس این طریقه، بناچار از برای ایضاح مطلب باید شرحی درباره آن اصول نوشته شود. و در اینجا پیش از توضیح اصول یازده گانه، به تعریف طریقه نقشبندی و ذکر مبانی آن می پردازیم:

### (۱) تعریف

در میان اقوال برخی از نقشبندیان به سخنانی برمی خوریم که تعریف گونه‌ی است ازین طریقه. بعضی از متأخرین نقشبندیه نیز کوشیده‌اند بر اساس اقوال مشایخ و اصول و سنن متبعه به تعریف این طریقه پردازند. بدیهی است که «تعریف» در اینجا از نوع «تعاریف» دقیق علمی و «حدود» مصطلح منطقی نیست. این تعاریفات در حقیقت بیانی است از تجارب روحی و وصفی از مشاهدات و مکاشفات و تصویری از حیات درونی، و گاه ذکر غایت و غرض است، و گاهی شرح آنچه بر صوفی بایسته است از عبادات و مجاهدات و ریاضات.



بكمال الالتزام بالسنة والعزيمة، وتعام اجتناب البدعة والرخصة في جميع الحركات و السككات من عادات و معاملات مع دوام الحضور مع الله - تعالى - على طريق الذهول والاستهلاك»<sup>۱</sup>.

این تعریف که جامع ترین تعریفات است در اکثر کتب متأخرین نقل شده است.<sup>۲</sup>

شریعت و سنت - آنچه ازین تعریفات بر می آید این است که همه مشایخ متفقاً گفته اند که: رکن رکن طریقه نقشبندی التزام شریعت است و اتباع سنت. در کلمات بهاء الدین نقشبند و دیگر پیشوایان این طریقه، جای جای بدین معنی اشاراتی می یابیم. از بهاء الدین پرسیدند «شما را بچه توان یافت؟ فرمودند به تشریح»<sup>۳</sup>. و نیز هم گفته است: «مسلمانی و انقیاد احکام و رعایت تقوی و عمل بعزیمت و دور بودن از رخصتها، بقدر قوت، همه نور و صفا و رحمت است، و واسطه وصول به درجات ولایت است»<sup>۴</sup>. و در شبی که بهاء الدین را از خود غیبتی افتاده بود، در واقعه خواجه عبدالخالق غجدوانی بدو گفته بود که: «در همه احوال قدم بر جاده شریعت و استقامت امر و نهی می باید نهاد، و عمل بعزیمت و سنت می باید کرد، و از رخصتها و بدعتها نیک دور می باید بود، و در همه احوال و افعال و اقوال احادیث مصطفی را (ص) پیشوای خود می باید داشتن، و دائماً متفحص و متجسس از اخبار رسول (ص) و از آثار صحابه کرام او (رض) می باید بودن و در عمل بموجب آن کوشیدن»<sup>۵</sup>.

۱- الحدیقة الندیة / ۱۴ .

۲- عبدالمجید الخانی در الحدایق الوردیة / ۳-۴ و المنهوتی در الأنوار القدسیة / ۳ این تعریف را با اندک تغیری نقل کرده ا.د. محمد امین الکردی در الوهاب السرمندیة با تعبیراتی در آن تعریف، طریقه نقشبندی را چنین می شناساند: «ان طریق السادة النفسبندیة هو التمسك بمسئمة اهل السنة و الجماعة و دوام العبودية ظاهراً و باطناً بالالتزام السنة و الاخذ بالمزائم و تجنب الرخص مع دوام الحضور مع الله تعالى على طريق الذهول و الاستهلاك» (خلاصة المواهب السرمندیة / ۶)

۳- انيس الطالبيين / ۲۸۵ .

۴- قدسیه (متن ۵مین کتاب) / ۸ .

۵- انيس الطالبيين / ۱۱۵ .

و نیز خواجه بهاء الدین «می فرمودند: ما هرچه یافتیم بفضل به برکت عمل کردن به آیات قرآن و احادیث نبویه و طلب کردن نتیجه از آن عمل و رعایت تقوی و حدود شرعیه و قدم زدن در عزیمت و عمل کردن به سنت و جماعت و اجتناب از از بدعت بود»<sup>۱</sup>.

و خواجه عبدالخالق غجدوانی در وصایای می گوید: «بر نو باد بر سنت و جماعت ملازمت نمایی و بر طریقت سنت قدم زنی. که هرچه نو بیرون آورده اند، آن مخالف سنت و جماعت است...»<sup>۲</sup>.

و شاید بسبب پیوستگی استوار این طریقه با شریعت است که بهاء الدین روی گردانیدن از این طریقه را خطری دینی پنداشته است: «هر که از طریقه ما روی گرداند، خطر دین دارد»<sup>۳</sup>.

در گفتار اخلاف بهاء الدین نقشبند نیز ازین دست سخنان بسیار هست، خاصه در کلمات شیخ احمد فاروقی مجلد الف ثانی، که در تمسک به شریعت و اتباع سنت از اسلاف خود پیشتر رفته بود.

اکثر صوفیان در هر عصر و زمان به ضرورت التزام شرع و دین معتقد بوده اند<sup>۴</sup>. ولی با درباقت و برداشتی که با نظر فقہان تفاوت داشت، خود صوفیان نیز مشربهای مختلف داشته اند، و «شریعت» را بگونه گون درمی یافته اند. گاه تفریق «شریعت» و «حقیقت» برخی را بتساهل در واجبات و اباجیگری می کشانید. برخی از صوفیه به باطن شریعت و حکمت تشریح بیشتر می اندیشیدند تا اعمال و افعال ظاهری، که بنظر آنان وسیله بی است برای تصنیف قلب و وصول بقرب حق. برخی نیز ملامتی می شدند و بظاهر خلاف شرع می نمودند، و مذمت و ملامت

۱- رساله انسیه: یعقوب چرخنی. نسخه کتابخانه بودلیان شماره 37 C (میکروفیلیم دانشگاه طهران) ورق ۴۸.

۲- وصایای خواجه عبدالخالق غجدوانی. نسخه خطی دارالکتب المصریه شماره ۲۰. نصوص فارسی. ورق ۱۳۱.

۳- انیس الطلبین / ۲۹۵. صفحات / ۳۸۷.

۴- برای نمونه می توان رجوع کرد به اقوال مشایخ سلف در: الرسالة القشیریه / ۶۸، ۹۰، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳... و طبقات الصوفیه سلمی / ۵۲، ۱۰۱... و عوارف المعارف ۴۵-۵۱.

مردمان را می‌خریدند تا از ریا و سمعه دور باشند، چه بران بودند که دین را بطنه‌یی است میانه خدا و خلق و رازی است که کس بران نباید آنگاه شود. برخی از صوفیان نیز ملازم اعمال شریعت می‌بودند و فرائض و سنن را بجا می‌آوردند، ولی برای هر یک از آن اعمال و افعال باطنی و معنایی قابل بودند تقریباً همانند آنچه باطنیان می‌گفتند. اما بیشتر صوفیان بالتزام سنت و اتباع سلف گردن نهاده بودند، خاصه آنان که بر مکتب قشیری و غزالی بودند.

و نقشبندیان از صوفیان گروه اخیراند و طریقتشان چون طریقه سنتی و معتدل قشیری و مشایخ سلف است. و می‌بینید که این گفته ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی (متوفی ۳۶۹) که می‌گوید: «اصل التصوف ملازمة الكتاب والسنة، و ترك الاهواء والبدع، و تعظیم حرمة المشایخ، و رؤية اعزاز الخلق والمداومة على الاوراد، و ترك ارتكاب الرخص والتأویلات»<sup>۱</sup>، تقریباً همانست که نقشبندیان در تعریف طریقه خود گفته‌اند و در آغاز مقال (رك: تعريف شماره ۶) نقل کردیم. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، بسبب همین اعتدال و اتباع سنتها و اجتناب بدعتهاست که بسیاری از علمای دین بدین طریقه درآمده‌اند و بسا آنکه آنرا ستوده‌اند. و کسی چون ابن حجر هبتمی (۹۰۹-۹۷۴) گفته است: «الطریقه العلیة السالمة من کلورات جهلة الصوفیة هی الطریقه النقشبندیة»<sup>۲</sup>.

## ۲) اصول یازده گانه

بنای طریقه نقشبندی بر یازده کلمه است. این یازده کلمه فارسی - که بهمین هیأت و صورت در متون عربی و ترکی نیز بکار رفته است - عبارتست از: هوش در دم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یاد کرد، بازگشت، نگاهداشت، یادداشت، وقوف عددی، وقوف زمانی و وقوف قلبی.

هشت کلمه نخستین نهاده خواجه عبدالخالق غجدوانی است، و سه کلمه آخرین (وقوف عددی و زمانی و قلبی) را خواجه بهاء الدین نقشبند افزوده است. و اینک با استفاده از آثار نقشبندیه و اقوال مشایخ این طریقه، مختصراً به شرح آن

۱- الرسالة القشیریة ۲۲۳/۱.

۲- الحدیقة الندیة ۱۳.

کلمات می پردازیم<sup>۱</sup>:

۱. هوش در دم، عبارتست از «حفظ النفس عن الغفلة عند دخوله وخروجه و بینهما، لیكون قلبه حاضراً مع الله فی جمیع الانفاس»<sup>۲</sup>. یعنی کسه «هر نفسی که از درون بر آید، باید که از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت به آن راه نیابد»<sup>۳</sup> از کلمات بهاء الدین است که «بنای کار سالک را بر ساعت کرده اند، تا دریا بنده نفس شود که بحضور می گذرد یا به غفلت». و نیز: «بنای کار را درین راه بر نفس می باید کرد. چنانکه اشتغال بوظیفه زمان حال از تذکر ماضی و تفکر در مستقبل مشغول گرداند و نفس را نگذارد تا ضایع گذرد»<sup>۴</sup>.

سعدالدین کاشغری گفته است: «هوش در دم یعنی انتقال از نفسی به نفسی می باید که از سر غفلت نباشد، و از سر حضور باشد. و هر نفسی که می زند از حق خالی و غافل نباشد»<sup>۵</sup>.

علاءالدین آپیزی (متوفی ۸۹۲) - از اصحاب سعدالدین کاشغری و عبدالرحمن جامی - گوید: «در طریقه خواجگان هوش در دم اصل اعظم است. اگر دمی بغفلت گذرد، آن را گناه بزرگ دانند؛ ناحدی که بعضی کفر شمرند»<sup>۶</sup>.

۲. نظر بر قدم. سعدالدین کاشغری در معنی آن گفته است که «نظر بر قدم یعنی که سالک در رفتن و آمدن نظر او بر پشت پای او می باید، تا نظر او پراکنده نشود و به جایی که نمی باید نیفتد»<sup>۷</sup>. زیرا که مبتدی چون نظرش به نقوش و الوان اطراف خود افتد، حالش از خود می گردد و تباه می شود و از رسیدن به مقصود باز

۱- در شرح و بیان این کلمات، از بسرای اختصار به نقل اقوال نقشبندیان بسنده کردیم. و از مقارنه و تطبیق این کلمات با اقوال مشایخ سلف و نقل سخنان آنان در این ابواب دیده پوشیدیم.

۲- تنویر القلوب فی معاملة اعلام الغیوب: محمد امین الکردی (قاهره ۱۳۷۲) / ۵۰۶.

۳- رشحات / ۲۱.

۴- انیس الطالبین / ۳۱ b.

۵- رشحات / ۲۱.

۶- رشحات / ۱۸۲.

۷- اصول نقشبندیه، فخرالدین علی بن حسین کاشغری. (نسخه کتابخانه ملی پاریس -

Suppl. Pers. 698) ورق ۵a.

می‌ماند. چه سالک مبتدی توانایی حفظ قلب را ندارد، و چون نظرش بر مبصرات افتد، دلش از جمعیت بیرون می‌شود و خاطرش را پراکندگی می‌رباید.<sup>۱</sup>

و بگفته فخرالدین کاشفی «می‌شاید که نظر بر قدم اشارت به سرعت سیر سالک بود در قطع مقامات هستی، و علی عقبات خود پرستی»<sup>۲</sup>.

و برخی گفته‌اند: نظر بر قدم عبارت از معرفت مشرب خود است. سالک بر احوال و لطائف خود نظر داشته باشد که بر قدم کدام نبی از انبیا (ع) روان است.<sup>۳</sup> از میان این تعریفات و بیانات، تعریف نخست را مناسب حال مبتدیان دانسته‌اند، و دومین را شایسته منتهبان، و سومین را درخور متوسطان.<sup>۴</sup>

عبدالرحمن جامی در منقبت بهاءالدین نقشبند، به دو اصطلاح هوش دردم و نظر بر قدم اشاره کرده است:

کم زده بی هملی هوش دم	در نگذشته نظرش از قدم
بس که زخود کرده سرعت سفر	باز نمانده قدمش از نظر <sup>۴</sup>

۳. سفر در وطن، «آنست که سالک در طبیعت بشری سفر کند. یعنی از صفات بشری به صفات ملکوی، و از صفات ذمیمه به صفات حمیده انتقال فرماید»<sup>۵</sup>. و عبارت دیگر: «سفر السالک من عالم الخلق الی جناب الحق، و من حال الی حال احسن منه، او من مقام الی مقام اعلی منه»<sup>۶</sup>.

شیخ احمد سرهندی گوید: این کلمه مبارکه (سفر در وطن) عبارتست از سیر انفسی. و منشاء حصول اندراج نهایت در بدایت است که از خصایص طریقه علیّه نقشبندیه است. و این سیر اگرچه در دیگر طرق نیز هست، ولیکن آنان را جز در نهایت و بعد از سیر آفاقی حاصل نشود. و اما سالک این راه آغازش ازین سیر است و در ضمن آن سیر آفاقی را نیز طی کند.<sup>۷</sup>

۱- تنویر القلوب / ۵۰۶.

۲- رشحات / ۲۲.

۳- مناهج السیر، ابوالحسن زید مجددی فاروقی (دهلی ۱۹۵۷) / ۳۴.

۴- تحفة الاحرار؛ هفت اورنگ / ۳۸۳.

۵- رشحات، / ۲۲.

۶- الحدائق الوردیة / ۱۱۴. الانوار القدسیة / ۱۱۵.

۷- الحدائق الوردیة / ۱۱۵.



نقشبندیان به سیر آفاقی که راهی دور و دراز است نمی‌پردازند. بل که در ضمن سیر انفسی آن را قطع می‌نمایند<sup>۱</sup>.

عبدالله احرار گفته است: «در سفر مبتدی را جز پریشانی دل هیچ حاصل نیست... سفر وقتی مبارك است که صفت تمکین حاصل شده باشد... مبتدی را سفر مناسب نیست. وی را در گوشه‌ی می‌باید نشست و صفت تمکین حاصل کرد. کسی را که بدین طریقه مشغول است هم در شهر و ولایت خود بودن اولی است. زیرا که تشبیب و ملامت خویشان و آشنایان و ناموس از مردمان وی را مانع آید از آنکه بخلاف شریعت کاری کند و مرتکب فعلی نامرضی شود. بعضی از مشایخ برخلاف این رفته‌اند و گفته که مبتدی را سفر می‌باید کرد تا بسبب مهاجرت او طمان و مفارقت اخوان از عادات رسمی و مألوفات طبیعی خسلاص شود، و بسواسطهٔ رباهاات و مجاهدات که از لوازم سفرست وی را فی‌الجمله تصفیه و تزکیه حاصل گردد. اما آنچه معتقد خانوادهٔ خواجهگان است (قد) در باب سفر و اقامت، آنست که مبتدی را چندان سفر می‌باید کرد که خود را به صحبت عزیز ازین طایفه رساند. بعد از آن ترك سفر کرده، خدمت و ملازمت وی را لازم گیرد و بر کار پیچد تا وقتی که ملکهٔ نسبت این عزیزان حاصل کند و این نسبت ملك وی شود»<sup>۲</sup>.

۴- خلوت در انجمن. خلوت بر دو نوع است: یکی خلوت ظاهری، که سالک دور از مردم در زاویه‌ی خلوت بنها می‌نشیند، تا او را اطلاع بر عالم ملکوت حاصل شود. زیرا حواس ظاهره از کار بازداشته‌شود و حواس باطنه بمطالعهٔ آیات ملکوت می‌پردازد. نوع دوم خلوت باطنی است، یعنی آنکه باطن سالک در مشاهدهٔ اسرار حق باشد و خود بظاهر با خلق باشد<sup>۳</sup>.

و خلوت در انجمن یا خلوت در جلوت، همین نوع دوم از خلوت است. و در معنی آن گفته‌اند: «ان یکون قلب السالك حاضراً مع الحق فی الاحوال کلها، غائباً عن الخلق مع کونه بین الناس»<sup>۴</sup> یعنی که «در محصل تفرقه و در بزم و انجمن،

۱- مناہج السیر / ۳۴.

۲- رشحات / ۲۷۴.

۳- الحدائق الوردیة / ۱۱۵. الانوار القدسیة / ۱۱۶. البهجة السمیة / ۵۳.

۴- تنویر القلوب / ۵۰۶.

غفلت و پراکندگی به خلوتخانه دل راه نیابد. بظاهر با خاق و باطن با حق باشد، که مضمون الصوفی هو الکائن البائن است»<sup>۱</sup>.

خواجه اولیای کبیر... از خلفای عبدالخالق غجدوانی - در شرح خلوت در انجمن گفته است: «خلوت در انجمن آنست که اشتغال و استغراق و ذکر به مرتبه‌یی رسد که اگر به بازار در آید، هیچ سخن و آواز نشنود؛ بسبب استیلاء ذکر بر حقیقت دل»<sup>۲</sup>.

این سخن معروف از خواجه عبدالخالق غجدوانی است که «در شیخی در بند و در یاری گشای، در خلوت را در بند و در صحبت را گشای»<sup>۳</sup>.

و خواجه بهاء الدین گفته است: «طریقه ما صحبت است. در خلوت شهرت است، در شهرت آفت. خیریت در جمعیت است و جمعیت در صحبت؛ بشرط نفی بودن در بیک دیگر»<sup>۴</sup>.

بهنگامی که بهاء الدین در راه سفر حج به هرات رسید و امیر معز الدین حسین مجلسی از برای او آراست، در آن مجلس امیر از خواجه پرسید: «چون حضرت شما را ذکر جهر و خسلوت و سماع نیست، طریقه شما چیست؟ فرمودند: سخن خانواده خواجه عبدالخالق غجدوانی است قدس سره که خلوت در انجمن؛ و ما متابِع ایشانیم. پرسیدند: خلوت در انجمن چه باشد؟ فرمودند: بظاهر با خلق بودن و باطن با حق بودن. منک تعجب کرد و گفت: این معنی میسر شود؟! حضرت خواجه (فا) فرمودند: حق تبارک و تعالی در کلام مجید می فرماید: رجال لانلهیهم بجارة و لا بیع عن ذکر الله»<sup>۵</sup>.

مجدد الف ثانی گوید: خلوت در انجمن منفرع از سفر در وطن است. چه اگر سفر در وطن میسر شد، خلوت در جلوت نیز راست آید. و سالک در تفرقه جلوت، در وطن خلوت سفر می کند. و تفرقه آفاق را در حجرة نفس راهی نیست»<sup>۶</sup>.

۱- مذاهیج السیر / ۳۵.

۲- رشحات / ۲۳، ۲۹.

۳- قدسیه / ۵۴. رشحات / ۱۴۴. ۲۵۲.

۴- نفحات / ۳۸۷.

۵- انیس الطالبین / ۵۳۵-۵۴۵.

۶- الحدائق الوردیه / ۱۱۶. الانوار القدسیه / ۱۱۶.

«واین دولت در ابتدا بتکلف حاصل می‌شود، و در انتها بی‌تکلف. و درین طریقه نصیب مبتدیان است و در طریق دیگر نصیب منتهیان. چه این دولت در سیر انفسی دست می‌دهد که ابتدای این طریق از آن است. و سیر آفاقی در ضمن آن طی می‌شود. بخلاف دیگر سلاسل که ابتدا به سیر آفاقی کنند و انتها به سیر انفسی»<sup>۱</sup>.

۵. یاد کرد. یاد کرد بمعنی ذکر است. و ذکر در طرائق مختلف تصوف مهم‌ترین اعمال است. و غرض از آن حصول ملاکه جمعی است.

ذکر بر دو نوع است: لسانی و قلبی. ذکر لسانی با لفظ است، و مرکب است از اصوات و حروف، و ذاکر فقط در برخی اوقات می‌تواند بدان پردازد. ولی ذکر قلبی بملاحظه مسامی لفظ است مجرد از حرف و صوت. و در همه وقت می‌تواند تحقق یابد.

در بعضی طرائق صوفیه، ذکر جهر (لسانی) رسم است، و در بعض دیگر ذکر قلبی. در طریقه نقشبندی ذکر جهر نیست. ذکر، ذکر قلبی است. و نقشبندان در اثبات افضلیت ذکر قلبی، ادله چندی از کتاب و سنت آورده‌اند.

در طریقه خواجگان از زمان عبدالخالق غجدوانی، ذکر خفیه رسم شد. ولی پس از عبدالخالق - از عهد خواجه محمود انجیر فغوی - ذکر جهر نیز شایع گشت.<sup>۲</sup> و صوفیان خواجگانی تا زمان بهاء الدین نقشبند ذکر جهر هم می‌گفتند. بهاء الدین این روش را نسخ کرد، و ذکر را ذکر خفیه دانست. و تا امروز نقشبندان همچنان معتقد به ذکر قلبی‌اند، و ذکر جهر را منکرند.

ذکر قلبی در نزد نقشبندان دو گونه است: ذکر به اسم ذات، و ذکر به نفی و اثبات. اسم ذات همان اسم جلاله «الله» است، و نفی و اثبات کلمه «لا اله الا الله» است.

طریقه و کیفیت ذکر و تلقین آن، آداب و شرایط خاصی دارد که بیانش در این مختصر نمی‌گنجد. در کتب نقشبندیه ابواب مفصل در باب ذکر هست، و حتی رسالاتی مفرد درباره آن نوشته شده است. و برای اطلاع بیشتر می‌توان بدانها رجوع کرد.<sup>۳</sup>

۱- منهاج السیر / ۳۵

۲- رشحات / ۳۳، ۳۵.

۳- اصول نقشبندیه ورق ۶۴۵-۶۸۵، رساله خواجه حسن عطار ورق ۳۴۵-۳۵۵.

۶. بازگشت ، یعنی اینکه سالک پس از هر ذکر، این عبارت را بر زبان آورد یا بردل گذراند که: «خداوندا مقصود من تویی و رضای تو» (و بعباری: الهی انت مقصودی و رضاك مطلوبی).

و این کلمه برای نفی کردن هر خاطر نیک و بدی است از درون سالک، تا آنکه ذکرش از شائبه غیر خالص ماند و دلش از ماسوی فارغ شود، و بجز او به چیزی و به کسی نیندیشد.<sup>۱</sup>

اگر سالک ذکر لسانی می گوید، باید این کلمه را نیز بزبان گوید، و اگر ذکر قلبی می گوید، باید این کلمه را بردل گذراند و بزبان دل گوید.<sup>۲</sup>

و گفته اند که بازگشت کتایه است از رجوع ذاکر به سوی خداوند به هنگام ذکر، برای اظهار عجز و تقصیر. چه توفیق ذکر و حضور در آن و کشف اسرار ذکر و... همه بیاری حق است.<sup>۳</sup>

۷. نگاه داشت. تعریفاتی که از نگاه داشت در آثار نقشبندیه دیده می شود، برخی مطلق است و نگاه داشت را فقط حفظ قلب از دخول خواطر دانسته اند.<sup>۴</sup> چنانکه سعدالدین کاشغری گفته است که: سالک «باید یک ساعت و دو ساعت و زیاده از دو ساعت آن مقدار که میسر شود، خاطر خود را نگاه دارد که غیری به خاطر وی نگذرد»<sup>۵</sup>. و با این تعریف که در مناهج السیر آمده است: «محافظة کیفیت

— رسالة انسیه ورق ۸۵-۱۳۸. رساله نوریه جامی ورق ۱۸۵-۱۹۸. رساله انوار انعمای عقده گشای (جلال هروی، تصحیح موله. فرهنگ ایران زمین ج ۶. ۱۳۳۷) / ۲۸۶. تنویر القلوب / ۵۱۰-۵۱۶. نور الهدایة والعرفان فی سر الرابطة والنوجه و ختم الخواجکان ، محمد اسعد صاحب زاده. (قاهره ۱۳۱۱ ق) / ۷۶-۸۱. الفيوضات الخالیده / ۴-۱۷. قدسیه (متن همین کتاب) / ۲۸-۴۴. الحدائق الوردیه / ۲۹۰-۲۹۵. هدایة الطالبین (، شیخ ابوسعید دهلوی. نسخه خطی راقم) / ۴۸-۵۵. الحدیقة الندیة فی آداب الطریقه نقشبندیه / ۸۸-۹۰. الیهجة السنیة / ۳۸-۳۹، ۵۳.

۱- اصول نقشبندیه / ۵۹۵. رشحات / ۲۴. تنویر القلوب / ۵۰۷.

۲- مناهج السیر / ۳۶.

۳- الحدائق الوردیه / ۱۱۷. الانوار القدسیه / ۱۱۷.

۴- تنویر القلوب / ۵۰۷، ان یحفظ المرین قلبه من دخول الخواطر ولواحظة.

۵- رشحات / ۲۵.

آگاهی و حضور که به ذکر شریف حاصل شده است نوعی است که خطر هیمی از غیر حق به دل راه نیابد»<sup>۱</sup>.

ولی برخی دیگر، «نگاه داشت» را مقید بوقت اشتغال به ذکر دانسته‌اند و گفته‌اند: نگاه داشت آنست که سالک بهنگام ذکر دل خود را بر ملاحظه معنی نفی و اثبات (لا اله الا الله) نگاه دارد تا خاطری به قلب در نیابد، چه اگر خاطری خطور کند نتیجه ذکر که عبارت از حضور قلب است حاصل نمی‌شود<sup>۲</sup>. و نیز گفته‌اند: «نگاه داشت عبارت از محافظت خطور خواطر است در وقت اشتغال بکلمه طیبه»<sup>۳</sup>. حضور و جمعیت و حفظ قلب از دخول خواطر<sup>۴</sup>، از اهم اموری است که همواره صوفیان بدان توجه داشته‌اند و یکی از ارکان تصوف است. و در آثار عرفانی، اقوال بسیاری از مشایخ درین باب می‌توان یافت.

با آنکه حفظ قلب از خطور خواطر و تخیلات امری بغایت دشوار است، برخی از صوفیان در اثر ممارست و ریاضات می‌توانستند زمانی دراز دل را از خاطره‌ها نگهدارند و قوه منخبله را بی‌اثر گردانند.

عبدالمجید الخانی می‌گوید مراد از حفظ قلب از خواطر عدم ثبات آنهاست (المراد من حفظ القلب من الخواطر عدم ثباتها عند مرورها عنه)<sup>۵</sup>. و در همین معنی عبیدالله احرار می‌گوید: معنی حفظ خاطر آن نیست که اصلاً سالک را خاطری به دل نیاید؛ بل که مراد آنست که خاطر، حضور را مانع و مزاحم نباشد. آن‌سان که

۱- مناهج السیر/ ۳۷.

۲- الحدائق الوردیه/ ۱۱۷.

۳- مناهج السیر/ ۳۷.

۴- «خاطر» در اصطلاح تصوف عبارتست از «واردی که بر دل گذرد». خواطر را به انواعی تقسیم کرده‌اند که مشهور چهار قسم است: ربانی، ملکی، نفسانی و شیطانی. شرح هر یک ازین خواطر را و کیفیت تمیز بین خواطر حقانی و هواجس شیطانی را در منابع و مصادر تصوف می‌توان یافت، الرسالة القشیریة/ ۲۹۸-۳۰۰. عوارف المعارف/ ۴۵۹-۴۶۷. مصباح الهدایه/ ۱۰۳-۱۰۷.

در اینجا مراد از خواطر که سالک موظف است دل را از آنها نگاه دارد، سه خاطر ملکی و نفسانی و شیطانی است.

۵- الحدائق الوردیه/ ۱۱۷.

خسی بر آبی جاری افناده است و آب را از جریان باز نمی‌دارد. و نیز علاء‌الدین غجدوانی (از اصحاب و خلفای بهاء‌الدین نقشبند) گفته است که: چنان نیست که هرگز خاطری بر دل نگذرد؛ بل که گاه می‌آید و گاه نمی‌آید. و مؤید این سخن کلام علاء‌الدین عطار است که می‌گوید: انقضاء خواطر منعسر بل متعذر است، و من بیست سال قلبم را از خواطر حفظ کردم، ولی سپس خواطر بدان درآمد، اما قراری نیافت.

۸. یادداشت، عبارتست از دوم آگاهی به حق بر سبیل ذوق<sup>۲</sup>. و عبارت دیگر: «التوجه الصرف المجرد عن الالفاظ الی مشاهدة انوار الذات الاحدیة<sup>۳</sup>». «مشاهده» را که استیلاء شهود حق است بر دل بتوسط حب ذاتی، کنایه از حصول «یادداشت» دانسته‌اند<sup>۴</sup>.

عبیدالله احرار درباره «یادداشت» چند تعریف دارد، می‌گوید: «یادداشت عبارت از دوام آگاهی است به جناب حق سبحانه» و «یادداشت عبارت از استیلاء شهود حق است سبحانه بتوسط حب ذاتی» و نیز «یادداشت عبارت از حضور بی‌غیب»<sup>۵</sup>.

برخی یادداشت را مقید به هنگام ذکر دانسته‌اند و گفته‌اند: «یادداشت آنست که ذاکر بهنگام ذکر نفی و اثبات دل را در حضور مذکور نگاه دارد»<sup>۶</sup>. در تعریفی دیگر، عبیدالله احرار یادداشت را رسوخ بازگشت و نگاهداشت دانسته است: «یادکرد عبارت از تکلف است در ذکر. و بازگشت عبارت از رجوع است به حق سبحانه بر این وجه که هر بار کلمه طیبه را گویند از عقب آن به دل اندیشد که خداوند مقصود من تویی. و نگاهداشت عبارت از محافظت این رجوع است بی‌گفت‌زبان. و یادداشت عبارت از رسوخ است در نگاهداشت»<sup>۷</sup>.

۱- الحدائق الوردیه/ ۱۱۷.

۲- رشحات/ ۲۵.

۳- تنویر القلوب/ ۵۰۷.

۴- رشحات/ ۲۵.

۵- اصول نقشبندیه/ ۶۰a.

۶- الحدائق الوردیه/ ۱۱۷. الانوار القمسیه/ ۱۱۸.

۷- رشحات/ ۲۵. مناهج السیر/ ۳۷.

۹. وقوف زمانی، یعنی آنکه سالک همه وقت بر احوال خود وقوف و آگاهی داشته باشد. بهاء الدین نقشبند در شرح این کلمه گفته است: «وقوف زمانی که کار گزارنده رونده راه است، آنست که بنده وائف احوال خود باشد که در هر زمانی صفت و حال او چیست، موجب شکر است یا موجب عذر»<sup>۱</sup>. و نیز گفته است: «بنای کار سالک را در وقوف زمانی بر ساعت نهاده اند، که دریا بنده نفس شود که بر حضور می گذرد یا به غفلت»<sup>۱</sup>.

مولانا یعقوب چرخ‌چی در شرح اسماء الله گوید: «حضرت خواجه قدس الله سره در قبض استغفار امر می کردند، و در بسط بشکر می فرمودند؛ که رعایت این دو حال وقوف زمانی است»<sup>۲</sup>.

وقوف زمانی در طریقه نقشبندیه معادل است با اصطلاح «محاسبه» نزد صوفیان دیگر. جامی در رساله نوریه می گوید: «وقوف زمانی عبارت از محاسبه اوقاتست که بتفرقه می گذرد یا بجمعیت»<sup>۳</sup>.

۱۰. وقوف عددی، عبارتست از رعایت عدد فرد در ذکر. یعنی ذاکر در يك نفس سه یا پنج یا هفت یا بیست و یک بار ذکر گوید. و بتعریف جامی وقوف عددی «ملاحظه عدد ذکر است که نتیجه می دهد بانه»<sup>۴</sup>.

بگفته بهاء الدین نقشبند «رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه است»<sup>۵</sup>.

علاء الدین عطاری می گوید: «در ذکر بسیار گفتن شرط نیست؛ باید که هر چه گوید از سر وقوف و حضور باشد تا فایده بر آن مترتب شود»<sup>۶</sup>.

«و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود، دلیل باشد بر بی حاصل آن عمل. و اثر آن ذکر آن بود که: در زمان نفی، وجود بشریت

۱- رشحات / ۲۶.

۲- اصول نقشبندیه / ۶۰b.

۳- رساله نوریه. نسخه دارالکتب المصریه بنشانده «۱۴» مجامیع فارسی طلعت» ورق ۱۱۹b.

۴- ایضاً / ۱۱۹b.

۵- قدسیه / ۲۹.

۶- رشحات / ۲۶.

منفی شود؛ و در زمان اثبات، اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد»<sup>۱</sup>.

۱۱. وقوف قلبی . وقوف قلبی را به دو معنی گرفته‌اند: یکی آنکه دل ذاکر در عین ذکر واقف و آگاه باشد به حق. و درین معنی عبیدالله احرار گفته است: «وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است به جناب حق سبحانه بآن وجه که دل را هیچ بایستی غیر از حق سبحانه نباشد»<sup>۲</sup>. این معنی از مقوله «بادداشت» است.

معنی دیگر آنست که از دل واقف باشند. یعنی اینکه: ذاکر بهنگام ذکر متوجه باشد به قلب صنوبری که «حقیقت جامعه و مقر لطیفه قلب» است؛ و نگذارد که قلب از ذکر غافل گردد و آن را گویا به ذکر گردانند<sup>۳</sup>.

خواجه بهاءالدین نقشبند در ذکر، بازداشتن نفس (: حبس نفس) را - آنچنان که در طریق دیگر رسم است - لازم نمی‌شمردند، اگر چه آن را مفید می‌دانستند<sup>۴</sup>. همچنین وقوف زمانی و عددی را ضروری نمی‌دانستند، ولی «رعایت وقوف قلبی را مهم‌تر می‌داشتند و لازم می‌شمردند. زیرا که خلاصه آنچه مقصود است از ذکر، وقوف قلبی است»<sup>۵</sup>.

۱- قدسیه/۲۹.

۲- رشحات/۲۷. اصول نقشبندیه/۶۰ب.

۳- اصول نقشبندیه/۶۰ب-۶۱ا. منابع السیر/۳۹. و نیز رک، ص ۱۵۵ رشحات درباره تعلیم جامی وقوف قلبی را بیکی از طالبان.

۴- قدسیه/۳۴.

۵- قدسیه/۳۵. رساله نوریه/۱۱۹ب.



## خواجه محمد پارسا

نام و نسبش ب ضبط جميع كتب تاريخ و ترجمه و نیز آنچنانکه خود او در آغاز آثارش و پایان مکاتیب و اجازاتش<sup>۱</sup> نوشته، محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است، و کینه اش ابو الفتح<sup>۲</sup>.

برخی نوشته اند نسبش به عبدالله بن جعفر طبار می رسد<sup>۳</sup>. جد اعلايش مولانا

۱- از جمله مقدمه رساله قدسیه و کتاب فصل الخطاب. و نیز اجازه نامه خواجه پارسا به سلیمان بن احمد فرکتی منقول در رشحات ۳۵۷/۱. ولی در پایان فتوایه بی - که از او در روضات الجنان نقل شده - چنین رقم زده است: «العبد محمد بن محمود الحافظی البخاری» (روضات الجنان و جنات الجنان ۳۸۰/۱). و نام پدر را از میانه افکنده است. حاجی خلیفه نیز در جایی از کشف الظنون ۴۴۷/۱ نام و نسب خواجه را «محمد بن محمود» ضبط کرده است. و این را نباید از سهو و خطا دانست، از آنکه افکندن نام پدر و انتساب به جد، و بمبارت دیگر، حذف وسائط - در قدیم معمول بوده است. و نظایر و امثال آن در کتب ترجم و طبقات بسیار هست.

۲- کنیه «ابو الفتح» را در مقدمه تفسیرس ذکر کرده است، «همی گوید بنده ضعیف... ابو الفتح محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری» (ترجمه و تفسیر فاتحه الكتاب. نسخه کتابخانه ملک. ورق ۲۵)

۳- حبیب السیر ۴/۴.

حافظ‌الدین بخاری است از علمای بخارا و از معاصران خواجه محمود انجیرفغنوی (متوفی ۷۱۰ یا ۷۱۵) و شمس‌الائمه حلوانی<sup>۱</sup>. و نسبت «حافظی» مأخوذ از همین حافظ‌الدین است.

عم خواجه پارسا، خواجه حسام‌الدین یوسف حافظی بخاری نیز از علما و مدرسان بود؛ که سرانجام به سلك مریدان بهاء‌الدین نقشبند پیوست<sup>۲</sup>. در مقامات نقشبند درباره این خواجه حسام‌الدین حکایاتی نقل شده است<sup>۳</sup>. و ظاهراً این همان خواجه حسام‌الدین یوسفی است که در زمان خواجه نقشبند قصد داشته است کتابی در مقامات نقشبند بنویسد، و «حضرت خواجه ایشان را فرمودند: این زمان اجازت نیست بعد ازین اختیار تراست»<sup>۴</sup>.

خواجه محمد پارسا حدود سال ۷۴۹ در بخارا متولد شده. از مبادی احوال او اطلاع بسیاری نداریم. ولی پیداست آغاز عمر را به طالب علمی گذرانیده و از علوم شرعی خاصه تفسیر و حدیث و عرفان مایه بسیار اندوخته بوده است. در وجه تسمیه او به «پارسا» فخرالدین کاشفی چنین نوشته است: «در مبادی احوال که حضرت خواجه محمد پارسا آغاز ملازمت حضرت خواجه (نقشبند) کرده‌اند، روزی در اثنای مجاهدات و ریاضات به در خانه حضرت خواجه آمده بوده‌اند. و بیرون منتظر ایستاده. اتفاقاً کنیزی از خادمان حضرت خواجه از بیرون در آمده. حضرت خواجه از وی پرسیده‌اند که بر بیرون کیست؟ وی گفته: جوانی است پارسا که بر در منتظر ایستاده. حضرت خواجه بیرون آمده‌اند و خواجه محمد را دیده‌اند، فرموده‌اند که شما «پارسا» بوده‌اید؟ ازان روز باز که این لفظ بر زبان

۱- رشحات/۳۳. این شمس‌الائمه حلوانی (یا حلوانی) در اواخر قرن ۵ هجری می‌زیسته است. او را نباید با آن شمس‌الائمه حلوانی بخاری متوفای ۴۴۹ (که ذکرش در الباب فی تحریر الانساب ۱/۳۸۰ آمده) اشتباه کرد.

۲- رشحات/۷۵-۷۶.

۳- انیس‌الطالبین/۳۹۸، ۴۵۵، ۴۶۵، ۷۸۸.

۴- ایضاً/۱۵.

۵- تاریخ دقیق تولد او را کسی ضبط نکرده است. ولی چون بهنگام فوب (سال ۸۲۲) بنوشته رشحات/۶۲ «من مبارک ایشان ۷۳ سال بوده است که ما پیش»، لذا باید تولدش «که ما پیش» حدود ۷۴۹ بوده باشد.

مبارك ایشان گذشته، در السنه و افواه افتاده! و خدمت خواجه محمد بدین لقب مشهور شده‌اند»<sup>۱</sup>.

بروکلیمان در تاریخ ادبیات عرب نام و نسب و لقب خواجه پارسا را «محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری خواجه پاشا محمد پارسا النقشبندی» ضبط کرده است<sup>۲</sup>. ظاهراً بروکلیمان در اینجا نام او را با دیگری خلط کرده است، چه در هیچ مأخذی «خواجه پاشا» بعنوان لقب محمد پارسا ذکر نشده است. سالها پیش بابینگر متوجه این خطا شده بوده و مقاله‌یی در توضیح و تصحیح آن نوشته است<sup>۳</sup>.

خواجه پارسا در زمان بهاء‌الدین نقشبند از اصحاب نزدیک او بود. در سفر دومین خواجه بهاء‌الدین به مکه، محمد پارسا با جمعی دیگر از یاران همراه و یار بهاء‌الدین بود<sup>۴</sup>.

از وقایع حیات خواجه پارسا بحث اوست با محدث معروف شمس‌الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری (۷۵۱-۸۳۳). و شرح قصه (که قبلاً باجمال اشاره‌یی بدان کردیم) چنانست که بعهد میرزا الخ بیک تیموری (۸۵۰-۸۵۳) شمس‌الدین جزری به سمرقند می‌آید. حافظان و محدثان ماوراءالنهر در نزد او به تحقیق و تصحیح سندهای خود می‌پردازند. برخی «از باب حسد و غرض» می‌گویند که خواجه پارسا احادیث بسیار نقل میکنند که صحت سند آنها معلوم نیست، والبع بیکرا بر آن می‌دارند تا قاصدی به بخارا فرستد و خواجه را به سمرقند بخواند. خواجه به سمرقند می‌آید. مجلسی می‌آرایند با حضور جزری و خواجه عصام‌الدین شیخ‌الاسلام سمرقند و جمعی از اکابر و علما. و خواجه پارسا حدیثی چند باسناد خود روایت می‌کند. اسانید برای جزری نامعلوم و نامعروف بود، مرجع و مأخذ آنها را می‌خواهد. خواجه پارسا کتاب مسندی آورد، که نیز بر جزری ناشناخته

۱- رشحات / ۵۷.

2- Brockelmann. S. II, P.283.

3- Franz Babinger: *Der Islam*, 14 (1925), P.P. 112 114.

این مقاله بابینگر را و دو مقاله دیگر را از مجله اسلام‌دوست ترجمند سیدجلال‌الدین مساوات برای بنده از آلمانی به فارسی ترجمه کردند.

بود. ولی آن احادیث را بآن اسناد دران یسافتند. و شهرت وضع حدیث وضعف سلسله اسناد پارسا از میان رفت<sup>۱</sup>.

شاهرخ تیموری به خواجه پارسا توجهی داشت و ارادتی می نمود. و خواجه با او روابط و مکاتبات داشت. و همین روابط سبب کسودورت و نقار میرزا خلیل تیموری از خواجه شد<sup>۲</sup>.

در محرم سال ۸۲۲ خواجه پارسا با تنی چند از جمله فرزندش ابونصر پارسا از بخارا بیرون آمدند بقصد زیارت حرمین از راه نسف و چغانیان و بلخ و ترمذ و هرات. در اواخر جمادی الاولی به شهر جام رسیدند. عبدالرحمن جامی می گوید: «پدر این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان بقصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند. و هنوز عمر من پنج سال تمام نشده بودم پدر من یکی از متعلقان را گفت که مرا بردوش گرفته پیش محفۀ محفوف بانوار ایشان داشت. ایشان التفات نمودند، و یک سیرنبات کرمانی عنایت فرمودند. و امروز که از آن شصت سال است که هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم من است و لذت دیدار مبارک ایشان در دل من<sup>۳</sup>».

بنوشته جامی وقتی به نیشابور رسیدند، بسبب شدت گرمای هوا فتوری در عزم بعض همراهان افتاد. دیوان مولانا جلال الدین را بتفأل گشودند این ایات آمد:

روید ای عاشقان حق باقبال ابد ملحق

روان باشید همچون مه بسوی برج مسعودی

مبارک بسادگان این ره بتوفیق و امان الله

بهر شهری و هر جایی بهر دشتی که پیمودی

سرانجام به مکه رسیدند و مناسک حج را بنمام بگزاردند. در انجام بر خواجه پارسا مرضی عارض شده بود. بروز چهارشنبه ۲۳ ذیحجه خواجه واصحاب به مدینه رسیدند. و بیماری خواجه فروتر شده بود. و سرانجام بروز پنجشنبه ۲۴ ذیحجه ۸۲۲ (مطابق ۱۱ ژانویه ۱۴۲۰ میلادی) خرقه تهی کرد. و شمس الدین

۱- رشحات/۶۰-۶۱.

۲- رك همین مقدمه.

۱- نفحات/۳۹۳



و نیز خواجه نقشبند در آخر حیات در حق او گفته بوده است که «مقصود از ظهور ما وجود اوست. او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ایم؛ اگر مشغول می شود جهانی از نور می گردد»<sup>۱</sup>. و در همان حال یکی از مریدان گفته بود: «هر که را آرزوی ما آید، در خواجه محمد پارسا نظر کند»<sup>۲</sup>.

خواجه پارسا نزد عارف دیگر گرانی (از مشایخ بهاء الدین نقشبند که قبلاً ذکرش گذشت) نیز تعلیم و تربیت یافته بود. و آن شیخ در حق پارسا اعتقادی استوار داشت. در مرض موت، بهاء الدین نقشبند را طلبید و بدو گفت: «در اصحاب خود و اصحاب شما نظر کردم، قابلیت این راه و صفت نیستی در خدمت خواجه محمد پارسا بیشتر از دیگران می بینم. هر نظری که درین راه یافته بودم و هر معنی که به کسب حاصل کرده ام، همه را نثار وقت او کردم و باو سپردم و اصحاب خود را بمنابعت او امر می کنم. شما نیز در باب او هر آنچه درین معنی تقصیر نخواهید کرد؛ که او از اصحاب شماست»<sup>۳</sup>.

خواجه پارسا نایفات بسیار دارد. و خوشبختانه از اغلب آنها نسخی خطی در کتبخانه‌های عالم موجود است. پاره‌یی از آنها هم بطبع رسیده است. و اینک شمار آنها و معرفی باجمال:

۱. فصل الخطاب - مهمترین و معروفترین اثر خواجه پارسا «فصل الخطاب لوصول الاحباب فی المحاضرات» است، در تصوف. درین کتاب گذشته از احادیث و آثار و شرح مقامات و احوال عرفانی و دقائق و رموز تصوف، مناقب و کلمات بسیاری از اولیا از جمله ائمه اثنا عشر را نیز می توان یافت. خوانند میر می نویسد: «دران نسخه (فصل الخطاب) بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه اثنا عشر... اندراج یافته. اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته، علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر الثقات نکرده اند»<sup>۴</sup>.

در فصل الخطاب، منابع و مأخذ اغلب ذکر شده است. گذشته از صحاح سه،

۱ - صفحات/۳۹۲. رشحات/۵۹.

۲ - رشحات/۵۶.

۳ - ایضاً/۵۰.

۴ - حبیب السیر/۴/۵.

نام آناری از حکیم ترمذی چون نوادر الاصول و ختم الولاية بسیار دیده می شود و نیز نام کتابهایی چون: المتقدم من الضلال غزالی: شرح التأویلات نجم الدین عمر نسفی، حقایق التفسیر سلمی، معالم التنزیل بفوی، انوار التنزیل بیضاوی، عوارف المعارف سهروردی و ترجمه آن، الجام الـوام فی علم الکلام غزالی، المقصد الاسنی غزالی، کشف المحجوب هجویری، حدائق الحقائق تاج الدین صدر رازی، کشف زمخشری و شرح کشف طبیبی<sup>۱</sup>....

فصل الخطاب بزبانهای ترکی و عربی ترجمه شده است. مترجم ترکی آن ابوالفضل موسی بن الحاج حسین الازنیقی است که با اشاره امور بک بن تیمور ناش پاشا بترجمه کتاب پرداخته است. و مترجم عربی محمد امین بن محمود امیر پادشاه بخارایی است که ترجمه آن را در ۷ رجب ۹۸۷ در مکه بانجام رسانیده است<sup>۲</sup>.

از فصل الخطاب نسخ بسیاری کتابخانه های عالم موجود است و یکبار نیز بطبع رسیده است در تاشکند سال ۱۳۳۱ ق.  
۲. تفسیر - این تفسیر فارسی بگفته حاجی خلیفه تفسیری است بر سوره های دو جزء ملك و نباء. در کتابخانه های محمد مراد و اسعد افندی نسخی از آن موجود است. نسخه کتابخانه محمد مراد (رقم ۷۲) بخط مولانا عبدالرحمن جامی است مکتوب سال ۸۴۸<sup>۳</sup>.

۳. تفسیر ثمانیه - این کتاب تفسیر هشت سوره از قرآن است. استوری حدس زده است که این کتاب قسمتی از تفسیر فوق الذکر باشد ولی برخی آن را اثری علی حده شمرده اند<sup>۴</sup>.

- ۱ - نسخه مورد مراجعه و استفاده این بنده، عکس نسخه کتابخانه سلیم آغا بوده است رقم ۲۸۱ مکتوب سال ۹۷۲ در ۲۸۶ ورق؛ که میکروفیلم آن بشماره ۲۵۸ و عکسش بشماره ۷۱-۲۷۶۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران محفوظ است.
- ۲ - رک، کشف الظنون ۲/۱۲۶۰. و Brockelmann. S. II, P. 283. ومقاله بابینگر، Der Islam 14, p.p 112 - 114.
- ۳ - کشف الظنون ۱/۴۴۷. احمد منزوی ۱/۱۹.

Storey: Persian Literature (London 1927) Vol. II, P.8.

4- Storey II: 8.

۴. ترجمه و تفسیر فاتحة الكتاب - رساله يی در کتابخانه ملی ملک هست بشماره ۱۸۲ در ۱۵ ورق با نام «ترجمه و تفسیر فاتحة الكتاب». در مقدمه چنین آمده: «... همی گوید بنده ضعیف... ابو الفتح محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری... که این ترجمه و تفسیر قرآن کریم و فرقان عظیم است و مستنبط از مشارب صافیه است و مقتبس از مشکوة کلمات قدسیه علما و عظماء دین و حکما و کبرای اهل یقین است» (ورق ۲b). کاتب نسخه اشرف بن محمد کرمانی است و کتابت آنرا در ۸ ربیع الثانی ۹۰۷ در جوار مزار شیخ احمد زنده پیل پایان رسانیده است. در منابع سرگذشت خواجه پارسا و کتابشناسیها، نامی از این رساله نیست. آیا ممکن است که این رساله جزئی از تفسیر خواجه پارسا باشد؟ کاتب نسخه در پایان رساله بدین معنی اشاره یی نکرده است، و آن را اثری مستقل شمرده، و نام کتاب را «تفسیر سوره فاتحة الكتاب» نوشته است. ولی آن عبارت خطبه کتاب که می گوید: «این ترجمه و تفسیر قرآن کریم و فرقان عظیم است»، حدس ما را تقویت می کند؛ چه اگر قصد مؤلف فقط تفسیر سوره فاتحه بود، باید کلامش را تخصیص می داد مثلا می نوشت «این ترجمه و تفسیر سوره فاتحة الكتاب است».

۵. شرح فصوص الحکم - فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین ابن العربی (متوفی ۶۳۸) در افکار عرفای قرن هشتم و نهم بالانحص، تأثیری شگرف داشته است. مشایخ نقشبندی نیز از افکار ابن العربی متأثر بوده اند، و فصوص را ارج می نهاده اند. از سخنان خواجه پارسا است که «فصوص جانست و فتوحات دل» و نیز گفته بوده است: «هر که فصوص الحکم را نیک می داند وی را داعیه متابعت حضرت صلی الله علیه وسلم قوی می گردد»<sup>۱</sup>.

فصوص الحکم از کتب بسیار شرح و حاشیه است. و در میان آثار عرفانی از نظر کثرت شروح و حواشی و تعلیقات بی مانند است. از شروح معروفی که نقشبندیان برین کتاب نوشته اند، یکی شرح جامی است بنام «نقد الفصوص فی شرح نقش الفصوص» (نقش الفصوص مختصری است از فصوص)، و دیگر شرحی است بفارسی از خواجه محمد پارسا<sup>۲</sup>.

۱ - صفحات/۳۹۶.

۲ - ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف القنون، اسماعیل یاسا (طهران ۱۹۶۷) ۱۹۲/۲.



خواجه پارسا در دیباچه این کتاب گفته است که کسانی بسیار فصوص را شرح کرده‌اند، ولی نیک از عهده بر نیامده‌اند، و بیهوده سخن را بدرازا کشانیده‌اند. من اگر چه باختصار و ایجاز گراییده‌ام، ولی مفتاح راز را بدست داده‌ام. شارح پس از دیباچه، مقدمه‌یی در بیان سلسله موجودات نوشته و سپس بر سر شرح متن فصوص شده‌است. از شرح فصوص دو نسخه می‌شناسیم: یکی در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران و دیگر در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار<sup>۱</sup>.

۶. الاربعون حدیثاً<sup>۲</sup>.

۷. مناسک الحج<sup>۳</sup>.

۸. رمز الاقطاب<sup>۴</sup>.

۹. محبوبیه - رساله‌یی است بفارسی در ۸ صفحه در مباحث عرفانی<sup>۵</sup>.

۱۰. الفصول السنه - در حدیث. نسخی از آن در کتابخانه شهید علی و قاهره

و رامپور موجود است<sup>۶</sup>.

۱۱. تحقیقات - بفارسی در تصوف<sup>۷</sup>. دو نسخه ازین رساله موجود است

یکی در دارالکتب المصریه و یکی در کتابخانه مشهد رضوی. نسخه مصر رساله‌یی

خرد است در ۵ ورق، ولی نسخه مشهد بسیار افزونتر از آنست (۱۵۶ ورق). و

در آن نسخه نوشته شده است که کتاب ابواب و فصول و عناوین نداشت، و خواجه

محمد زاهد کابلی در ۱۰۹۷ آنرا میوب ساخت<sup>۸</sup>.

۱- فهرست کتابخانه اهدائی سید محمد مشکوه به دانشگاه طهران، محمد تقی دانش پژوه

(تهران ۱۳۳۲) ج ۳ بخش ۱ ص ۲۶۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد

منزوی (تهران ۱۳۴۹) ج ۲ بخش ۱ ص ۱۲۴۰.

2- Brockelmann, S. II, P. 283.

۳- کشف الظنون ۱۸۳۱/۲.

۴- احمد منزوی ۱۱۷۸/ (۱)۲.

۵- فهرست چند مجموعه کتابخانه مجلس شورای ملی، احمد گلچین معانی، نسخه‌های

خطی ۱۷۷/۵.

6- Brockelmann, S II, P. 283.

۷ ایضاح المکنون ۲۶۳/۱ - هدیه العارفین ۱۸۲/۲.

۸- فهرس المخطوطات الفارسیه: نصر الله الضرازی (قاهره ۱۹۶۶) ۷۰/۱. فهرست

کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد ۱۳۴۴) ۳۹۸/۶.

رساله بی دیگر با همین نام در کتابخانه مجلس شورای ملی هست که احمد منزوی آنرا فهرست کرده و رساله بی علی حده - جز آن دو نسخه مصر و مشهد - شمرده است.<sup>۱</sup>

۱۲. مسألة خلق الافعال.<sup>۲</sup>

۱۳. رساله در تحقیق زمان و مکان - مقالنی است برگرفته از فصل الخطاب و نسخه بی ازان در دارالکتب المصریه است (بشماره ۷۰۷ مجامیع تصوف) در ۶ ورق، که نسخه بی است مذهب و مزین.<sup>۳</sup>

۱۴. سخن راست - در تصوف. بمانند رساله پیشین برگزیده از فصل الخطاب است.<sup>۴</sup>

۱۵. عقاید - این کتاب تحریری است نازه از السواد الاعظم تألیف حکیم ابوالقاسم سمرقندی (متوفی ۳۴۲)<sup>۵</sup>.

۱۶. رساله کشفیه - در تصوف بفارسی، نسخه بی ازان در کتابخانه ملک است بشماره ۱۸۲. و نسخه بی کهن تر ازان در جزء مخطوطات محمود شیرانی است محفوظ در کتابخانه دانشگاه پنجاب.<sup>۶</sup>

۱۷. انیس الطالبین و عدة السالکین - در مقامات بهاء الدین نقشبند.<sup>۷</sup> در چند نسخه از انیس الطالبین نام مؤلف، خواجه محمد پارسا نوشته شده است،<sup>۸</sup> و در

۱- احمد منزوی ۲ (۱) / ۱۰۷۷.

2- Brockelmann, S.II, P.283.

۳- الطرازی ۱ / ۲۶۶.

۴- احمد منزوی ۲ (۱) / ۱۱۸۹.

۵- برای شرح بیشتر درباره این کتاب ركه مقاله راقم این سطور در مجله راهنمای کتاب سال ۱۴ (۱۳۵۰) شماره ۴-۶ / ۳۷۴-۳۸۸.

۶- فهرست مخطوطات شیرانی، محمد بشیر حسین (لاهور ۱۹۶۹) ۲ / ۲۲۵. این نسخه جزء مجموعه بی است از رسایل عرفانی. میکروفیلم این رساله و رساله قدسیه را آقای دکتر بشیر حسین برای بنده ارسال فرمودند.

۷- در آثار نقشبندیه کتاب دیگری بنام انیس الطالبین هست که تألیف قاسم بن محمد شهر صفایه (مشهور به کاتب) است، و موضوعش تصوف، و آداب - اوک نقشبندی.

۸- مانند نسخه کتابخانه شیرانی (فهرست ۲ / ۲۰۳) و نسخه آرشیو ملی هند که عکس آن مورد استفاده من بود.

چند نسخه دیگر صلاح بن مبارك بخاری<sup>۱</sup>. و ازین کتاب دو تحریر در دست است یکی تحریر مفصل و دیگری موجز<sup>۲</sup>. ولی مسلماً خواجه پارسا مؤلف کتابی در مقامات نقشبند بوده است، زیرا فخرالدین کاشفی در ضمن سرگذشت علاءالدین عطار بخاری خلیفه خواجه بهاءالدین نوشته است: «بعضی از کلمات قدسیه حضرت خواجه علاءالدین قدس سره که در مجالس صحبت می فرموده اند، خدمت خواجه محمد پارسا قدس سره در قید کتابت آورده بودند و می خواسته که به مقامات حضرت خواجه بزرگ الحاق کنند، لیکن میسر نشده است و بعضی ازان اینست که از خط مبارك خواجه محمد پارسا قدس سره نقل افتاده برسم تبیین و تبرک...»<sup>۳</sup>. و همین مطلب - یعنی قصد گردآوری کلمات خواجه علاءالدین و الحاق آن به مقامات - در مقدمه انیس الطالین آمده است: «امید واثق است که آثاری و احوالی که از حضرت مطلع انوار خلافت [ = علاءالدین عطار ] نیز بظهور آمده است، از برکات نظری و لطفی که حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه - بحکم ماصب الله فی صدری الاوقد صیبه فی صدر ابی بکر - بایشان فرموده اند آن مقدار که بنقل صحیح رسیده است و بتخصیص خود مشاهده افتاده است در ذیل مقامات حضرت خواجه ثبت کرده آید ان شاء الله عزوجل»<sup>۴</sup>. و لهذا در انتساب انیس الطالین به خواجه پارسا نباید شك کرد.

۱۸. کلمات خواجه پارسا - کلمات رساله بی است یفاری در موضوعات مختلفه از عرفان و تصوف و حدیث و تفسیر. دو نسخه، ازان موجود است یکی در کتابخانه ملك و یکی در کتابخانه موزه بریطانیا<sup>۵</sup>. ازین دو نسخه، نسخه کتابخانه ملك (مجموعه شماره ۱۸۲) مورد مراجعه من بود. در نسخه ملك رساله خود

۱- مانند نسخه کتابخانه بودلیان (عکس شماره ۲۸۶۷ دانشگاه تهران) و نسخه انجمن آسیایی بنگال (فهرست ایوانف ۱/ ۸۷، و نیز فهرست مجموعه کورن / ۷۱) و نسخه ایندیا آفیس (شماره ۱۸۵۱).

۲- برای توضیح بیشتر در باب دو تحریر رك، مقاله موله در مجله مطالعات اسلامی (پاریس ۱۹۵۹) ص ۴۰-۴۱.

۳- رشحات / ۸۱.

۴- نسخه آرشیو ملی هند رقم ۳۴۲۹۱ (B13A) ورق ۲.

۵- احمد منزوی (۱) ۲ / ۱۳۲۱.

عنوانی ندارد، ولی مالک آن بخط جدیدی نام رساله را «کلمات مختلفه» نوشته است. این کتاب را که مجموعه یادداشتهای مختلف خواجه پارساست ظاهراً یکی از اصحاب و شاگردانش گردآوری کرده است. ولی نامی از گردآورنده در میان نیست. مقدمه رساله چنین است: «باسمه سبحانه... نموده می شود که این کلمه‌پی چندست از انفاس قدسیه اناء طریقت و کبراه حقیقت که بر حواشی بعضی از کتب قدوة العلماء المحققین و اسوة الکملاء العرفین... خواجه محمد پارسا البخاری... در مواضع متفرقه ثبت افتاده بود و مرقوم خامه حقایق نگار معارف آثار ایشان گشته. بنا بر خلوص اعتقاد و وفور اعتماد در فید کتابت آورده شد و درین صحیفه شریفه جمع کرده شد...» (ورق ۱۵ b).

قسمتی از کلمات خواجه علاءالدین عطار که محمد پارسا آنها را در مجالس صحبت نوشته بوده، درین رساله نقل شده است (ورق ۱۹ a).

۱۹. رساله در ذکر ۷۲ فرقه اسلام - بدین نام رساله‌یی در کتابخانه محمود شیرانی است<sup>۱</sup> بشماره ۱۱۵۷/۴۲۰۹.

باب اخیر کتاب عقاید حکیم سمرقندی که ذکرش گذشت (شماره ۱۵) در باره فرق اسلامی است. بگمان من ممکن است این رساله ۷۲ فرقه اسلام باب آخرین همان کتاب عقاید باشد که بصورتی مفرد نوشته شده است. خصوصاً که در منابع مربوط به خواجه پارسا نامی از چنین رساله‌یی نیست.

۲۰. قدسیه - که در فصل آینده تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.

### ابو نصر پارسا

خواجه محمد پارسا را فرزندی بوده است بنام برهان‌الدین (یا: حافظ - الدین) ابو نصر پارسا، که او نیز از مشایخ نقشبندی است، و از علمای نامسی ماوراءالنهر؛ مجلس درس داشته و حدیث می گفته و محدثان را اجازت روایت حدیث می داده است.<sup>۲</sup>

۱ - فهرست مخطوطات شیرازی ۲/۲۸۵.

۲ - مولانا شهاب‌الدین بیرجندی «در مجلس حضرت خواجه برهان‌الدین ابو نصر پارسا قدس سره حاضر می شده اند و استماع کتب احادیث مثل مصابیح و مشارق و صحیح ←

چنانکه گفتیم در سال ۸۲۲ ابونصر به همراه پدر به سفر حج رفت. نساب الصدر شبرازی می نویسد: «ابونصر پارسا در مدینه طیبه بخدمت شاه نعمه الله ولی رسیده و صحبت نموده»<sup>۱</sup>. اگر این قول صحت داشته باشد، باید این ملاقات در همان سال ۸۲۲ اتفاق افتاده باشد. و ظاهراً در آن سال (۸۲۲) سید نعمه الله ولی هم در مدینه بوده است، چه جامی می نویسد: «چون خبر ایشان (خبر مرگ محمد پارسا) که در مدینه رسول الله نقل کردند، به بعضی از اکابر عجم رسید، این عبارت فرمودند که: آنجا بازید که از آنجا تازید»<sup>۲</sup>، و عبدالغفور لاری در مشکلات نفحات الانس<sup>۳</sup> نوشته است: مراد از بعضی از اکابر عجم: سید نعمه الله است. بنابراین شاه نعمه الله در سال ۸۲۲ در مدینه بوده و ابونصر هم ممکن است درین سال با او ملاقات کرده باشد.

وفات خواجه ابونصر پارسا در ۸۶۵ اتفاق افتاده است و خاکش در بلخ است.<sup>۴</sup> و «سر خدا» راماده تاریخ وفاتش یافته اند.<sup>۵</sup> در مرثیه او سید کمال گچکولی (یا: کجعل) از شعرای بلخ قصیده‌یی گفته بوده که از بسیاری مصرعها تاریخ فوت ابونصر استخراج می شده است.<sup>۶</sup>

## قدسیه

### (۱) بررسی

رساله قدسیه مجموعه‌یی است از سخنان خواجه بهاء الدین نقشبند که «در مجالس صحبت» از زبان او می گذشته است، یا بقول محمد پارسا «بر زبان مبارک

- ← بخاری و مسلم می نموده و حضرت خواجه بجهت ایشان اجازت روایت حدیث نوشته اند» (رشحات / ۱۷۴)
- ۱- طرائف الحقائق ۶۸/۳.
  - ۲- نفحات / ۳۹۵.
  - ۳- نسخه فونیه شماره ۵۶۱۱ (میکروفیلم دانشگاه تهران ۱۴) ورق ۴۰۵.
  - ۴- نفحات / ۳۹۷.
  - ۵- رشحات / ۶۴. حبيب السیر ۵/۴.
  - ۶- مجالس النفائس / ۳۵، ۲۰۷.

ایشان می‌گنذرانیدند»<sup>۱</sup>؛ و خسواجه محمد پارسا - مرید و یار بهاء‌الدین - آن «کلمات قدسیه» را تحریر می‌کرد. و بعدها پس از مرگ بهاء‌الدین «به‌امر و اشارت اعزة دوستان» آن یادداشتها را گرد آورد و تألیف و تدوین کرد. و چون آن کلمات در برخی جاها نیاز به توضیح داشت، خسواجه پارسا با استفاده از کتب و رسائل عرفانی، خود شرح و توضیحی بدانها درافزود. و مشوق او درین کار خسواجه علاء‌الدین عطار - جانشین و خلیفه بهاء‌الدین نقشبندی<sup>۲</sup> - بود.

نام این رساله، قدسیه است. و این نام مأخوذ است از ترکیب «کلمات قدسیه» بهاء‌الدین. جامی در یکی از حواشی نوشته است: «توصیف «کلمات» به «قدسیه» بواسطه آنست که از عالم قدس وارد شده و وجود بشریت را در آن مدخل نیست»<sup>۳</sup>. در برخی از نسخ، کاتبان نامهای دیگری نیز بدین رساله داده‌اند، چون: «انفاس قدسیه»، «رساله [کذا] القدسیه النقشبندیه»، «مقالات خواجه بهاء‌الدین»،

۱- متن کتاب ص ۲.

۲- خواجه علاء‌الدین محمد بن محمد عطار بخاری، اصلش از خوارزم است. و در یکی از مدارس بخارا بتحصیل علوم مشغول بود، تا آنکه به بهاء‌الدین نقشبند پیوست، و روی از علوم رسمی برتافت و به سلوک پرداخت. علاء‌الدین دختر خواجه بهاء‌الدین را بزنی گرفت، و ثمره این پیوند خواجه حسن عطار شد، که او هم از متابعین نقشبندی است.

چون بهاء‌الدین نقشبند در گذشت، علاء‌الدین عطار بجایش نشست، و همه اصحاب از جمله خواجه محمد پارسا با او بیعت کردند. از معارف مریدان علاء‌الدین، یکی میرسید شریف جرجانی (متوفی ۸۲۵) است ادیب و عالم معروف.

علاء‌الدین در چغانیان می‌زیست و همانجا در گذشت در شب چهارشنبه ۲۰ رجب ۸۰۲. کلمات او را محمد پارسا گرد آورده بود و می‌خواست است بدنبال مقامات نقشبند بیفزاید، ولی توفیق نیافت و فخرالدین کاشفی قسمتی از آن کلمات را نقل کرده است. از خواجه حسن عطار (متوفی ۸۲۶) فرزند علاء‌الدین رساله‌یی موجد باقی است در سلوک طریقه نقشبندی، که این بنده آن را تصحیح کرده است و امید است در آینده چاپ شود. (نصفحات / ۳۸۹-۳۹۲. رشحات / ۸۰-۹۰. الحدائق السورديه / ۱۴۴-۱۴۸. خزینة الاصفیاء / ۱ / ۵۵۱-۵۵۳. الانوار القدسیه / ۱۴۵-۱۴۸. خلاصة المواهب السمرندیه / ۶۱-۶۶).

۳- همین کتاب / ۷۴.

«کلمات بهاء الدین نقشبند». خود خواجه پارسا در جایی از فصل الخطاب از این رساله بعنوان «الرسالة القدسیة البهائیه» نام برده است.<sup>۱</sup>

قدسیه، مقدمه‌یی دارد در سبب و کیفیت تألیف کتاب، و شرح اهمیت جمع و نشر سخنان اولیاء و ارج و اجر آن، و نقل چند آیت و حدیث و اثر و شعر و خبر درین باب. پس ازین مقدمه، سخنان بهاء الدین و شرح آن آغاز می‌شود در ۱۲ فصل.

فصول کتاب برابر و یکسان نیست. برخی مفصل است و پاره‌یی کوتاه. خود سخنان بهاء الدین اغلب کوتاه است، و گاه از چند جمله افزون نیست، ولیکن شرحی که خواجه پارسا بدنبال افزوده است، سبب درازی برخی فصول شده است. فصلها پیوند موضوعی نیز ندارد، هر فصل در باب موضوعی خاص است.

در گفته‌های خواجه پارسا آیات و احادیث نبوی و آثار و اقوال اولیاء و مشایخ بسیار آمده و گاه اشعاری نیز بمناسبت نقل شده است.

محمد پارسا در نوشتن شرح و توضیحات از کتب عرفانی بسیار مدد گرفته است. خود او نیز در مقدمه بدین معنی اشاره کرده است: «و اگر این کلمات قدسیه را در بعض از مواضع احتیاج به اندک شرحی افتد، اولی آن بود که آن شرح به استعانت و استمداد از کلمات مشایخ و انقاس نفیسه اهل الله باشد، فان کلام المشایخ یفسر بعضه بعضاً»<sup>۲</sup>.

منابع خواجه پارسا گذشته از قرآن و صحاح احادیث، کتبی بوده است چون: طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی، قلوب القلوب ابو طالب مکی، ختم الاولیاء حکیم ترمذی، تذکره الاولیاء عطار، مرصاد العباد نجم رازی، عوارف المعارف سهروردی، مصباح الهدایه عزالدین کاشانی...

نام برخی ازین کتب (و با نام مؤلفین آنها) در رساله قدسیه آمده است، ولی نام بعض دیگر نه. از میان این منابع، ظاهراً بیش از همه از مصباح الهدایه استفاده شده است؛ اگرچه نامی هم از آن در میان نیست. ولی عبارات چندی درین رساله قدسیه هست که عیناً از مصباح الهدایه نقل شده است. بهمین گونه چند فقره

۱- فصل الخطاب، نسخه کتبخانه سلیم آغارم ۲۸۱ (نسخه عکسی دانشگاه طهران) ورق ۲۷۹a.

۲- قدسیه (متن کتاب) / ۶.

نیز منقولست از مرصاد العباد<sup>۱</sup> بعین عبارت با اندک تغییر. وما در تعلیقات منبع و مأخذ بسیاری از اقوال و عبارات قدسیه را ذکر کرده ایم. و اختصار را در اینجا از ذکر آن مواضع و مقارنه آن عبارات با متون اصلی دیده می پوشیم.

قدسیه در میان آثار نقشبندیه شأنی گران دارد، و از کتب بنیادی این طریقت است؛ از آنکه مجموعه سخنان بهاء الدین نقشبند است پشوای این طایفه، و مؤلف و شارحش هم خواجه پارساست از کبر مشایخ این طریقه. لهذا از گاه تألیف باز مورد توجه همه نقشبندیان بوده است. کثرت نسخ خطی این کتاب در کتابخانه های بلاد مختلف عالم خود دلیلی است آشکار بر اقبال صوفیان نقشبندی بدین رساله و رواج آن در حوزه های نصوف. و بهمین سبب است که آن را به ترکی ترجمه کرده اند<sup>۲</sup>. و نیز از دلایل اهمیت وارجمندی این رساله آنکه عبدالرحمن جامی بر آن حاشیه نوشته است.

ذکر رساله قدسیه در بسیاری از کتب نقشبندیه آمده است. و پاره پاره مطالبی از آن نقل شده است و مؤلفان بدان استناد جسته اند<sup>۳</sup>.

## ۲) برخی از خصایص دستوری و لغوی

سبک کتاب مانده بیشتر آثار عرفانی قرن هشتم و نهم است. اشعار فارسی و عربی و آیات و احادیث با استنهاد و مناسبت بسیار نقل شده است. جملات طولانی و عبارات مترضه (مانند ص ۵۷ س ۶-۹) در آن بسیار اندک است. به تعبیرات تشبیهی و استعاری کمتر بر می خوریم و آنچه هست از تشبیهات متداول و رایج است. شمار لغات و ترکیبات عربی بنسبت آثار صوفیانه ادوار قبل افزون ترست. و البته قسم اعظم آنها اصطلاحات عرفانی است. لغات مهجور در آن نیست. افعال مرکب

۱- از جمله مقایسه کنید ص ۳۴-۳۷ قدسیه را با ص ۲۶۷-۲۶۹ مرصاد العباد.

۲- متأسفانه من - با همه جست و جو - از ترجمه ترکی قدسیه نسخه بی نیافتم و در زنده اطلاع از مترجم آن و زمان ترجمه اش. فقط مقاله بابینگر (Der Islam, 14, P.114) را دیدم که بدین ترجمه اشاره بی مجمل و گذرا کرده است.

۳- از جمله، انیس الطالبین / ۲۷۸ و ۷۷۸، فصل الخطاب / ۲۸۹، الحدیقه الذمیه فی آداب الطریقه النقشبندیه / ۷، الفیوضات الخالدیه و المناقب الصحیبه / ۴۲، رشحات / ۲۳، ۲۶، ۲۵۰... زغجات / ۲۰...



و عبارات فعلی افزونتر از افعال بسیط و پیشوندی است. صیغه وجه وصفی در آن دیده نمی‌شود. برای وجه استمراری افعال همه جا از «می» استفاده شده است. افعال مجهول بیشتر با «شدن» ساخته شده است. تکرار روابط و افعال کم دیده می‌شود و اغلب بقرینه، یکی حذف شده است؛ و حذف بیشتر در جمله‌های دومین است.

اینک می‌پردازیم به شرح موارد و مثالها:

(ا) تشبیهات. تعیرات مجازی بیشتر بصورت اضافه تشبیهی و استعاری بیان شده است: بادیه‌هستی (۶۴) بحر نامناهی اذکر کم (۳۵) تخم ذکر (۳۲) حجر عنایت (۱۵) دریای فنا (۶۶) زمین دل (۳۲) ساحل تفرقه (۶۰) قدم صدق (۶۴) کعبه وصال (۶۴) لباس حرف و صوت (۳۵) لجه فنا (۶۵) لوح دل (۵۳) ماهی فنا (۶۰).

(ب) سجع. سجع و موازنه بیشتر در مقدمه کتاب بکار رفته است:

«صدر مسند ارشاد و هدایت جامع نعوت و خصایص ولایت ملاذ زمان قطب

اهل حقیقت و عرفان مظهر صفات ربانی مورد اخلاق سبحانی» (۲)

«حرفی چند ازان انفاس برای تبرک و استیناس» (۲)

«طالبان صادق و مخلصان محق» (۲)

«از ذوق و حال است نه از حفظ و قال» (۳)

«از عالم وراثت و عیان است نه از علم دراست و بیان» (۴)

«کبرای دین و متمدان اهل یقین» (۱۰)

(ج) صفت. تطابق صفت و موصوف از نظر تأنیث در همه کتاب دیده می‌شود:

آثار عجیبه (۳) احوال عجیبه (۹، ۲) احوال مخفیبه (۲۰) ارواح طیبه (۲۵)

اشغال ظاهره (۵۹) اعمال باطنه (۵۹) اعمال صالحه (۲۹) افعال حسنه (۲۹)

الفاظ متبرکه (۱) انفاس طیبه (۵) انفاس نفیبه (۶، ۱) اوضاع بدنیه (۲۰) انوار

حقیقیه (۲۵) حضرت علیه (۲) حیات حسبه (۲۰) حلاوت عظیمه (۳۵) دعوات

صالحه (۷) سعادت عظمی (۳۰) صفت ذانیه (۲۰) صفات متقابله (۱۹) کرامات

غریبه (۹) کلمات قدسیه (۶، ۲) معانی حقیقیه (۴) معانی ظاهره (۴) مقامات

شریفه (۱، ۲).

(د) افعال.

۱. استعمال یاء شرطی: «هرگاه توجه به روحانیت... حکیم ترمذی نموده شدی، اثر آن توجه بی‌صفتی محض بودی» (۲۵).
۲. جمع آوردن صیغه فعل برای احترام و تفخیم: «بعد از واقعه‌ی که خواجه امام... در ترمذ باو نموده بودند» (۴۶).
۳. استعمال فعل شروعی «گرفتن»: «ظاهر شدن گرفت» (۱۸)، «نخم‌ذکر درو پاشیدن گیرد» (۳۲)، «صورت‌های نیکو نمودن گیرد» (۴۵).
۴. استعمال متمم بصورت مصدری: «نفی باید کردن» (۲۹)، «تواند روی گردانیدن» (۳۱)، «باید کوشیدن» (۳۲)، «نباید مشغول شدن» (۳۲)، «خواهی رسیدن» (۴۶)، «تن در می‌باید دادن» (۵۶)، «می‌باید... تسلیم تصرفات غیب بودن» (۵۶).
۵. فاصله افکندن در میانه اجزاء فعل مرکب: «هرگاه توجه به روحانیت قله‌الاولیاء خواجه محمدعلی حکیم ترمذی قدس‌الله‌روحه نموده شدی» (۲۵).
۶. بکار بردن «نمودن» در معنی «کردن» بصورت فعل معین: اقسام نمودن (۷)، اجتناب نمودن (۹)، مشاهده نمودن (۳۴، ۹)، قصد نمودن (۹)، توجه نمودن (۱۷)، ترقی نمودن (۲۲)، انتقال نمودن (۲۷)، سعی نمودن (۲۸)، التفات نمودن (۲۰)، تجلی نمودن (۳۵)، اقتضای نمودن (۴۲)، اعتماد نمودن (۴۵)....
۷. «فرمودن» بمعنی گفتن بسیار بکار رفته است، از جمله ص ۵، ۹، ۱۱، ۲۱، ۲۵، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۶۸....
- گاه نیز «فرمودن» بصورت فعل معین استعمال شده است: رجوع فرمودن (۶۵)...
۸. «بود» (بضم اول و فتح ثانی) کمتر بکار رفته است (از جمله ص ۴، ۲۲، ۲۶، ۳۵، ۳۱)، و بجای آن اکثراً «باشد» استعمال شده. افعال التزامی نیز همه جا با «باشد» ساخته شده است.
۹. جز چند مورد که «آمدن» در ساخت افعال دیده می‌شود (چون: حاصل آمدن ۳۱، ۳۲، ۳۴) در همه جا (چه در افعال مرکب و چه در صیغه‌های مجهول) «شدن» بکار رفته است: نموده شدی (۲۵)، دیده شد (۲۹، ۴۶)، دانسته شد (۲۹)....

۱۵. استعمال باء زاید: بحاصل آمدن (۳۶)

۱۱. در جمله «وضوی باطن را با وضوی ظاہر جمع کنید» (۲۸)، فعل «جمع کنید» در نسخه B ورق ۱۴ بصورت «جمع کنیت» نوشته شده است. و اگر این يك مورد خطای کاتب نباشد، از نوع نطابق صورت مکتوب با ملفوظ است بتبع زبان محاوره، که نمونه‌هایی از آن در برخی متون کهن دیده می‌شود.

۸. جمع. گاه کلمات عربی با نشانه‌های فارسی جمع بسته شده است مانند: عهدها (۱۵)، دوره‌ها (۱۵)، ذکرها (۴۲) تسیحها (۴۴) و جز این موارد همه‌جا جمعهای مکسر همان‌گونه بکار رفته است که در عربی.

و) ضمیر «او» در يك جای برای غیر ذوی العفول استعمال شده است: «فی الجملة هم امیدی هست که دیگر باره او را آورد سازند و با گلی دیگر بار کنند» (۲۱).

ز) هر. استعمال «هر» با «یاء وحدت» و تکرار آن در اسم معطوف: «هر روزی و شبی» (۴۴)، «هر ساعتی و لحظتی» (۴۴)، «در هر حالی و در هر کاری» (۴۴).

ح) حذف چنانکه پیشتر اشاره شد، حذف فعل یا رابط در جمله‌های آخرین است بقرینه جمله نخستین:

«چنان بود که گویا شرف مجلس صحبت ایشان را دریافته‌اند و از ایشان سخن شنیده» (۲)

«نفع خلق در عمل بعزیمت بیشترست و ظهور در آن تمامتر و از خطر دورتر» (۴۸).

«طریقه اهل باطن کم دیدن و کم زدن نیستی و افتقارست و دیدن قصور اعمال و مشاهده نقصان احوال» (۵۱).

«باطن وی غرقه لجه فنا بود و ظاهر وی حاضر» (۶۵).

ط) تکرار. تکرار افعال و رابطهای همسان، باندک دیده می‌شود:

«ایشان اهل معرفت‌اند یا اهل معاملات‌اند یا اهل محبت‌اند یا اهل توحیدند» (۲۶).

«او را افنا می‌کند و آثار او را دفع می‌کند. نور قرآن به‌نود دل مؤمن جمع شود نورانیت زیاده شود» (۲۳).

### ۳) نسخه‌های خطی

۱. نسخه S، نسخه کتبخانه ایا صوفیه است رقم ۴۷۹۵ در مجموعه‌ی شامل ۴۸۵ ورق. و رساله قدسیه سی و دومین رساله این مجموعه است در ۱۸ ورق (از ورق ۲۶۸ تا ۲۸۴) ۱۸ سطری. در پایان رساله قدسیه نامی از کاتب و تاریخ کتابت نیست، ولی برخی از رسائل این مجموعه تاریخ کتابت دارد که جدیدترین آنها ۸۵۵ است. و ظاهراً کتابت رساله قدسیه نیز در قرن نهم انجام یافته است.

این نسخه بخط نستعلیق متوسط است و عبارات عربی بخط نسخ. در میان هفت نسخه ما، این نسخه صحیحترین و کاملترین است، و خط و سهواً القلم در آن اندک و انگشت شمار است.

درین نسخه شعر و نثر در پی یکدیگر نوشته شده است، و برای تمیز آنها کلمه «بیت» و «شعر» آورده شده است. مصراعها نیز در پی یکدیگرست؛ و کاتب برای تفکیک هر مصراع، سه علامت همچون ویرگول (،) نهاده است؛ سه ویرگول در میانه هر مصراع، مثلثوار دو بر زبر و یک بر زیر. گاه برای تفکیک فقرات مختلف (پاراگرافها) نیز ازین سه ویرگول استفاده کرده است. و گاهی در پایان جملات يك ویرگول (،) نهاده است.

چهار حرف خاص فارسی درین نسخه - برسم کتابت قدیم - نشانه خاصی ندارد؛ پ چون ب و ج چون ج و ز چون ر و گ چون ک نوشته شده است. گاه در زیر حرف سین سه نقطه نهاده شده است، و در زیر باء مفرد (ی) دو نقطه. «آنکه» و «آنچه» و «چنانکه» غالباً بصورت «آنچ» و «آنک» و «چنانک» نوشته شده است، ولی «که» و «چه» بهمین صورت امروزی. کتابت «-یی» (= ای) پس از هاء غیر ملفوظ همه جا بصورت همزه است مانند بنموده، گفته. «می» جدا از فعل نوشته شده است، و «به» همه جا (چه در اسم و چه در فعل) متصل بکلمه. میکروفیلم این نسخه بشماره ۱۲۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران موجود است.<sup>۲</sup>

۱- دفتر کتبخانه ایا صوفیه (استانول ۱۳۰۶ ق) / ۲۹۸.

۲- رک: فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه؛ محمدنقی داش پزوه (تهران ۱۳۴۸) / ۴۱۳.

۲. نسخه A، نسخه‌پی است که فعلاً در کتابخانه دانشگاه پنجاب (لاهور) بشماره ۴۶۷۳/۱۶۲۳/۱۵ مضبوط است. این نسخه جزء مخطوطات پرفسور محمودخان شیرانی بوده است.

این نسخه قدسیه جزء مجموعه‌پی است از رسایل عرفانی. دکتر محمد بشیر حسین تاریخ کتابت آنرا حدود ۸۴۷ و کاتبش را «عبدالحمید» نوشته است. در پایان رساله قدسیه رقم و تاریخی دیده نمی‌شود و ظاهراً نام کاتب و تاریخ در پایان رساله‌پی دیگر از آن مجموعه نوشته شده است.

از این نسخه (و نیز رساله کشفیه که بدنبال آن است) دوست دانشمند آقای دکتر محمد بشیر حسین بلطف و مکرمت میکروفیلمی تهیه کردند و از برای این بنده ارسال فرمودند، که موجب امتنان بسیار شد.

رساله قدسیه شامل ۷ ورق است و هر صفحه ۲۵ سطر، ساده و بی‌جدول و بی‌تزیین، بخط نستعلیق متوسط، و نسبة صحیح و بی‌غلط. عیب عظیم این نسخه افتادگی چندین ورق است از میانه آن (در متن چاپی حاضر از ص ۲۵ تا ۶۰ ص ۷).

چهار حرف خاص فارسی نشانه‌بی مخصوص ندارد. «می» جدا نوشته شده، و «به» همه جا متصل، و «-بی» بصورت همزه، و «آنکه» بگونه «انک». و «که» گاه بشیوه خط شکسته نوشته شده است. اصولاً شیوه کاتب در این نسخه چنین بوده است که بسیاری حروف را بیکدیگر پیوسته است تقریباً بدان گونه که در قلم شکسته می‌بینیم.

۳. نسخه B، نسخه کتابخانه ملی پاریس است بشماره S.P.968، در ضمن مجموعه‌پی شامل یازده رساله از آثار نقشبندیه. و قدسیه رساله دومین این مجموعه است، بقطع ۲۱ × ۱۳ سم، در ۲۷ ورق ۲۱ سطری، مجدول و دارای سرلوح، بخط نستعلیق. و آنرا اشرف قاضی زاده در ۱۰۰۹ در دیهی از قراء احمدنگر بانجام رسانیده است.<sup>۲</sup>

۱- فهرست مخطوطات شیرانی، محمد بشیر حسین (لاهور، اداره تحقیقات پاکستان ۱۹۶۷-۱۹۶۹) ۲/۲۲۴.

2- E. BLOCHET: Catalogue des manuscrits Persans Paris 1905. Vol. I, p. p. 74-77, No. 113.

این نسخه صحیح و کم غلط است. و چون یکبار مقابله شده است<sup>۱</sup>. اغلاط متن را تصحیح کرده‌اند و اختلاف نسخ را در حاشیه آن نوشته‌اند، از فوائد این نسخه اشتمال آن است بر حاشیه قدسیه که در هامش آن نوشته شده است. میکروفیلم این نسخه بشماره ۷۴۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران موجود است<sup>۲</sup>.

۴. نسخه B، نسخه موزه بریتانیاست بنشانه Add. 26,294، در ضمن مجموعه‌یی مرکب از سیزده رساله عرفانی. و قدسیه دومین رساله ایسن مجموعه است، در ۳۱ ورق (ورق ۱۹-۵۰) ۱۳ سطری، بخط نستعلیق خوش (ظاهراً مکتوب در قرن ۲۱۱. مجلد و سرلوح دار، و عناوین بشنگرف. این نسخه خالی از اغلاط و هفوات نیست، خاصه در عبارات عربی. میکروفیلم ایسن مجموعه بشماره ۱۴۵۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران موجود است<sup>۳</sup>.

۵. نسخه M، نسخه کتابخانه ملی ملک است بشماره ۴۰۵۶، در مجموعه‌یی شامل رسائل عرفانی، و قدسیه نخستین آن رسائل است. رساله قدسیه تاریخ و رقم ندارد، ولی در پایان لمعات عراقی (که به خط دیگری است) تاریخ انجام کتابت ۹۰۴ نوشته شده است. و ظاهراً تاریخ کتابت قدسیه هم نباید از قرن دهم فراتر باشد. قدسیه در ۲۵ ورق ۲۵ سطری است. و قطع رساله ۲۳ × ۱۴ سم است و سطور ۱۷ × ۸ سم.

این رساله افتادگیهایی دارد. اغلاط کتابتی هم در آن دیده می‌شود. و یکی از مالکانش که شیعی متعصب بوده است، هر جا که نام ابوبکر را در رساله قدسیه دیده است، پاک کرده؛ و گاه بجای آن نام علی را نوشته است<sup>۱</sup>.

۱- در حاشیه صفحه آخر این نسخه نوشته شده است، «قوبل [كذا] هذه الرسالة الشريفة بقدر الوسع».

۲- فهرست میکروفیلمها / ۵۳۴.

۳- RIEU: Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, Londn 1881, vol-II, P.862.

۴- فهرست میکروفیلمها / ۶۰۲.

۶. نسخه K، نیز از آن کتابخانه ملك است بشماره ۱۸۲، در مجموعه‌بی شامل هفت رساله عرفانی. و قدسیه ششمین رساله این مجموعه است از ورق ۴۰۵ تا ۵۲۵. از آغاز رساله اندکی افتاده است و با این بیت آغاز می‌شود که: «این سخن را چون تو مبدأ بوده‌بی. ۱۰۰» (ص ۷ متن). قطع رساله ۱۸ × ۱۳ سم است و مسطور ۱۲ × ۸ سم.

رساله قدسیه خود تاریخ ندارد، ولی رساله تفسیر سوره فائحه در همین مجموعه (ورق ۱۵ a) در ۸ ربیع الثانی ۹۰۷ کتابت شده است بدست اشرف بن محمد کرمانی در جوار مرقد احمد جام. و رساله کشفیه که آخرین رساله این مجموعه است، بدست همان کاتب بسال ۹۰۵ در شهر هرات کتابت شده است. و همه رسائل این مجموعه بخط واحدی است. پس کاتب رساله قدسیه نیز اشرف بن محمد کرمانی است، و تاریخ کتابتش بین سالهای ۹۰۵ و ۹۰۷.

خط این مجموعه نستعلیق متوسطی است، و نسخه ساده است و بی جدول و تزیین، و عناوین بشنگرف است. گذشته از سقطات آغاز رساله، از غلط نیز عاری نیست.

۷. نسخه H، نسخه چاپ سنگی هند است که در سال ۱۳۵۱ ق «حسب فرمایش تاجر ذیشان جناب حافظ محمد عبدالستار خانصاحب» و باهتمام ضامن علی خان، بهمراه پنج رساله دیگر از آثار نفیسنده، با نام «سته ضروریه» در لکنو در «مطبع فیض رسان» بطبع رسیده است. قطع مجموعه ۱۲ × ۱۵ سم است. و قدسیه چهارمین رساله است از ص ۳۸ تا ۷۸.

این نسخه چاپی اغلاط و زلات بسیار دارد، خاصه در آیات و عبارات و اشعار عربی. در هاشم چهار صفحه نخستین رساله قدسیه، حواشی و توضیحاتی نوشته شده است، ولی در صفحات دیگر حاشیه و توضیحی نیست.

\*

گذشته ازین شش نسخه خطی که اساس تصحیح و طبع کتاب حاضر است، نسخ دیگری از رساله قدسیه در کتابخانه‌های جهان موجود است که ما بدانها دسترسی نیافتیم. و اینک با استفاده از فهرسها باجمال آنها را می‌شناسانیم. و مسلماً جز اینها، نسخ دیگری نیز از قدسیه در جایهای دیگر هست.

۱. در دارالکتب مصر سه نسخه موجود است:

(ا) یکی بنشانه «۲۵ مجامیع فارسی طلعت» در ضمن مجموعه بی بقطع ۱۸×۱۱ سم، در ۲۶ ورق ۱۷ سطری، بدون تاریخ<sup>۱</sup>.

(ب) دو دیگر بنشانه «۲۷ مجامیع فارسی طلعت» ضمن مجموعه بی بقطع ۲۲/۷×۱۵ سم، در ۲۷ ورق ۲۱ سطری، بخط نسخ متوسط مکتوب بسال ۱۲۳۵ هجری قمری<sup>۲</sup>.

(ج) سدیگر بنشانه «۵ مجامیع فارسی» ضمن مجموعه بی بقطع ۱۸/۵×۱۳ سم، در ۲۸ ورق ۱۷ سطری، بخط نستعلیق متوسط بدون تاریخ<sup>۳</sup>.

من در سال گذشته نامه بی نوشتم به دوست دانشمند آقای نصرالله مبشر الطرازی (اسناد ادبیات ترکی دانشگاه فاهره و رئیس بخش فارسی و ترکی دارالکتب)، و بسابقه الطافشان درخواستم که میکروفیلم این سه نسخه را - و یک دو رساله دیگر را - برایم بفرستند. معالاف بسبب تغییر مکان دارالکتب و آشفتنگی های آنجا، موفق بیافتن آن نسخ نشدند.

۲. نسخه انجمن آسیایی بنگال مجموعه کورزن (CURZON) بشماره III 47، در ۴۵ ورق بقطع ۷×۴/۵ سم، بخط نستعلیق نوشته قوام الدین محمد بن شهاب الدین الحسینی البخاری بروز ۲۱ صفر ۱۱۶۹ در شهر جهان آباد، با حواشی و تعلیقاتی در هامش<sup>۴</sup>.

۳. در کتبخانه ابا صوفیه نسخه دیگری (جز نسخه S که اساس طبع ماست) هست در ضمن مجموعه بی بشماره ۱۹۸۰. این مجموعه شامل نه رساله عرفانی است بفارسی و بخط نستعلیق. وقدسبه دومین آن رسائل است<sup>۵</sup>.

۱- فهرس المخطوطات الفارسیة التي تفتنیها دارالکتب حتی عام ۱۹۶۳، نصرالله الطرازی (القاهره ۱۹۶۶-۱۹۶۷) ۲۶۳/۱.

۲- ایضاً ۲۶۲/۱.

۳- ایضاً ۶۳/۲.

4- W. IVANOW: Concise descriptive Catalogue of the Persian manuscripts in The Curzon Collection, Asiatic Society of Bengal. Calcutta, 1926. P. 297.

۵- دفتر کتبخانه ابا صوفیه (استانبول ۱۳۰۴) ۳۵۰/.



۴. نسخه کتابخانه عارف حکمت (در مدینه) بشماره «۲۵ع»<sup>۱</sup>.
۵. نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران بشماره ۳۳۶۸، در ۴۶ ورق  
۱۵ سطری بقطع  $۱۵/۵ \times ۱۱/۵$  سم، بخط نسخ، مکتوب در قرن ۱۱-۱۲،  
و عناوین بشنگرف<sup>۲</sup>.
۶. در جزء مخطوطات محمود شیرانی نسخه دیگری (غیر از نسخه L که  
جزء نسخ اساس طبع ماست) از قدسیه هست که فعلا بشماره ۳۴۵/۳۳۴۹/۵  
در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور محفوظ است.
- این نسخه در سال ۱۰۰۲ بدست «عبدالغفور» نامی نوشته شده است<sup>۳</sup>.
۷. نسخه کتابخانه بادلیان بشماره 1266 در ۲۲ ورق، بخط نستعلیق،  
کتابت این نسخه در سال ۱۰۵۹ در «عهد سعیدخان بهادر جنگ» در صوبه پنه  
بانجام رسیده است<sup>۴</sup>.
۸. در کتابخانه ایندیا آفیس دو نسخه از قدسیه هست:
- (ا) یکی در ضمن مجموعه شماره 1920 بقطع  $۹ \frac{۱}{۸} \times ۴ \frac{۲}{۸}$  اینچ، بخط  
نستعلیق. و این مجموعه شامل ۱۲ رساله است، و قدسیه نخستین آنهاست از ورق  
۱b تا ۳۱a.
- (ب) و دیگری در ضمن مجموعه شماره 1923 بقطع  $۸ \frac{۱}{۲} \times ۵ \frac{۱}{۸}$  اینچ، بخط  
نستعلیق. این مجموعه شامل ۳۹ رساله است، و قدسیه سومین آن رساله است<sup>۵</sup>.

- ۱- کتابخانه‌های عراق و عربستان سعودی، محمدتقی دانش‌پژوه؛ نسخه‌های خطی  
(تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) ۴۴۹/۵.
- ۲- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه (تهران ۱۳۴۰)  
۲۳۶۸/۱۱.
- ۳- فهرست مخطوطات شیرانی ۲۴۱/۲-۲۴۲.

4- Catalogue of the Persian...manuscripts in the Bodleian library, Oxford 1889. vol.I, P.783, No. 1266.

5- H. ETHE: Catalogue Persian manuscripts in the library of the India Office. Oxford 1903. vol, I, No 1920, 1923

۹. در کتابخانه آکادمی علوم جمهوری ازبکستان (شوروی) هفت نسخه موجود است، که در میان آنها نسخ قدیمی و معتبر و اصیلی هست<sup>۱</sup>.
۱۰. در کتابخانه موزه کابل (افغانستان) نسخه بی از قدسیه هست در ضمن مجموعه بی مرکب از هفده رساله. و قدسیه دومین رساله است، از ورق b ۲۰ تا ۳۷ b. بخط نستعلیق شکسته. مکتوب در قرن ۱۳ هجری<sup>۲</sup>.

### (۴) روش تصحیح

برای تصحیح متن قدسیه، عکس چهار نسخه S, L, B, p و نسخ خطی K, M و نسخه چاپ سنگی H در دسترس من بود.

نسخه S را که صحیحترین و کاملترین بود، اساس قرار دادم، و از آن سوادی برگزیدم. و سپس آن را با سه نسخه B, P, L مقابله کردم و مواضع خطای نسخه S را با L و P تصحیح کردم. چون نسخه A ظاهراً اقدم از نسخه S است، هر جا که در میانه این دو نسخه اختلافی بود، روایت L را برگزیدم و در متن نهادم و روایت S را در نسخه بدلها قرار دادم. و اختلاف نسخ p و B را تماماً در نسخه بدل ضبط کردم. سپس متن مصحح را با نسخه خطی M و K در کتابخانه ملی ملک مقابله کردم و اختلافات این دو نسخه را نیز در نسخه بدل آوردم. چندی بعد نسخه چاپی قدسیه (H) بدستم رسید، و ازین نسخه فقط اختلافات اساسی را ضبط کردم و نه بدترانیها و با. نویسیهای کاتب و که لاندولانحصی بود.

در متن مصحح جملات دعائیه را (چون صلی الله علیه و سلم، قدس سره، رضی الله عنه...) را آنگونه نوشتم که در نسخه S بود و اختلافات نسخ را درین مورد ضبط نکردم. کلمانی چون «و»، «چه»... را نیز در نسخه بدل نیاوردم، همچنین آیات را و بعض احادیث و اشعار را که کاتب بخطا نوشته بود. اشعاری که در متن قدسیه نقل شده، مأخذش را - آنچه یافتیم - در تعلیقات نوشتم، و هم در

۱- رک. فهرست نسخه‌های خطی شرقی در آکادمی علوم ازبکستان ج ۳ (تاشکند ۱۹۵۵) شماره‌های 2394 تا 2399 و ج ۸ (تاشکند ۱۹۶۷) شماره 5968.

2- Manuscripts d' Afghanistan. par S. de Laugier de Beaurecueil. Caire 1964. P.196

تعلیقات ضبط روایت دیوانها و مثنویهای چاپی را نوشتم، و نه در بخش نسخه بدلهای. اختلافات نسخ را در ذیل صفحات متن نیاوردیم، و آنها را پایان کتاب بردم در فصلی جداگانه. در بخش اختلاف نسخ ارقام هندی (۱، ۲، ۳...) اشاره به صفحات متن است و ارقام عربی (1, 2, 3...) نماینده شماره سطور. نشانه و رمز نسخه‌ها را هم بحرف لاتین نهادیم، تا با کلمات و حروف دیگر ملتبس نشود و نمایان‌تر باشد.

در متن قدسیه بعضی سطرشمار چاپ نشده است؛ و نداشتن سطرشمار ممکن است در مراجعه سبب دشواری و دیریابی شود. و این ترك اولی را خوانندگان بزرگوار خواهند بخشود.

چنانکه پیشتر گفتیم هر فصل رساله قدسیه شامل دو قسمت است: قسمت نخست «کلمات قدسیه» بهاء الدین نقشبند است و قسمت دوم شرح و توضیحی است که خواجه پارما در افزوده است. و مؤلف آنچه‌چنانکه در مقدمه متن (ص ۶) گفته است در میان این دو سخن (: شرح و مشروح) دایره‌یی کشیده بوده است برای تفکیک و تمیز هر دو بخش. ولی متأسفانه اغلب کاتبان نسخ قدسیه این دقیقه را دریافته‌اند یا آنکه تساهل کرده‌اند، و دایره‌یی (یا علامتی دیگر) در مبانه دو قسمت رسم نکرده‌اند. کاتب نسخه S در بعض ابراب مبانه دو سخن سه علامت و برگول مانند (،) نهاده است.

در میان هفت نسخه اساس تصحیح ما، فقط در نسخه K است که تفکیک دو بخش کاملاً رعایت شده است، و در میان سخن شرح و مشروح دایره‌یی قرمز کشیده شده است. و ما در متن خود از روی همین نسخه K دو قسمت هر فصل را جدا کردیم و در مبانه دایره‌یی سیه‌رنگ نهادیم.

هیچ يك از فصول و ابواب کتاب در اصل نام و عنوانی ندارد. فصل نخستین با عبارت «فمن تلك الكلمات القدسیه» آغاز می‌شود، و دیگر فصلها با جمله «منها». و ما بمناسبت برای هر فصلی عنوانی برگزیدیم و آن عنوان را در دو قلاب نهادیم.

حواشی قدسیه. در هامش نسخه P حواشی و توضیحاتی بسر بعض مطالب قدسیه نوشته شده است، بی‌اشارنی بنام نویسنده. ولی بسیاری از حاشیه‌ها مستوم است به رمز «ج» یا «ح قدس سره». از نسخ قدسیه (آنچه در دسترس ما بود)

هیچ‌بک دارای این حواشی نیست. فقط درهامش چهار صفحه نخستین نسخه چاپی II، حواشی و توضیحاتی هست، نیز بی‌نام و نشان. در کتابشناسیها و فهرس نامی از چنین حاشیه‌یی بر قدسیه یافت نشد. جز آنکه هرمان‌انه نوشته است که: جامی خلاصه‌یی از رساله قدسیه را در کتابی بنام «سخنان خواجه پارسا» با «الحاشیه القدسیه» آورده است<sup>۱</sup> ولی «سخنان خواجه پارسا» غیر از حاشیه قدسیه است، و آن همان رساله‌یی است که شرح آن را در ضمن آثار پارسا (بشماره ۱۸ با عنوان کلمات خواجه پارسا) نوشتیم.

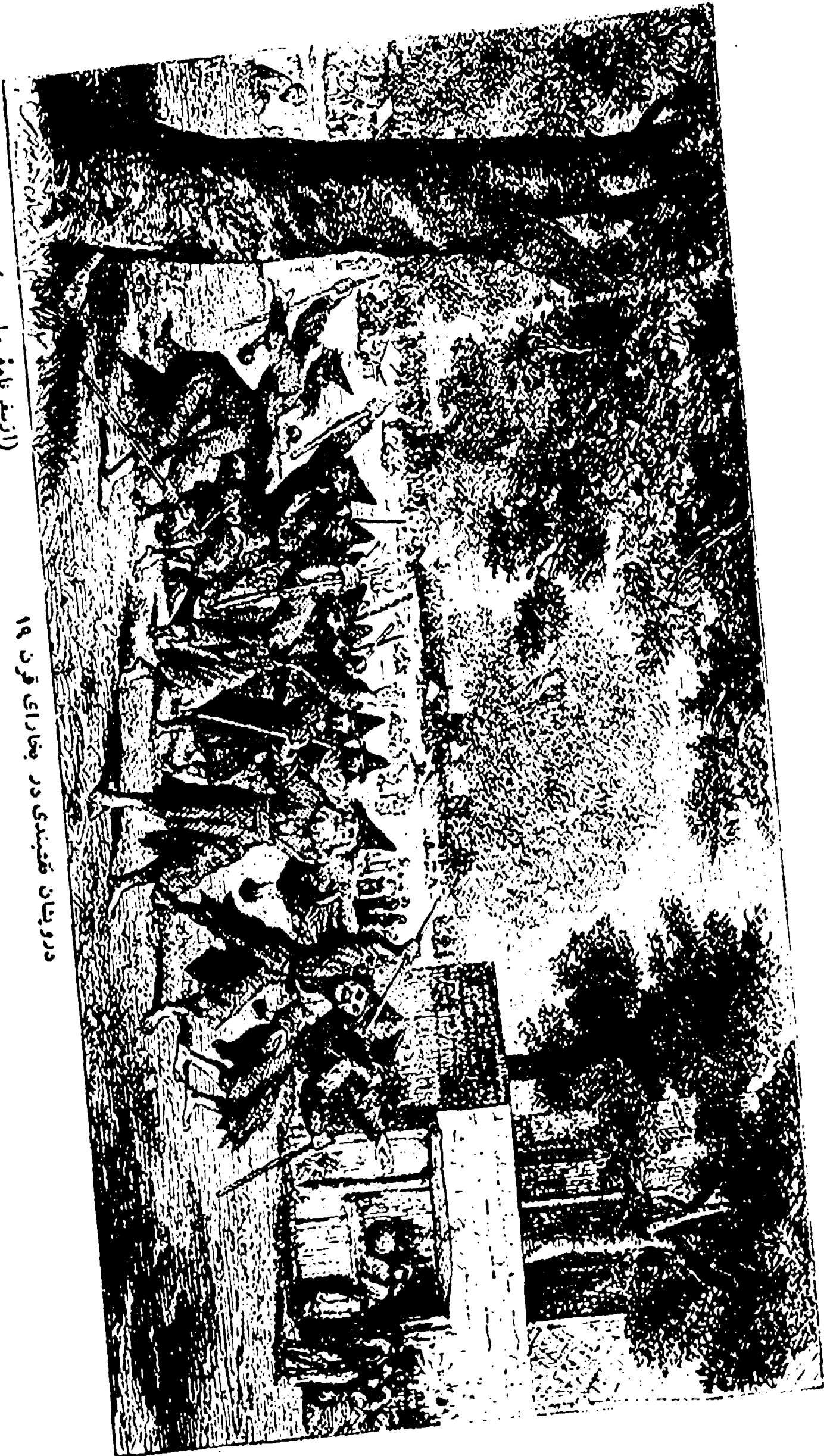
ظاهراً نویسنده حواشی مکتوب درهامش نسخه p، عبدالرحمن جامی است و رمز «ج» اشاره بدو است.

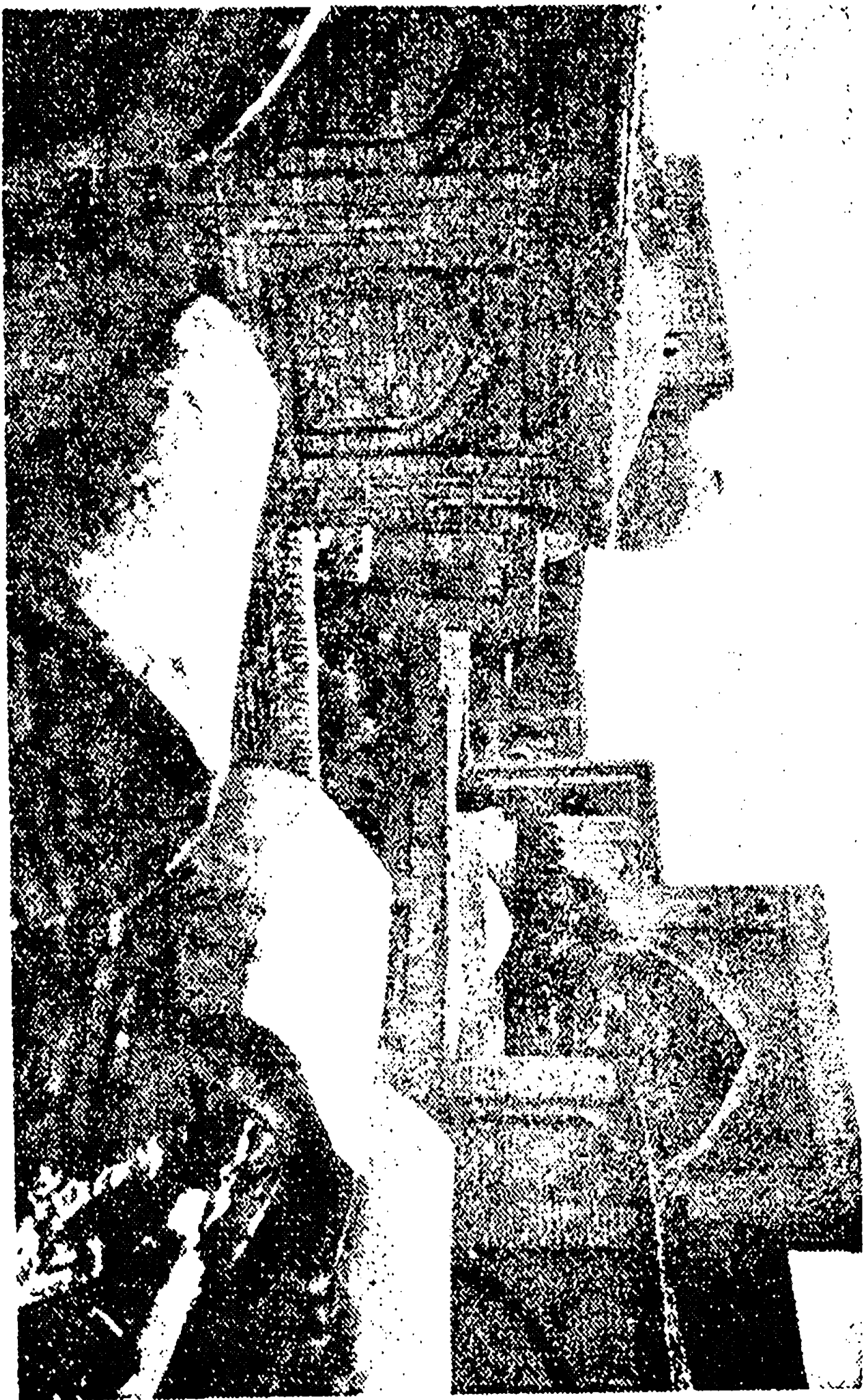
متأسفانه ازین حواشی، نسخه‌یی دیگر یافت نشد. و حواشی نسخه p هم خالی از عیب و نقص نیست. پاره‌یی صفحات در صحافی از میان رفته است، و پاره‌یی در عکس محو و لایق‌ر شده است. و همین منقصتها مرا از چاپ حواشی باز می‌داشت. ولی سرانجام بر آن شدم این حواشی را - ولو ناقص - بدنبال متن قدسیه به چاپ رسانم. یکی بدان سبب که شامل دقیقین و نکاتی عرفانی است، که ممکن است در توضیح مطالب قدسیه مفید افتد؛ و دیگر اینکه احیاء اثری است از تراث تصوف اسلامی؛ خاصه که از رشحات قلم جامی است.

حواشی قدسیه در صفحات ۷۱ تا ۸۸ کتاب حاضر چاپ شده است. در تصحیح این حواشی بجای عبارات یا کلماتی که محو و ناخوانا بود یا در صحافی از میان رفته بود، چند نقطه (...) نهادم. و کلماتی را که از خود درافزوده‌ام، در میان قلاب [ ] نهادم. و آنچه را بحدس خوانده‌ام و تصحیح قیاسی کرده‌ام، در متن قرار دادم، و نوشته اصل را (با رمز «ص») در حاشیه نوشتم. چند حاشیه‌یی را هم که در چهار صفحه نسخه II بود، بدان حواشی در آمیختم و برای تفکیک، حواشی نسخه چاپی را بانسانه «ج» مشخص کردم.

(از سفرنامه واسیری)

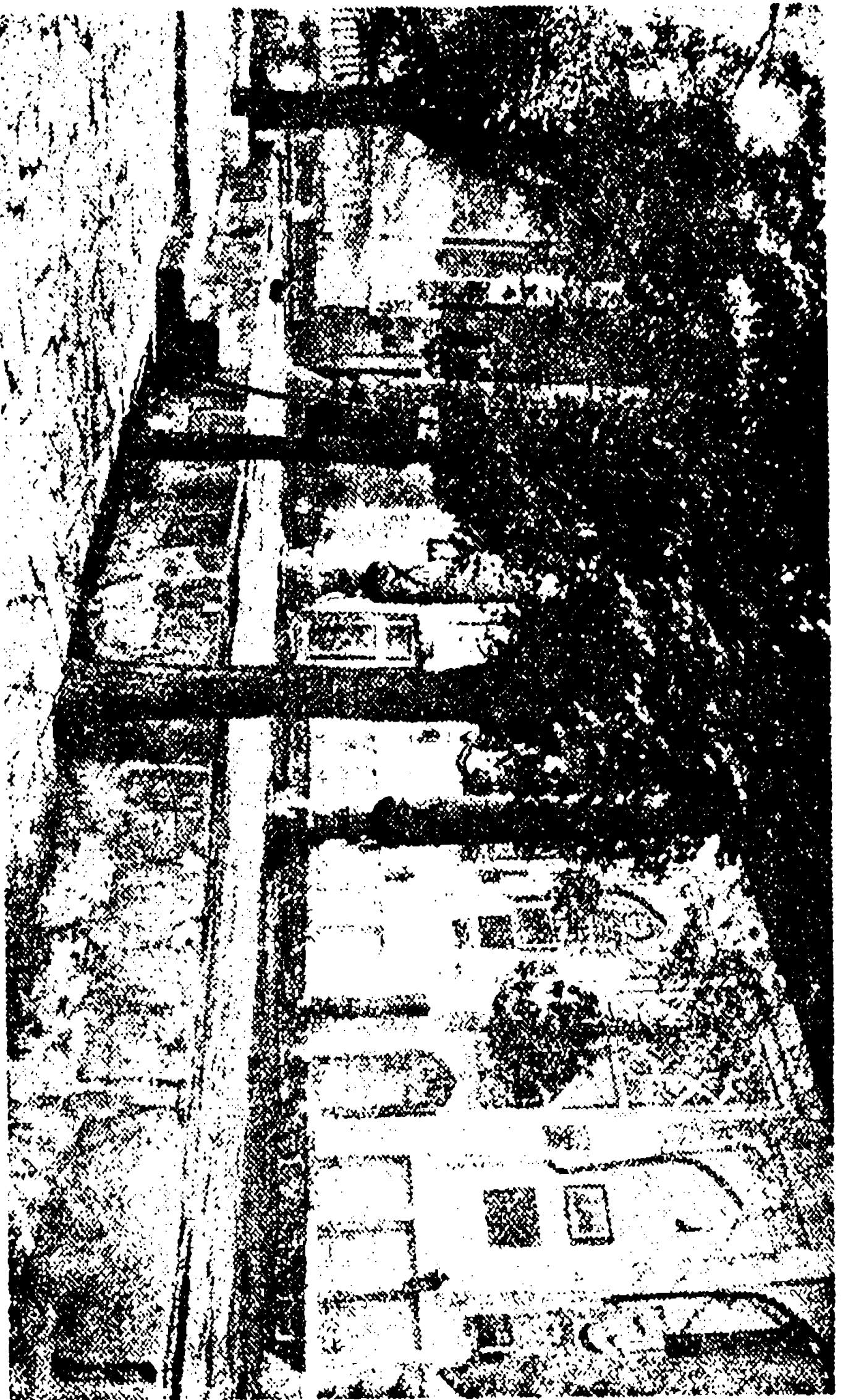
درویشان قبیله‌ی در بخارای قون ۱۹





(عکس از الوفسن)

مزار بهاء الدین قشبنده (مجموعه مسجد و مقبره)



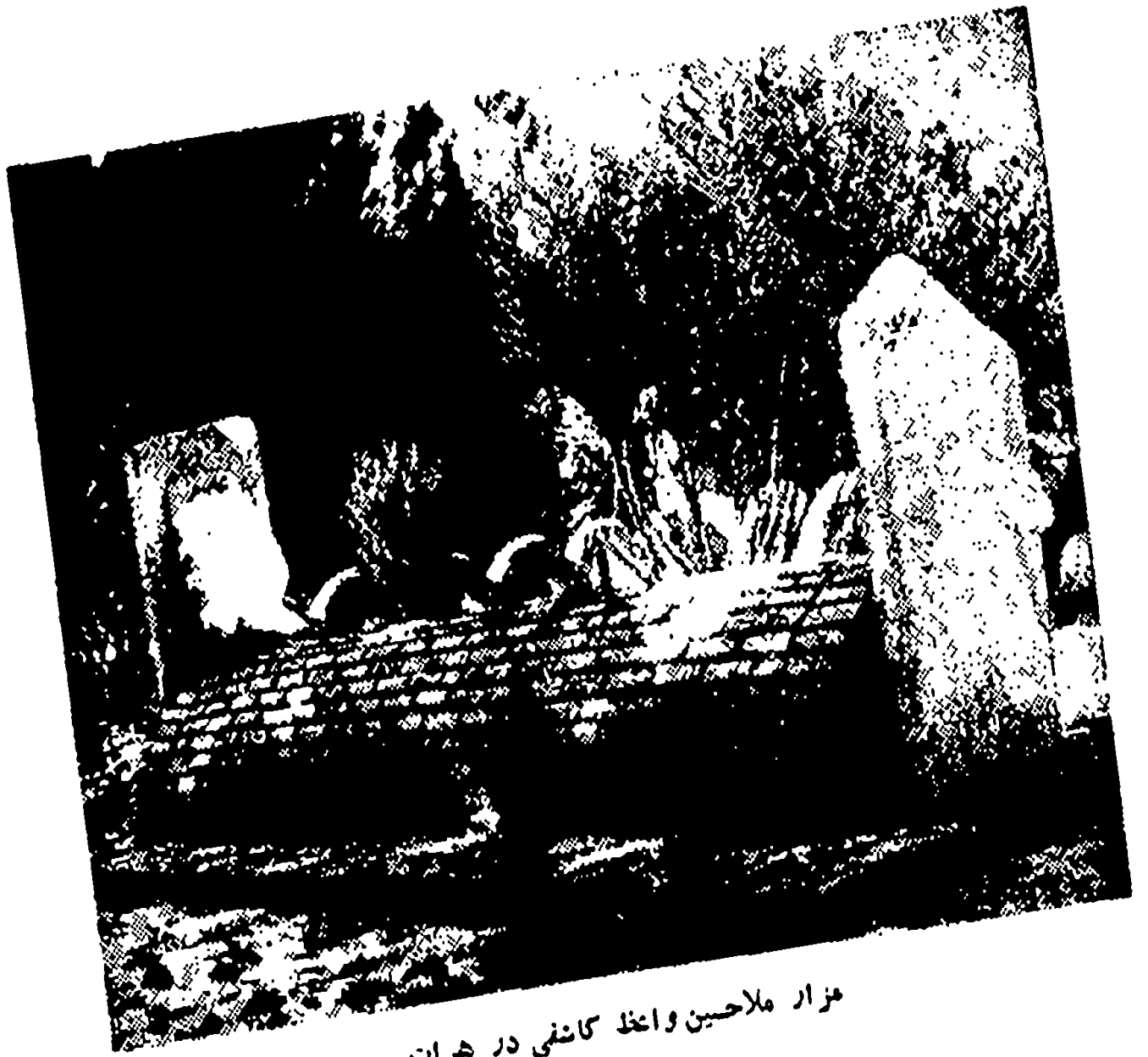
(عکس از الرافسن)

مزار بهاءالدین گشتی (ایوان مسجد)

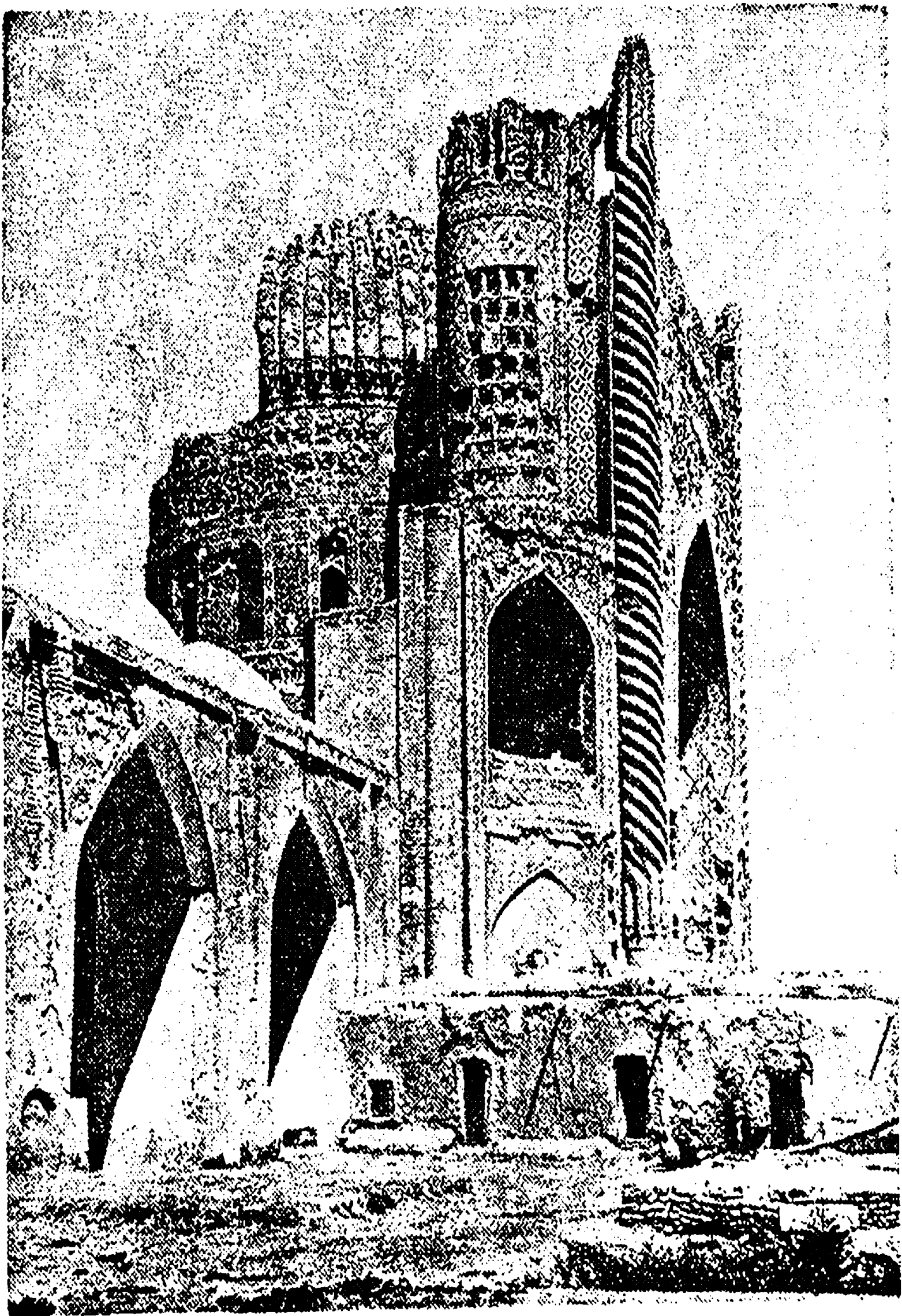


هزار عبدالدين كاشغري درهراڻ





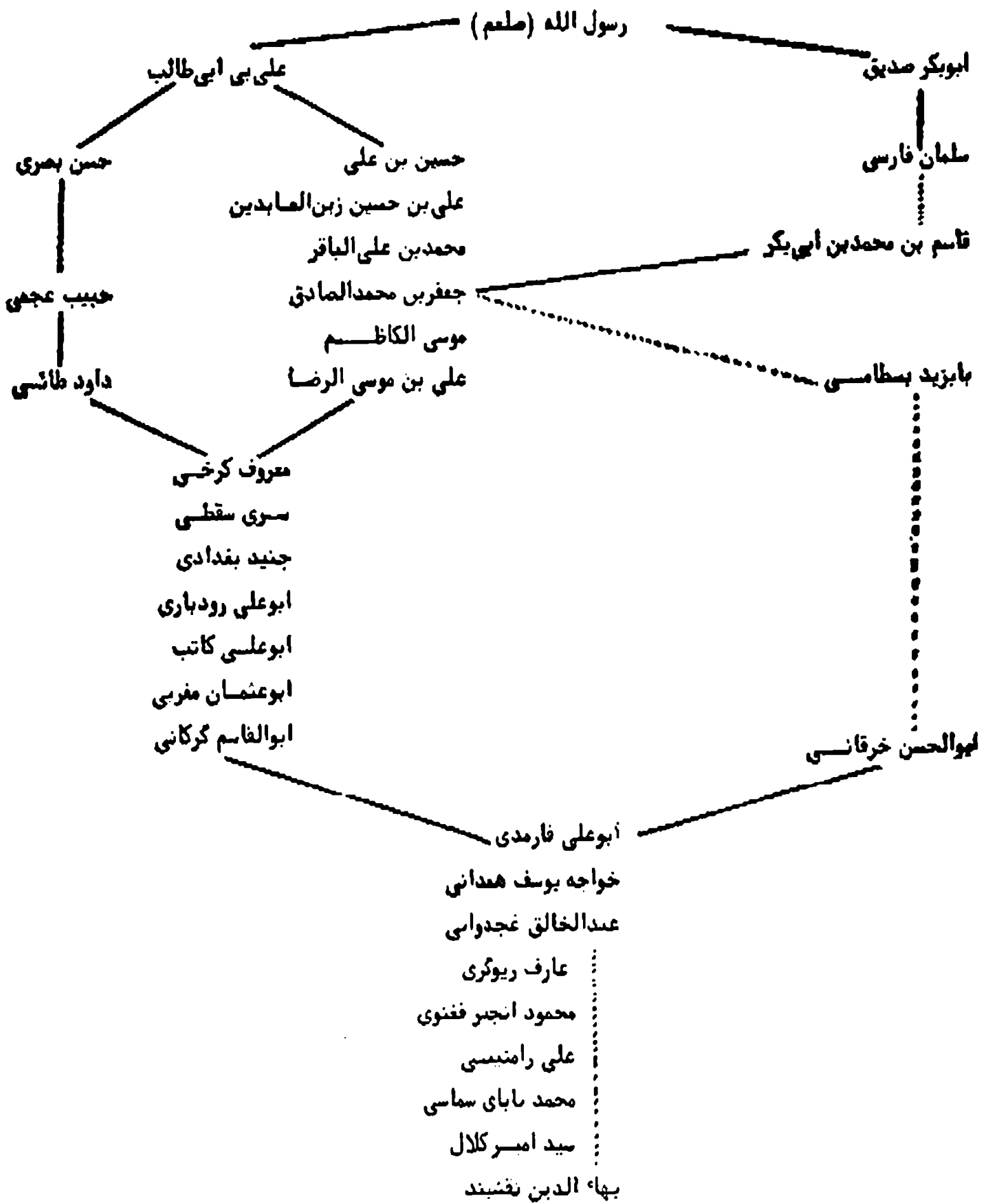
مزار ملاحسین و انطا کاشفی در هرات



(عکس از یوپ)

مزار و خاتگاه ابو نصر پارما در بلخ

شجره نامه سلسله نقشبندی \*



\* - خطوط نقطه چین نماینده سبب روحانی و عدم معاشرت است.

وفضلک علی خلقک مکرکه دعاء وی مستجاب  
 کردد وگناهان و ذامریدک سورد و هم در خیرت  
 که اورد غایب الخواند اللهم فی انسا لک ازلک للجلد  
 لا اله الا انت الخفان المنان مدیح اسموات و کما ذکر  
 ذوالجلال و الاکرام حدیث اعز و محل خونید ما شد  
 شام زکرت و الحمد لله رب العالمین و الصلوة  
 و السلام علی رسوله محمد و اله و اصحابه اجمعین  
 نمائند عرفی خلد و عز و جل انتصاب بر کتاب  
 شریف و بیک ضعیف محمد بن مدحای علی و فقه  
 الماتجیه ر . ا . الخ و بر رسم تر نمود از بر کتاب  
 غایب کرد (نا بصحیح ان) نا بند از تر عز و جل از اول

نمونه خط محمد پارسا

(اسخه رساله عقاید مکتوب در ۲۹ رجب ۱۲۹۵، ملکی مرحوم مهدی  
بیانی، نقل از ازمینان علمی ص ۲۳۰)

ارضی و سماوی و معنی قلب عمدی المؤمن بحدیث جمال سلطان الاله  
 تجلی نماید بر حکم و عده اذکر کم مجرد از با پس حرف و صوت دعاء  
 کل شیء ذلک الا وجهه اشکاء اشود ذکر روح با ذکر می روح و وجود او ذکر  
 نامتاسی اذکر کم مستغرق و سپیده در بخار و گفته اند حقیقه ذکر عباده  
 عن حکمه سبحانه لذاته بذاته من حسب الاسم المتکلم اطوار الصفات الکلیه  
 و وصفها بالعبودیه و الجلاله و ذکر می شرک خشنی اکنون دست در سر  
 شده الله انه لا اله الا الله هو اکنون اشکاء کرد و بار خود بشود نه از من تو  
 لمن الیک و احد قهار روح در بیات فطرت اگر چه حق سبحانه یکا یکی است  
 اما یکا یکی فاضلت زیرا که ساخت از شود خیر و شود از وجود در دست  
 شود ضد وجود است چون وجود روح بید آید عین وجود او و دکاشی ثابت کرد  
 و شرح این اطمینانی دارد و مقصود آنست که اشارت شود بجزئی از معنی آنچه حضرت  
 خواججه ماسد پس الله روح فرموده اند در معنی اذکر کم ذکر حق سبحانه زنده  
 نویسی یاد کرد دست بر این ابی که ذکر است یعنی ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ثنای بی حد و منتها و شکر و سپاس بی اندازه و قیاس حضرت  
پادشاهی را - جل ذکره - که طالبان وصال و مشتاقان جمال او را دلیل  
وجود او هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود او.  
(شعر)

نو بدو بشناس او را نی به خود      راه ازو خیزد ازو نی از خرد  
تَلَطَّفَتْ بِأَوْلِيَانِكَ فَعَرَفُوكَ وَلَوْ نَلَعَطْتَ بِأَعْدَائِكَ لَمَا جَحَدُوكَ.  
وصلوات متعالیات و تسلیمات متوالیات حضرت سیدی را که جمیع  
انبیا را پیشوای بحق و همه اصفیا را ارهنمای مطلق است.  
(بیت)

خواجه کونین و سلطان همه      آفتاب جان و ایمان همه  
و بر آل و اصحاب و خلفا و احباب او، و بر محبان و متابعان ایشان  
اجمعین الی یوم الدین.  
اما بعد. این کلمه بی چندست از انفاس نفیسه و الفاظ متبرکه حضرت

علیه صدر مسند ارشاد و هدایت، جامع نعوت و خصایص ولایت، ملاذ زمان، قطب اهل حقیقت و عرفان، مظهر صفات ربانی، مورد اخلاق سبحانی؛ آنکه  
(بیت)

گشت بی کبر و ریا و کینه‌ی  
نور قدسی را رخس آینه‌ی  
وان لقای او جواب هر سؤال  
مشکل از وی حل شده بی قیل و قال  
وَ عَلٰی تَفَنُّنٍ وَّ اَصْفِیْهِ بِحُسْنِهِ  
بَفَنِّی الزَّمانُ و فِیهِ ما لَمْ یُوصَفْ  
اُرِدَّتْ لَهُ مَدْحًا فَمَا مِنْ فَضِیْلَةٍ  
تَسَامَتْ اِلَّا جَلَّ عَنْهَا وَ قَلَّتْ

أعنی: حضرت قُدْوَة العارفين انسان عیون الْمُحَقِّقین و اِوْرَث الانبیاء  
و المرسلین شیخنا و سیدنا الشیخ بهاء الحق و الدین محمد بن محمد البخاری  
المعروف «نقش بند» - قَدَسَ اللهُ رُوْحَهُ وَ طَیَّبَ مَشْهَدَهُ وَ نَوَّرَ ضَرْبَهُ وَ نَفَعَنَا  
بِمَحَبَّتِهِ وَّ اِلْتِمَادِ بِسیرَتِهِ - و شمه‌ی است از لطایف معارف که در خلال  
اقوال در مجالس صحبت - عَلٰی الدَّوامِ فِی اللَّیالی و الایام - بر زبان مبارک  
ایشان می‌گذرانیدند.

و بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظی البخاری - وفقه الله سبحانه  
لما یحببه و یرضاه - بعضی از آن کلمات قدسیه را از سر صدق و ارادت به نیت  
تیمن و استرشاد در قلم می‌آورد. و اکنون به امر و اشارت اعزّه دوستان  
- متعنا الله بلفائهم و ادام برکة بقائهم - حرفی چند از آن انفاس، برای تبرک  
و استیناس، در قید کتابت در آورده؛ ناچون طالبان صادق و مخلصان محقق  
به استماع این کلمات انتفاع گیرند، چه ان بود که گویا شرف مجلس صحبت  
ایشان را دریافته‌اند و از ایشان سخن شنیده.



ذکر احوال و مقامات شریفه و کرامات و آثار عجیبه که از مبدأ تا منتها بریشان گذشته است - و اکثر من از تعد و تحصی است - اگر چه درین وقت قوی درخورست و پسندیده است، نه از نسمات ریاض احوال عجیبه ایشان شمه‌یی به مشام جان طالبان صادق برسد و دایها و جانها را از آن استرواحی باشد، و بر موجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة در ذکر آن امید و صواب و فضل رحمت الهی و نزول فیض نامتناهی باشد؛ اما درین وقت برین مقدار اقتصار افتاد.

و خود سخنان این طایفه که از ذوق و حال است نه از حفظ و قال، بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته‌اند فقده الله الاکبر و برهانه الاظهر است و یقینی که اهل بصیرت را از تأمل در سخنان این طایفه بحاصل آید اقوی و اعلی بود از یقینی که از مشاهده خوارق عادات باشد، و ازینجا گفته‌اند:

(بیت)

موجب ایمان نباشد معجزات بسوی جنسیت کند جذب صفات  
 معجزات از بهر قهر دشمنست بوی جنسیت پسی دل بردنست  
 و چون سخنان این طایفه از تجلی کلام الهی بود، صفت آن سخن  
 را کماهی در بیان نتوان آورد. و یکی از کبرای می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ  
 الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ مُعَلِّمَ الْمَلِكِ وَأَدَارَ تَشْرِيفاً وَتَنْوِيهاً بِأَنْفَاسِهِ الْفَلَكِ. و با این  
 همه بعضی از مُنْكَرِان قرآن را «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» خواندند. يُعْبَلُ بِهِ

\* «اذ تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»: سورة النجم (۶۸) / ۱۵.

کثیراً و یهدی به کثیراً\*

پس سخنان این طایفه کنیلِ مضرِ ماءٌ للمخبوبین و بلاءٌ علی  
المخبوبین است.

(شعر)

هر کس افسانه بخواند افسانه است      وانکه دیدش نقد خود مردانه است  
آب نیل است و به قبطی خون نمود      قوم موسی را نه خون بد آب بود  
دشمن این حرف این دم در نظر      شد ممثل سرنگون اندر سفر  
گر تو مرد راز جویی راز جوی      جان فشان و خون گری و باز جوی  
بقدر تصفیة دل از علایق و عوایق و شواغل و بر مقدار تأمل بسیار در  
سخنان ایشان، فهم معانی ظاهره، تخم معانی حقیقیه گردد و جمال حقیقت  
فهم روی نماید؛ با آنکه سخن این طایفه که از عالم علم و رایت و عیان است  
نه از علم در است و بیان، از طوری است که هر چند از آن طور به لسان علم  
و عبارت یا به لسان ذوق و اشارت سخن گفتند، بحقیقت شرح او با کسی  
که بدان نرسیده است نتوانستند. مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ أَ وَ مَا زَادَ بَيَانُهُمْ  
غَيْرَ سِتْرِهِ فَإِنَّ الْأَعْرَابَ عَنْهُ لَغَيْرِ ذَائِقِيهِ سِتْرٌ وَالْإِظْهَارَ لَغَيْرِ وَاجِدِهِ إِخْفَاءٌ.  
و مقصود گویندگان جز تنبیهی و تشویقی بیش نبود، زیرا که این

نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و همت ایشان را قوی گرداند. و اگر  
کسی را در سرپنداری بود درهم شکنند تا فضل دیگران و افلاس خود

\* سوره البقره (۲) ۲۶۱

† سوره الانعام (۶) ۹۱

بینند . سخن بعضی از مشایخ است : لَا تَزِنُ الْخَلْقَ بِمِيزَانِكَ وَ زِنُ نَفْسَكَ بِمِيزَانِ الصِّدِّيقِينَ لِتَعْلَمَ فَضْلَهُمْ وَإِنْفَاسَكَ .

شیخ شهید مجدالدین بغدادی - قدس الله روحه - دعا می کرد و

می فرمود: الهی کار تو بعلت نیست، مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان؛ که قسمی دیگر طاقت ندارم.

(شعر)

گر نیم مرغان ره را هیچ کس      ذکر ایشان کرده ام . اینم نه بس؟  
گر نیم زیشان، ازیشان گفته ام      خوش دام کاین قصه از جان گفته ام

و شیخ امام عارف ربانی ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی را پرسیدند که چون این طایفه روی در نقاب آرند چه کنیم تا سلامت مانیم؟ فرمود: هر روز از سخن ایشان بخوانید .

ویکی از صدیقان می فرماید : کسی باید که سخن او گوید تا من شنوم، یا من گویم و او می شنود. اگر در جنت گفت و گوی او نخواهد بود مرا با جنت چه کار . افتباس جذوات مواجید از انفاس طیبه ایشان توان کرد. وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا \*

(شعر)

گر ندارم از شکر جز نام بهر      این بسی بهتر که اندکام زهر  
آخرم زان کاروان گردی رسد      قسم من زان رفتگان دردی رسد

نطقها نسبت به تو قشربست لیک      پیش دیگر فهمها مغزست نیک  
 آسمان نسبت به عرش آمد فرود      ورنه بس عالیست پیش خاک تود  
 و این کلمات قدسیه اگر چه فصیره المبانی است کثیره المعانی است.

والقلیل يدل علی الكثير والجرعة تنبی عن البحر الغزیر.

وقدوة الکبار شیخ بزرگوار شیخ ابو عبدالرحمن سلمی نيسابوری  
 - قدس الله سره - که مصنف حقایق التفسیر و صاحب کتاب طبقات مشایخ اند  
 - قدس الله ارواحهم - در کتاب طبقات ازهر یک از آن کبار مقدار بیست سخن  
 کمابیش ایراد فرموده اند و همان مقدار را در نظر اولو الابصار و اهل  
 بینش و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم و حال آن بزرگ گردانیده و  
 در آن چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس سیر و سلوک  
 بر آن است کرده و لنافیه أسوة حسنة فی تقلیل الکلام مع الدلالة علی المرام.  
 و حاصل آنکه:

(بیت)

در نیابد حال پخته هیچ خام      پس سخن کوتاه باید والسلام  
 و اگر این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج به اندک  
 شرحی افتد، اولی آن بود که آن شرح به استعانت و استمداد از  
 کلمات مشایخ و انفاس نفیسه اهل الله باشد. فان کلام المشایخ یفسر بعضه  
 بعضاً. و در میان دو سخن شرح و مشروح دایره بی در خط کشیده شود تا  
 فصلی باشد منبئی از وصل. زیرا:

## (بیت)

جمله معشوقست و عاشق پرده‌ی زنده معشوقست و عاشق مرده‌ی  
 و این ضعیف در خود نمی‌دید که برین معنی اقدام نماید، اما به  
 حکم اشارت شریفه قدوة اهل الله صفة اصحاب الانتباه سیدار باب الطریقه  
 موضح رموز اهل الحقیقه اسوة طلاب الیقین خدمت خواجه علاء الحق  
 والدین محمد بن محمد البخاری المشتهر بـ «عطار» - اطال الله مدة حیاته  
 و افاض علی المسترشدین انوار بر کانه - درین فرصت در املاء این مجموع  
 شروع افتاد. اگر مدد همت و نظر قبول ایشان باشد، زیادت گردد.

## (بیت)

این سخن را چون تو مبدأ بوده‌ی گر فزون گردد تو اش افزوده‌ی  
 دیده غیبت چو غیب است اوستاد کم مبادا در جهان این دید و داد  
 شرح تو حیف است با اهل جهان همچو راز عشق نباید در نهان  
 لیک گفتم وصف تو تا ره برند پیش از آن کز فوت آن حسرت خوردند  
 باشد که درین کلمات گفتن و نوشتن وجود این ضعیف در میان نباشد  
 و این جمع و تألیف به برکت دعوات صالحه صاحب نظران سبب مزید  
 درجات قربت گردد. و به - سبحانه - الحول والقوة.

## فمن تلك الكلمات القدسيه

[سلسله نقشبندی]

مسلمانی و انقیاد احکام و رعایت تقوی و عمل به عزیمت و دور بودن از رخصتها، بقدر قوت، همه نور و صفا و رحمت است و واسطه وصول به درجات ولایت است. به منازل و مقامات شریفه، اولیاء الله از پرورش این صفات می رسند.



آنچه حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - درین کلمات فرموده اند اشارت به آن نفسی است که ایشان را از حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی - قدس الله روحه - رسیده است در مشاهده و واقعه که حضرت خواجه ما را - قدس الله روحه - واقع بوده است در مبادی جذبات و غلبات احوال ایشان. و این واقعه در آن شب بوده است که به سه مزار از مزارات متبرکه رسیدند در آن سیر و جذبیه. اول مزار متبرکه که در نواحی بخارا است و منسوب است به خواجه محمد بن الواسع - رحمه الله - که از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ما وراء النهر به نقل صحیح

ثابت شده است. و امر حضرت خواجه بزرگ مر حضرت خواجه ما را در آن واقعه این بوده است که قدم در عزیمت زنی و از رخصتها دور باشی و متابعت سنتها کنی و از بدعتها اجتناب نمایی. و دیگر سخنان فرموده اند که به مبدأ سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد.

و حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امرها و وصیتهای عملی می کرده اند و به عنایت حق - سبحانه و تعالی - نتیجه عمل به هر وصیتی را در خود مطالعه می نموده اند. و بر موجب آنکه در آن واقعه مأمور بودند به عمل به عزیمت، به ذکر علانیه عمل نکردند، بواسطه عمل به آن وصیتهای ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نمودند.

و شرح قصه آن واقعه و سایر احوال عجیبه و کرامات غریبه ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از اعزّه اصحاب و خلص احباب - متعنا الله بلفائهم و ایدهم و آواهم - به جمع و تألیف آن قصدی نموده اند. ان شاء الله - عزوجل - علی اکمل الوجوه و اجملها تمام گردد؛ و به ذکر و نشر آن مقامات، گوشها و زبانهای محبان و مخلصان منور و معطر شود. و حضرت خواجه ما را - قدس الله روحه - در طریقت نظر قبول به فرزندگی از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابای سماسی است، که ایشان از خلفای حضرت عزیزان خواجه علی رامتینی اند، و ایشان از خلفای حضرت خواجه محسود انجیر افندی، و ایشان از خلفای حضرت خواجه عارف ریوگری، و ایشان از خلفای حضرت خواجه عبدالخالق

غجدوانی قدس الله ارواحهم. و نسبت ارادت و صحبت و تعلم آداب سلوک و تلقین ذکر ایشان به خدمت امیر سید کلال است - رحمه الله - که از خلفای خواجه محمد بابای مذکورست.

اما نسبت تربیت حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - در سلوک بحقیقت از روحانیت حضرت خواجه بزرگی خواجه عبدالخالق غجدوانی است - قدس الله روحه - چنانکه شمه بی از آن در بیان آمد. و حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی از خلفای امام ربانی شیخ ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی اند. و خواجه یوسف همدانی را در تصوف انتساب به شیخ طریقت شیخ ابوعلی فارمدی طوسی است، که از کبار مشایخ خراسانند، و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است.

و شیخ ابوعلی فارمدی را در تصوف انتساب به دو طرفست: یکی به شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی است که نسبت سلسله مشایخ ایشان به سه واسطه - شیخ ابوعثمان مغربی و شیخ ابوعلی کاتب و شیخ ابوعلی رودباری - به سید الطایفه شیخ جنید بغدادی می پیوندد. و دیگر نسبت شیخ ابوعلی فارمدی در تصوف به شیخ بزرگوار شیخ ابوالحسن خرقانی است که پیشوای مشایخ و قطب زمان خویش بوده اند.

و چون در آن عهدهای گذشته صاحب دولتان حقیقی که کاملان راه و سالکان طریق انبیا هاند بسیار می بوده اند، و در دوره های اخیر کمتر - بل اعز من الکبریت الاحمر - گشته اند، لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از آن در صحبت و متابعت یکی از کبرای دین و مقتدایان اهل



یقین مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت بواسطه تسلیم تصرفات آن مقتدا بکلی بیرون آمده بودی، از بسی کاملان مکمل دیگر نظر تربیت و قبول یافتندی، و به شرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی، و انوار علوم و معارف و احوال از ایشان اقتباس کردندی؛ و نسبت انتساب ایشان در تصوف و علم باطن متعدد و متضاعف شدی.

و شیخ شهید شیخ مجدالدین بغدادی - قدس الله روحه - اشارت به این معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر، آن اسناد عالی تر، زیرا که مشایخ که مقتبسان انوار حقیقت اند از مشکوة نبوت، هر چند انوار بواطن ایشان را اجتماع بیشتر، راه بر طالب بواسطه آن روشن تر، که نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء\* است.

و ازینجاست که همه مشایخ را اتفاق است که معروف کرخی را - قدس الله روحه - که سلسله اکثر مشایخ بدو می پیوندد انتساب در علم باطن به دو طرفست: یکی به داود طیبی است - قدس الله روحه - که او را نسبت درین معنی به حبیب عجمی است، و او را به حسن بصری است، و حسن بصری را - رضی الله عنه - به امیر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - و ایشان را به حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم. و دیگر معروف کرخی را انتساب در علم باطن به امام علی بن موسی الرضا است رضی الله عنهما. و ایشان را به پدر خود موسی الکاظم. و ایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه. و طریق ایشان طریق ائمه اهل بیت است اباعن جد

رضوان الله عليهم اجمعین - چنانکه مشهورست. و سلسله ائمه اهل بیت را - رضی الله عنهم - در علم ظاهر و علم باطن علماء و کبرای امت - رضی الله عنهم - بیانا لغزتها و نفاستها و تعظیماً لشأنها «سلسله الذهب» نامند.

و شیخ ابوالحسن خرقانی را انتساب در تصوف به سلطان العارفين شیخ ابویزید بسطامی است - قدس الله روحهما - و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزیدست. و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بمدتی است. و شیخ ابویزید را انتساب در تصوف به امام جعفر صادق است رضی الله عنه. و تربیت ایشان هم از روحانیت امام جعفرست. و به نقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید بعد از وفات امام جعفرست.

و امام جعفر را انتساب در علم باطن به دو طرفست: یکی به پدر خود امام محمد باقرست رضی الله عنه، و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین است رضی الله عنهم. و امام زین العابدین را به پدر خود سید الشهداء الحسین بن علی است رضی الله عنهم. و سید الشهداء حسین بن علی را به پدر خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است کرم الله وجهه. و امیر المؤمنین علی را به حضرت رسالت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین. و دیگر امام جعفر را انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق است رضی الله عنهم.

و قاسم بن محمد از کبار تابعین است و از فقهای سبعه که در میان

تابعین مشهورند و آراسته به علم ظاهر و باطن. و قاسم را - رضی الله عنه -  
 انتساب در علم باطن به سلمان فارسی است رضی الله عنه. و سلمان فارسی  
 را - رضی الله عنه - با وجود دریافتن شرف صحبت رسول - صلی الله علیه  
 وسلم - و تشریف «سلمان منا اهل البیت» انتساب در علم باطن به امیر -  
 المؤمنین ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - نیز بود بعد از انتساب به حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم.

و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المؤمنین علی - کرم الله  
 وجهه - بعد از حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم - از آن خلفای  
 رسول - علیه الصلوة والسلام - که بر امیر المؤمنین علی مقدم بودند هم  
 به نسبت باطن تربیت یافته اند.

و شیخ الطریقہ شیخ ابوطالب مکی - قدس الله روحه - در کتاب  
 قوت القلوب فرموده است که قطب الزمان در هر عصری الی یوم القیامه در  
 مرتبه و مقام نایب مناب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه. و آن سه  
 دیگر از او تاد که فروتر از قطب اند در هر زمانی نایب مناب آن سه  
 خلیفه دیگرند: امیر المؤمنین عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین.  
 و بر مثل یقین و صفت و حالت ایشان اند. و آن شش دیگر ازین صدیقان  
 که صفت ایشان اینست که بهم تقوم الارض و بهم یدفع البلاء عن اهل الارض  
 و بهم یرزقون و بهم یمطرون، در هر زمانی نایب مناب شش دیگرند از  
 عشرة مبشره رضوان الله علیهم اجمعین.

و حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم - در اواخر حیات خطبه

فرمودند و در آن خطبه چنین گفتند: **أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - اتَّخَذَ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا أَحَدًا خَلِيلًا لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا.** و در حدیثی دیگر فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَمُوسَى نَجِيًّا وَاتَّخَذَنِي حَبِيبًا، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي لَأُوْتِرَنَّ حَبِيبِي عَلَى خَلِيلِي وَنَجِيِّي.** مضمون این دو حدیث آن است که اهل بصیرت و ارباب تحقیق گفته‌اند: «خلت» عبارت است از دو مقام: یکی نهایت مرتبه محبی، و این معنی مرادست در حدیث دوم؛ و دیگر نهایت درجات و مراتب محبوبی، و مراد این معنی است در حدیث اول. و هیچ کس را با حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم - درین مرتبه شرکت نیست. و لفظ «مقام محمود» مشعر به این نهایت و به این درجه کمال است.

و آنکه فرمود: «اگر کسی را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابوبکر را بودی» دلیل است بر آنکه ابوبکر - رضی الله عنه - بحسب ولایت و علم باطن که علم بالله است اکمل و افضل و اعظم و اعلم اولیای امت است، بل که اکمل همه صدیقان است بعد از پیغامبران؛ و صدیق اکبر است. و کبرای اهل بصیرت را - قدس الله ارواحهم - برین معنی اجماع است. و این معنی بکلی دفع خیال کسانی می کند که برخلاف این اعتقاد دارند، و افضلیت او را تاویل کرده‌اند و به وجهی دیگر گفته.

و از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ما - قدس الله روحه نور ضریحه - درین محل، و از بیان سلسله متایخ ایشان - قدس الله ارواحهم - معلوم می گردد که ایشان را طریقه او بسیار بوده است. و بسیاری

از مشایخ ایشان که درین سلسله مذکورند «اویسی» بوده‌اند.  
 ومعنی اویسی آن است که حضرت شیخ طریقت شیخ عطار - قدس الله  
 روحه - گفته‌اند که قومی از اولیاء الله باشند که ایشان را مشایخ طریقت  
 و کبرای حقیقت «اویسیان» نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به پیری نبود،  
 زیرا که ایشان را حضرت نبوت - علیه السلام - در حجر عنایت خود پرورش  
 می‌دهد بی واسطهٔ غیر، چنانکه اویس را داد رضی الله عنه. و این عظیم  
 مقامی بود و بس عالی، تا که اینجا رسانند و این دولت روی به که نماید  
 ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم\* .

و بسیاری از مشایخ طریقت را در اول سلوک توجه به این مقام بوده  
 است؛ چنانکه شیخ بزرگوار ابوالقاسم گرگانی طوسی را - که سلسلهٔ مشایخ  
 حضرت ابوالجناب نجم الکبر - به ایشان می‌پیوندد، و از طبقهٔ شیخ  
 ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند - قدس الله ارواحهم - در  
 ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی: اویس اویس.

و در طریق سلوک، ارواح مقدسه و سایطانند در وصول فیض ربانی  
 و تجلیات رحمانی، اما در طریق جذب که طریق وجه خاص است هیچ  
 واسطه در میان نبود. و مقصود از ذکر «لا اله الا الله» توجه بوجه خاص  
 است که ضروری همه موجودات است، و التجا و اعتصام به سفت قیومی  
 است چنانکه شیخ فریدالدین عطار می‌فرماید:

(شعر)

پادشاه‌ها دل به خون آغشته‌ایم  
 پای تا سر چون فلک سر گشته‌ایم  
 گفته‌ای من باشم‌ایم روز و شب  
 يك نفس فارغ مباشید از طلب  
 چون که با لطف چنین همسایه‌ایم  
 لطف تو خوردشید و ما چون سایه‌ایم  
 چه بود ای جان بخش بی‌سرمایگان  
 گر نگهداری حق همسایگان  
 رهبرم شو زانکه گمراه آمدم  
 دولت‌م ده گر چه بیگناه آمدم  
 هر که در کوی تو دولتیار شد  
 در تو گم گشت وز خود بیزار شد  
 مبتلای خویش و حیران توام  
 گر بدم ورنیک هم زان توام  
 نیستم نومید و هستم بی‌فرار  
 بوکه در گیرد یکی از صد هزار

## و منها

[جلال و جمال]

چون سالك را به هر دو صفت جمال و جلال پرورش دهند، جلال او را جمال بود و جمال او را جلال باشد. در استیلاي خوف، رجا بود و در غلبه رجا، خوف باشد. و در عين آن زمان كه مظهر صفات جلال گردد به صفت جمال تواند توجه نمود.

آن نظر سلطان العارفين ابو يزيد بسطامي - قدس الله سره - بر مرید ابوتراب نسفی نظر جلال بود به نسبت تجلی ذات. و آن مرید به صفت جمال پرورش یافته بود. و اگر به هر دو صفت پرورش یافته بودی، او را قوت کشیدن آن نظر سلطان العارفين بودی، و وجود بشریت او متلاشی نگشتی.

وقتی با محمد زاهد که درویشی صادق بود، در صحرائی بودیم به کاری بیرون آمده، و تیشه‌ها باما بود. حالتی پدید آمد، تیشه‌ها را گذاشتیم و روی در آن بیابان آوردیم. باهمدیگر از هر نوع سخن می‌گفتیم. تا سخن بدانجا رسید که سخن در عبودیت و فدا می‌رفت. او

گفت: فدا تاچه بغایت باشد؟ گفتم: تاغایتی که اگر درویش را گویند ترا می باید مردن، فی الحال میرد.

و درین زمان گفتن صفتی درمن پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم: «بمیر». در حال محمد زاهد بیفتاد و روح از بدن وی بکلی مفارقت کرد. ومدتی برین صفت بگذشت. تن او بعد مفارقت روح بیفتاده بود، و پشت بر زمین و روی در آسمان و پهای سوی قبله از چاشت تا نیمروز.

و آنروز بغایت هوا گرم بود و آفتاب در برج میزان بود. از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم. در نزدیک آنجا سایه‌یی بود، زمانی در آن سایه در آن حیرت نشستم. و باز از آنجا نزد وی آمدم. و در وی نگاه کردم، رنگ روی او از تأثیر گرمی هوا به سیاهی می زد. حیرت من زیادت شد. ناگاه در آن حیرت الهامی به دل من رسید که بگوی: محمد! زنده شو. سه بار این کلمه را گفتم. اثر حیات درو ظاهر شدن گرفت، و در اعضاء وی حرکتی پیدا آمد، و در همان ساعت زنده شد، و به حال اصلی باز آمد.

و به خدمت امیر سید کلال رفتم و این قصه را با ایشان عرض می کردم. چون در اثنای قصه گفتم که روح از بدن او مفارقت کرد، و من متحیر شدم؛ امیر فرمودند: ای فرزند چرا در آن حالت حیرت نگفتی زنده شو؟! گفتم: الهامی رسید تا چنین گفتم، و او به حال خود آمد.





اهل تحقیق گفته‌اند: پرورش بهر دو صفت جلال و جمال سالک را وقتی بود که به حقیقت محبت ذاتی رسد. و یکی از علامات رسیدن به حقیقت محبت ذاتی سالک را آن بود که جهات صفات متقابلۀ محبوب همچون اعزاز و اذلال و ضر و نفع نزدیک سالک یکسان بود.

و نیز اهل تحقیق گفته‌اند: *يُعْطِي الْحَقُّ - سُبْحَانَهُ - الْمَحْبُوتَ مِنْ أَوْلِيَاءِ دِينِي الدُّنْيَا أَوْ مَا يُعْطِي أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الآخِرَةِ. وَهُوَ قَوْلُهُ «كُنْ فَيَكُونُ» وَتِلْكَ الْكَلِمَةُ صُورَةُ الْإِرَادَةِ الْكَلْبِيَّةِ.*

و در صفت این مقام است آنچه گفته‌اند:

(بیت)

چون چنین خواهی خدا خواهد چنین

می‌دهد حق آرزوی متفین

کان لله بوده‌یسی در ما مضی

تا که کان الله پیش آمد جزا

اما کمال معرفت و کمال ادب اقتضای آن کند که آن ولی محبوب

ارادت خود را تابع ارادت حق گرداند، و ارادت حق را تابع ارادت خود

نسازد؛ و بشناسد که آن حضرت تبعیت را شاید و اگر این صفت از وی

ظهور کند بی اختیار وی باشد.

(بیت)

چون ولی را هست قدرت ازاله تیر جسته باز گرداند ز راه

و نیز گفته‌اند: اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت، عیسوی -

المشهد باشند؛ یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطه روحانیت عیسی باشد علیه السلام.

سلطان العارفین ابویزید بسطامی - قدس الله روحه - مورچه بی در قدم مبارك او سپرده شد. از کشته شدن آن مورچه متالم و متأثر گشت. الهامی به دل او رسید که: در آن مورچه دردم. دردمید مورچه زنده شد. در آن حالت شیخ ابویزید عیسوی المشهد بود.

و نیز گفته اند: کاملان اولیای انصیبی نام است از نور حیات حقیقیه، که صفت ذاتیه فطرت سلیمه انسانی است؛ ایشانند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت کسه تغییر کننده آن فطرت است خلاص یافته اند. و چون ایشان از نور حیات حقیقی بهره تمام دارند، به آن نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و زیات و اعمال و احوال مخفیة خلق مطلع می شوند به طریق فراست. و از مطالعه هیات و اوضاع بدنیه آن معانی مخفی را ادراک می کنند. و دیگر هم به آن نور حیات حقیقیه - که نور الهی است - دلهای طالبان مستعد را زنده می گردانند. و آن زنده گردانیدن به حیات حقیقیه شریف ترست از زنده گردانیدن به حیات حسیه. اما زنده گردانیدن به حیات حسیه و مظهر احیای حسی شدن کمترست و وقوع وی در میان اولیاء الله، و عظیم ترست در نفوس خلق بدان التفات نمودن.

## و منہا

[قرب و بعد]

همه دور افتادگیهای خلق از آن است که خود را دور می اندازند و باختیار بار بر خود زیادت می کنند، و اگر نه قصور در فیض الهی نیست. خدمت امیر سید کلال تمثیل می نمودند و می فرمودند: تا نم تعلقات دور نشود، کوزه وجود شایسته آن نگر ددکه او را در خمدان تصرف در آرند. و باز چون کوزه ها را در خمدان در آورند، بعضی از خمدان درست بیرون می آید بعضی شکسته؛ و این به نسبت ظهور ارادت ازلی است، با این همه آن را که شکسته بیرون آمده است، فی الجمله هم امیدی هست که دیگر باره او را آرد سازند و باگلی دیگر یار کنند و بار دیگر به خمدان برند، تا باشد که این بار درست بیرون آید.

و فرمودند: امیر در آخر حیات سه شبانروز روی به قبله متوجه نشسته بودند و باکس سخن نمی گفتند. بعد از آن بسخن باز آمدند و شکر گفتند و فرمودند: متصود ازین توجه آن بود که شناخته شود که این در را به قبول باز می کنند یا به رد.

اولیاء الله را بحکم آیت لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة \*  
 هم در دنیا در وقت رفتن از حق - سبحانه و تعالی - بشارت می بود بقبول  
 و غفران .

و دیگر آنچه فرمودند. دهمه دور افتادگیها ... الی آخره، بنا بر آن  
 است که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتر می گردد،  
 وجود بشریت بیشتر نفی می شود؛ و از آن نفی، قربت بنده به حق - سبحانه  
 و تعالی - زیادت می گردد، زیرا که گفته اند:

(بیت)

قرب حق دوری تست از بود خویش بی زیان خود نیابی سود خویش  
 و به مقدار نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت در تدبیر  
 و تقدیر او بیشتر می شود، و به مقام رضا و سعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه †  
 نزدیکتر می گردد، و ه. م. واره بنده بواسطه ترك اختیارها و خواستهای  
 گوناگون طبیعی و محو کردن آن صفات و هیات بشریت از خود، در درجات  
 قربت ترقی می نماید؛ تا چون به درجه اعلائی بی اختیاری برسد که او را  
 بحقیقت هیچ خواستی نماند. آنگاه از حنیض بشریت به ذروه عبودیت  
 تواند ترقی نمود، و شایسته آن تواند گشت که به تصرفات جذبات الوهیت  
 او را به مرتبه الفناء فی الله و البقاء به رسانند، که اول درجات ولایت  
 خاصه است و منتهای سیر الی الله است و مبداء سیر فی الله است.

\* سورة یونس (۱۵) / ۶۴ .

† سورة المائدة (۵) / ۱۲۲ .

و عجایب این طور را نهایت نیست و سلوک که سیر الی الله است، غالباً به حکم سنت الهی شرط این جذبه است که در سیر فی الله است، نه آنکه علی القطع هر که طلب کند بیابد، یا هر که سلوک کند به مقصد برسد.

(بیت)

نه هر صدف که فروخورد قطره باران  
درون سیند او گشت جای دردانه  
صدف بیاید و باران و بحر و چندین سال  
هنوز نیست مقرر که می شود یا نه

خَلِيلِي قَطَاعُ الْفِيَا فِي إِلَى الْجَمِي  
كَثِيرٌ وَ أَمَا الْوَاوِلُونَ قَلِيلٌ

غواصان را اگر چه بیمی نبود  
در هر صدفی در یتیمی نبود  
در عمر بنادر آنچنانی افتد  
وین دولت هر سیه گلیمی نبود

و این سیر فی الله را مقام وصول خوانند، در سیر الی الله، سیر عاشق است به معشوق؛ و در سیر فی الله، سیر معشوقش در عاشق. و این سعادت بعد از فنای صفات بشریت و بی اختیاری حقیقی میسر گردد؛ چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی و خواستی جز از باشد و این بی اختیاری حقیقی بواسطه بی اختیاری در تسلیم ولایت شیخ بود. تسلیم ارادت شیخ

فردبان تسلیم احکام قضا و قدرست. چون اینجا از عهده تسلیم بیرون آید، آنجا تسلیم تواند بود. چون از عهده تسلیم در تصرف ولایت شیخ بیرون آید، تنق عزت از پیش جمال حقیقت بگشایند و قاصد به مقصود و مرید به مراد رسد.

## و منها

[صفات]

اثر توجه به روحانیت اویس قرنی - رضی الله عنه - انقطاع تام و نجر دکلی از علائق ظاهری و باطنی بود. و هر گاه توجه به روحانیت قدوسه الاولیاء خواجه محمد علی حکیم ترمذی - قدس الله روحه - نموده شدی، اثر آن توجه ظهور بی صفتی محض بودی، و هر چند در آن توجه سیر افتادی هیچ اثری و گردی و صفتی مطالعه نمی افتاد.

چون وجود روحانیت در انوار حقیقیه بی نهایت محو شود، هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایه ادراک است از خویشتن بجوید، جز بی صفتی و بی نهایتی چیزی دیگر نبیند.



این سخنان را وقتی می فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت می کردند و توجهات خود را به ارواح طیبه مشایخ کبار - رضی الله عنهم - و ظهور اثر هر توجهی در بیان می آورده اند.

گفته اند: اولیاء الله مختلف اند: بعضی بی صفت اند بی نشان، و بعضی

بصفت اند، و بعضی از ایشان از صفات نشانمند گذشته‌اند. مثلاً گویند: ایشان اهل معرفت‌اند، یا اهل معاملات‌اند، یا اهل محبت‌اند، یا اهل توحیدند. و کمال حال و نهایت درجات اولیا را در بی‌صفتی و بی‌نشانی گفته‌اند. بی‌صفتی اشارت به کشف ذاتی است، که مقامی بس بلندست و درجه بی‌بس شریف است، و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاصرست.

(شعر)

برتر از علم است و بیرون از عیان	دانش اندر هستی خود بی‌نشان
ز و نشان جز بی‌نشانی کس نیافت	چاره‌ی جز جان‌فشانی کس نیافت
گر عیان جویی نهان آنکه بود	ورنهان جویی عیان آنکه بود
و ربهم جویی چو بیچون است او	آن زمان از هر دو بیرون است او
صد هزاران طور از جان برترست	هر چه خواهم گفت او زان برتر است
عجز از آن همراه شد با معرفت	که نه در شرح آید و نی در صفت
و کمال این مرتبه بی‌صفتی حضرت سید المرسلین راست - صلی الله علیه وسلم - و همه انبیا و اولیا - علی حسب مراتبهم - خوشه چینان خرمن سعادت اویند، و به استمداد از باطن مقدس او در درجات آن مرتبه ترقی می‌نمایند؛ و مقام محمود که مخصوص به حضرت اوست اشارت به کمال این مرتبه است.	

و از خواص مرتبه بی‌صفتی آن است که صاحب این مرتبه از اهل تمکین بود، و از صحبت قلب به صحبت مقلب قلب پیوسته باشد، و به جمیع صفات و اخلاق الهی متصف و متخلق باشد و متصرف بر احوال باطنی.



و بنابراین او را ابوالوقت گویند، و از صفتی به صفتی باختیار خود تواند انتقال نمودن، و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی شده باشد و از آن معنی گفته‌اند:

(شعر)

صوفی ابن الوقت باشد در مثال      لیک صافی فارغست از وقت و حال  
حاله موقوف عزم و رای او      بسته بر رای جهان آرای او



## و منها

[ذکر]

حدیث «اجتمعوا وضوءکم جمع الله شملکم» اشارت است به آنکه وضوی باطن را با وضوی ظاهر جمع کنید، تا استقامت باطن بحاصل آید. و استقامت باطن آن است که در جنب کلمه توحید همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد؛ و نفی این همه تعلقات استقامت احوال است. و دلیل بر استقامت احوال، استقامت افعال است، که امثال امر و نهی، خداوندی است و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره. و جز به استقامت افعال استقامت احوال معلوم نمی گردد.

رونده راه را هر آینه روش و کوشش می باید تا کار او بجایی رسد. «روش» یعنی رعایت ادب با اهل الله. «کوشش» یعنی سعی نمودن در کارهای حق - سبحانه و تعالی - و عمل کردن به آنچه او را معلوم شده است. هر چه می گوئیم از لوازم است که به آن عمل کنیم لَمْ تَقُولُونَ مَالاً تَفْعَلُونَ\* کاری مشکل است.

فاذکرونی ازکرکم\*، ذکر حق - سبحانه و تعالی - توفیق یاد کردن است بر آن مراتبی که ذکر راست. و هر چه دیده شد و دانسته شده همه غیر است و حجاب. به حقیقت کلمه «لا» آن را نفی باید کردن.

و نفی خواطر که شرط اعظم سلوک است، بی تصرف عدم در وجود سالک - که آن تصرف عدم، اثر و نتیجه جذبه الهی است - بکمال میسر نگردد. و وقوف قلبی برای آن است که تا اثر آن جذبه مطالعه کرده شود، و آن اثر در دل قرار گیرد. و رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه است.

و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود، دلیل باشد بر بی حاصلی آن عمل و اثر آن ذکر آن بود که: در زمان نفی، وجود بشریت منفی شود؛ و در زمان اثبات، اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد.

آنکه فرموده است خداوند - جل ذکره - در کلام مجید: ما عندکم ینفذ و ما عند الله باقی<sup>†</sup>، در معنی این آیت چنان باید دانستن که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجود می آید، وقتی «عند الله» می گردد که در محل قبول حضرت او - جل ذکره - افتد؛ و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت است در آن عمل، و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبه الهی است.

\* سورة البقره (۲) / ۱۵۲

† سورة النحل (۱۶) / ۹۶

بدان - وفقك الله - که در تتمه بعضی ازین فواید که اهل بصیرت - روح الله ارواحهم - گفته اند، مقصود و سر همه عبادات ذکر خداوند است عزوجل . و به سعادت عظمی کسی رسد، که ازین عالم برود و انس و محبت حق - تعالی - بر وی غالب بود؛ و غلبه انس و محبت او جز به دوام ذکر او - عزوجل - نبود.

اصل مسلمانی کلمه لا اله الا الله است. و وی عین ذکر است. و همه عبادات دیگر تأکید این ذکر است. روح نماز، تازہ کردن ذکر حق - سبحانه و تعالی - است بر دل بر سبیل هیبت و تعظیم. و مقصود از روزه کسر شهوات است، تا چون دل از مزاحمت شهوات خلاص یابد صافی گردد و قرارگاه ذکر شود. و مقصود از حج ذکر خداوند خانه است و نهیج شوق به لقای وی. و ترك دنیا و شهوات و معاصی برای فراغت ذکر است.

پس مقصود از امر و نهی، ذکر است. و حقیقت ذکر آن بود که از همه گسسته شود، و از محبت حضرت الوهیت به هیچ چیزی دیگر التفات ننماید. و او را هیچ معبودی نماند که طاعت وی دارد، جز حق تعالی. و هوی معبود وی نبود.

و علامت حقیقت ذکر آن بود که در وقت امر و نهی، فرمان خداوند را - عزوجل - فراموش نکند و امثال فرمان بجای آرد. و اگر نه نشان آن بود که ذکر او حدیث نفس بیش نبوده است.

پس باید که اساس مواظبت بر ذکر، بر توبه نصوح باشد از جمله معاصی ظاهری و باطنی به نسبت خلق و به نسبت حق سبحانه و تعالی. که ذکر

را با وجود مخالفت مذکور، اثر حقیقی نبود.

و دیگر از شرایط ذکر آن است که در طلب صادق بود، و درد طلب و داعیه سلوک راه او را حاصل باشد؛ تا از هر چه او را از سلوک راه مانع آید و مشغول گرداند، از آن مستوحش گردد و نفور شود، و از وجود خود نیز گریزان باشد تا از همه تواند روی گردانیدن، و مستغرق ذکر حق - سبحانه و تعالی - تواند گشت.

(رباعی)

سپر آمده بی زخویشتن می باید      بر خاسته بی زجان و تن می باید  
در هر گامی هزار بند افزونست      زین گرم روی بندشکن می باید  
شیخ عطار - قدس الله روحه - فرماید:

(بیت)

یاد او مغز همه سرمایه هاست      ذکر او ارواح را پیرایه هاست  
توزننگ خویش نندیشی دمی      بر نهور نام او کوی می همی  
و فایده کلی از ذکر آنگاه حاصل شود، که از شیخی کامل صاحب تصرف، تلقین گرفته باشد. تا از آن نخم ذکر حقیقی که در زمین مستعد دل طالب، به تلقین و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد، طالب را ثمره ولایت بکمال حاصل آید. نورانیت کلمه به قدر نورانیت دل است، و نورانیت دل به قدر زوال هوی است. و شیخ کامل راهوای متبع نبود، و دل او را نورانیت تمام بود.

و اول راه آن بود که صفات مذمومه را از باطن خویش به قدر

وسع دفع کند، تا چون زمین دل از خار و خاشاک طبیعت خالی گردد، شایسته آن شود که تخم ذکر درو پاشیدن گیرد. و اگر به یک صفت ذمیمه بیش مبتلا نبود، جهد دفع آن نیز کند.

اگرچه اول در تصفیه دل باید کوشیدن، در مبدأ بکلی به تبدیل اخلاق نباید مشغول شدن؛ زیرا که چون توجه به شرط حاصل آید و بر مراقبه مداومت شود و تصفیه دل دست دهد، به امداد فیض حق - سبحانه و تعالی - چندانی تبدیل اخلاق نفس و تحصیل صفات دل میسر گردد که به عمرها به مجاهده دست ندهد. و چون این معنی به فیض فضل حق - سبحانه - بحاصل آید، به حد اعتدال و طریق صواب باشد؛ و هر چه او را از رفتن راه مشغول دارد از پیش برگردد، زیرا که نتوان رفت الا به دلی فارغ. و چون این همه کرد، مثل او چون کسی بود که طهارت کرد. اکنون او را به امام حاجت بود که به او اقتدا کند. و آن پیر راه و کامل صاحب تصرف است. زیرا که راه حق - سبحانه و تعالی - پوشیده است، و راه شیطان به راه حق - عز وجل - آمیخته. راه حق یکی است و راه باطل هزار. وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ\*

(بیت)

نیست ممکن در ره عشق ای پسر	راه بردن بی دلیل و زاهبر
رو بجو یار خدایی را تو زود	چون چنان کردی خدا یار تو بود
گر ز تنهایی تو نومیدی شوی	زیر ظل یار خورشیدی شوی

وانکه در خلوت نظر بردوختست      آخر آنرا هم زیار آموختست  
 خلوت از اغیار باید نی زیار      پوستین بهر دی آمدنی بهار  
 یار آینه است جانرا در حزن      در رخ آینه ای جان دم مزن  
 تا پوشد روی خود را از دمت      دم فرو خوردن بیاید هر دمت  
 در کلام مجید فرموده است: اتقوا الله و کونوا مع الصادقین\* .

(بیت)

گر نتوانی ز خود بریدن      در پهلوی پهلوان ما باش  
 وهم درین معنی گفته اند:  
 در پهلوی راستی نشین تا به درسی، در پهلوی چپش نیایی از  
 هر که بررسی.

و چون سعادت صحبت او دریافت، تصرف خود در باقی کند. و در  
 باطن او هیچ تصرفی نبود، کار خود جمله به او گذارد. و بداند که منفعت  
 او در خطای مقتدا بیش از آن است که در صواب او، اگر چه وجه آن  
 نداند.

حضرت خواجه ما - قدس الله سره - می فرمودند که یکی از  
 فواید مشورت با اهل دل و مردم عزیز آن است که اگر در آخر امر وجه  
 صواب در آن کار ظاهر شود وجود تو در میان نیست، و اگر خلاف صواب  
 ظاهر شود هم وجود تو در میان نیست.

و مشایخ طریقت - قدس الله ارواحهم ... از جمله اذکار ذکر «لا اله

الاله<sup>۱</sup> را اختیار کرده‌اند. و حدیث نبوی چنین واردست که: افضل الذکر  
لا اله الا الله.

و صورت این ذکر مرکب است از نفی و اثبات. و بحقیقت راه به  
حضرت عزت - سبحانه و تعالی - این کلمه تواند بود. حجب روندگان  
نتیجهٔ نسیان است. و حقیقت حجاب، انتعاش صور کونیه است در دل. و  
درین انتعاش، نفی حق و اثبات غیرست. و به حکم «المعالجة بالاضداد»  
در کلمه توحید نفی ماسوای حق، و اثبات حق - سبحانه و تعالی - است.  
و خلاص از شرك خفی جز به مداومت و ملازمت بر معنی این کلمه حاصل  
نیاید.

پس ذاکر باید که در طرف نفی، وجود جمیع محدثات را به نظر فنا  
و ناخواستن مطالعه می‌کند، و از معنی ذکر می‌اندیشد، و نفی خواطر دیگر  
می‌کند. و در طرف اثبات، وجود قدیم حضرت عزت را - جل ذکره - به  
نظر بقا و مقصودی و مطلوبی و محبوبی مشاهده می‌نماید. و در هر ذکر  
به اول و آخر حاضر می‌باشد. و هر چیز که دل را بدو پیوندی می‌بیند،  
به نفی، آن پیوند را باطل می‌کند؛ و به اثبات، محبت حق را قایم مقام آن  
محبت می‌گرداند؛ تا بتدریج دل از جملهٔ محبوبات و مألوفات فارغ شود،  
و هستی ذاکر در نور ذکر مضمحل گردد، و علایق و عوایق وجود بشریت  
ازو برخیزد.

و گفته‌اند: باز داشتن نفس در وقت ذکر، سبب ظسهور آثار لطف  
است، و مفید شرح صدر و اطمینان دل است، و یاری دهنده است در



نفی خواطر. وعادت کردن بازداشت نفس سبب وجدان حلاوت عظیمه است در ذکر و واسطه بسیاری از فواید دیگر.

و حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - در ذکر، بازداشتن نفس را لازم نمی‌شمردند؛ چنانکه رعایت عدد را لازم نمی‌شمردند. اما رعایت «وقوف قلبی» را مهم‌تر می‌داشتند و لازم می‌شمردند؛ زیرا که خلاصه آنچه مقسودست از ذکر، وقوف قلبی است.

و بواسطه مطالعه جمیع مکونات و محدثات به نظر فنا، و مشاهده وجود قدیم - سبحانه و تعالی - به نظر بقا، و ملازمت برین معنی، صورت حقیقت توحید در دل ذاکر قرار گیرد، و چشم بصیرت وی گشاده گردد؛ تا او را میان شرع و عقل و توحید هیچ تناقض نماند. و درین مقام، ذکر صفت لازم دل گردد. و بعد از آن به جایی رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی شود، و هیچ اندیشه غیر نماند. و ذاکر در ذکر، و ذکر در مذکور فانی گردد.

و چون بارگاه دل از زحمت آشیا خالی گردد، و به حکم لَا يَسْعَى أَرْضِي وَسَمَائِي وَلَكِنَّ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. الحدیث، جمال سلطان «إِلَّا اللَّهُ» تجلی نماید، بر حکم وعده «أَذْكُرْكُمْ» \* مَجْرَد از لباس حرف و صوت، خاصیت کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ † آشکارا شود؛ و ذکر روح باذاکری روح و وجود او در بحر نامتناهی «أَذْكُرْكُمْ» مُسْتَفْرَقٌ وَ مُسْتَهْلَكٌ گردد.

\* «فاذکرونی اذکرکم» سورة البقره (۲) / ۱۵۲

† سورة القصص (۲۸) / ۸۸

## (شعر)

ذکر گو ذکر تا ترا جان است      پاکی دل ز ذکر یزدان است  
 چون تو فانی شوی ز ذکر بذر      ذکر خفیه که گفته اند آن است

یاد کرد و باز گشت و ننگه داشت و یادداشت. مقصود از ذکر  
 لسانی و ذکر قلبی و ننگه داشت - که مراقبه خواطر است - یادداشت  
 است، که مشاهده است و فانی شدن. و ذکر خفیه است علی الحقیقه.  
 و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزله تعلم الف با است، تا ملکه  
 خوانایی او را به حاصل آید. و اگر معلم حاذق بود، و در طالب صادق  
 استعداد آن بیند، شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند، و به مرتبه  
 یادداشت رساند بی زحمت تعلم الف و با. اما اغلب طالبان آنند که ایشان  
 را بر «یادداشت» دلالت کردن پیش از ذکر لسانی و ذکر قلبی، بمنزله  
 آنست که یکی پروبال ندارد، او را تکلیف می کنند و می گویند: بر پر  
 و بر بام بر آ.

ما به پر می پریم سوی فلک      زانکه عرشی است اصل جوهر ما  
 ساکنان فلک بخور کنند      از صفات خوش معنبر ما  
 دلبر ما شدست دل بر ما      گل ما بی حدست و شکر ما  
 ما همیشه میان گلشکریم      زان دل ما قوی است در بر ما  
 زهره دارد حوادث طبعی      که بگردد به گرد لشکر ما  
 زده های هوا پذیرد روح      از دم عشق روح پرور ما

و گفته اند: حَقِيقَةُ الذِّكْرِ عِبَارَةٌ عَنْ تَجَلِّيهِ - سُبْحَانَهُ - لِذَاتِهِ بِذَاتِهِ

مِنْ حَيْثُ الْإِسْمِ الْمُتَكَلِّمِ إِظْهَاراً لِلصِّفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ وَوَضْعاً بِالنَّعْوَةِ الْجَمَالِيَّةِ  
وَالجَلَالِيَّةِ.

وذكر بی شرکِ خفی اکتون دست دهد. سِرِّ شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ\*  
اكتون آشکارا گردد.

(بیت)

تاز خود بشنودنه از من و تو لِمَنِ الْمُلْكُ وَاحِدِ الْقَهَّارِ  
روح در بدایت فطرت اگر چه حق را - سبحانه و تعالی - به  
یگانگی دانست، اما به یگانگی نشناخت. زیرا که شناخت از شهود  
خیزد، و شهود از وجود درست نیاید، که شهود ضد وجود است، چون وجود  
روح پدید آمد، عین وجود او دوگانگی ثابت کرد، و شرح این اطنابی  
دارد. مقصود آنست که اشارت شود به چیزی از معنی آنچه حضرت  
خواجه ما - قدس الله روحه - فرموده اند در معنی «اذکرکم»: «ذکر حق  
- سبحانه و تعالی - بنده را توفیق یابد کردست بر آن مراتبی که ذکر  
راست» یعنی: ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی.  
دل واسطه دو عالم جسمانی و روحانی است. و روح واسطه دو عالم  
دل و سر است.

و مرتبه سر نزد طایفه‌یی از اهل الله برتر از مرتبه روح و قلب  
است. و نزد طایفه‌یی برتر از مرتبه قلب و فروتر از مرتبه روح است.  
و بحقیقت سر عین روح و دل است. در نهایت مقام هریک، چون روح و

دل در نهایت مقام خود متجلی گردند به وصفی غریب، و آن صفت غریب سر باشد، به نسبت کسی که به آن نهایت روح و دل، که ذکر کرده شد، نرسیده است.

و خفی روحی است خاص حضرتی که خاصان حضرت را دهند - و ایدهم بروح منه\* - تا واسطه گردد میان عالم صفات خداوندی و میان سر، تا بواسطه او راه یابند به عالم صفات الوهیت. که: رستم را هم رخش رستم کشد. لا تحمل عطايا الملك الامطيا بالملك.

و ذکر در مرتبه خفی با حقیقت ذکر خفیه و سر آن که خلفای خانواده حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق - قدس الله ارواحهم - اشارت به آن فرموده اند، یکی است. زیرا تا وجود روحانیت باقی است و به مرتبه فنا نرسیده است، آن ذکر با حقیقت خفیه نیست. سخن کبرا که «لا یطلع علیه ملک فیکتبه و لانفس فتعجب به» اشارت به این است. و چون به حقیقت فنا برسد، اینجا بود که باطن او از نفی بایستد و جز اثبات نتواند، و ذکر او «الله الله» شود. و اینجا به حقیقت کلمه و سر برسد. و حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - در بیان این معنی بسیار فرمودندی: حقیقة الذکر الخروج عن میدان الغفلة الى فضاء المشاهدة. و مشاهده در تجلی ذات بود، و مکاشفه در تجلی صفات، و محاضره در تجلی افعال.

و مقصود از ذکر لسان توجه کلی است. به جمیع قرای روحانی و

جسمانی، تا نفی خواطر شود به این توجه کلی؛ و از مداومت برین ذکر به دل برسد و از زبان به دل منتقل شود. و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی متجلی گردد، و باطن بنده را مستعد تجلیات صفاتی و اسمائی و باز تجلیات ذاتی گرداند. والله الموفق.

و کمال درجات و مراتب ذکر آن است که مذکور بر دل مستولی بود. مذکور ماند و بس. و همگی دل دوست گیرد. و فرقت میان آنکه همگی دل دوست گیرد، و میان آنکه همگی دل ذکر دوست گیرد. و آنکه همگی دل دوست گیرد، نتیجهٔ محبت مفرط بود که آن را عشق خوانند. عاشق گرم رو همگی او را معشوق گیرد و دارد. و باشد که از غایت مشغولی به معشوق نام معشوق را نیز فراموش کند. و چون چنین مستغرق گردد، و خود را و هر چه هست جز حق - تعالی - فراموش کند، به حقیقت آن معنی رسد که «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ»\*، یعنی: إِذَا نَسِيتَ غَيْرَهُ وَ نَسِيتَ نَفْسَكَ لِأَنَّ تَحَقُّقَ الْمَذْكُورِ وَ شُهُودَهُ يُوجِبُ نَفْيَ الْغَيْرِيَّةِ وَ إِيَّتَكَ تُثَبِّتُ الْغَيْرِيَّةَ.

و چون به حقیقت این معنی برسد که خود را و هر چه هست جز حق - تعالی - فراموش کند. و این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت سیر الی الله بود. اکنون به اول راه تصوف و اول عالم توحید و وحدانیت و مبدأ درجات و ولایت خاصه رسیده باشد. و از اینجا گفته اند:

## (شعر)

چيست معراج فلك اين نيستی عاشقان را مذهب و دين نيستی  
 هيچ كس را تا نگرده او فنا نيست ره در بارگاه كبريا  
 و از اينجا بود كه صورت ملكوت بر وي روشن گردد، و ارواح انبيا  
 و جواهر ملائكه - عليهم الصلوة والسلام - به صورتهای نيكو نمودن گيرند.  
 و آنچه خواص حضرت الوهيت است پيدا آمدن گيرد، و احوال عظيم  
 پيدا آيد. و از مشاهده صور به درجانی ترقی کند، كه عبارت از آن نتوان  
 كرد. و هر كسی را چیزی ديگر پيش آيد. و درين گفتن فايده نيست، كه  
 آن راه رفتن است ندره گفتن. اما مقصود اهل الله از شرح اين نوع معانی  
 تشبیهی و تشويقي بوده است.

وفناى فنا آن بود كه چنانكه از وجود جسمانيت فاني گشته است،  
 از وجود روحانيت نيز فاني گردد، تا در رؤيت جلال و كشف عظمت الوهيت  
 بر دل و غلبات اين حال، دنيا و عقبى فراموش گردد. و احوال و مقامات در  
 نظر همت حقير نمايد. از عقل و نفس فاني گردد و از فنا نيز فاني گردد.  
 و اندر عين فنا زبانش به حق ناطق شود و تن خاشع و خاضع گردد. در عين  
 اين فنا حيرت و بي نشانی بود.

## (بيت)

كس مي نهد ز تو نشانی اين است نشان بي نشانی  
 فيخفيه في كنه الآيه .

و اگر کسی در ذکر به این درجه برسد، و این احوال و مکاشفات

وی را پیدا نیاید، لیکن ذکر بر وی مستولی گردد و در دل متمکن شود، و معنی کلمه توحید - آن معنی که در دو حرف نبود و عربی و پارسی نباشد بر دل غالب آید، و دل به ذکر و معنی او قرار گیرد، چنانکه دل را بتکلف به کار دگر باید برد، این نیز عظیم بود؛ که چون دل به نور ذکر آراسته گشت کمال سعادت را مهیا باشد. هر چه درین جهان پیدا نیاید، در آن جهان پیدا آید.

و چون دل از خار و ساوس دنیا خالی کرد و نخم ذکر در او ودیعت نهاد، اکنون هیچ نماند که به اختیار تعلق دارد. اختیار تا اینجا بود. پس از آن منتظر می باشد تا چه پیدا آید. و غالب آن بود که آن نخم ضایع نماند که: من کلن یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه \* و ذکر بر دوام، کلید عجایب ملکوت است، و قرب حضرت الهیت است و ذکر بر دوام همه نه آن است که به زبان یا به دل بود، بل که آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد. و دل را بعد از آن که صافی گردانیده باشد از عداوت خلق و از ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن، با حق - تعالی - دارد. و هیچ غافل نباشد، که حقیقت ذکر طرد غفلت است؛ که گفتن دل هم حدیث نفس بود، و غلاف و پوست حقیقت ذکر باشد.

و دوام مراقبه دولتی بزرگ است. و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیت است. و نیک دشوار بود همیشه دل خویش بر یک صفت و

حالت داشتن. و مداومت بر مراقبه طریقی است موصل به حقایق. و دوام دولت مراقبه بی مقدمه قطع علایق و عوایق و صبر بر مخالفت نفس و احترام از صحبت اغیار، میسر نگردد.

و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الدین سهروردی - قدس الله روحه - فرموده اند: مبتدی بر فرایض و سنن اقتضار نماید، و اوقات دیگر به ذکر بسر برد. و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرض و سنن اولی است، و همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید، او را از تلاوت حاصل گردد، با زواید دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقایق فهوم و حقایق علوم. و منتهی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است، فاضل تر وردی و کاملتر عملی نمازست، که عبادت تامه جامعه است.

حضرت امام خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی - قدس الله روحهما - از سفیان ثوری - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - نقل کرده اند به اسناد خود که: سَمِعْنَا أَنَّ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ أَفْضَلُ مِنَ الذِّكْرِ. و آنگاه در نفیوت این سخن فرموده اند که: چه نیک غواصی کرده است گوینده این سخن! برای آنکه به کلام حق - تعالی - ذکر حق کردن، فاضلتر از آن باشد که به کلام خود. فَإِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُخْلَقْ مُنْذُنَزَلَ إِلَى الْعِبَادِ وَلَا يُخْلَقُ وَلَا يَتَدَنَّسُ، فَهُوَ عَلَى طَرَاوْتِهِ وَ طَيْبِهِ وَ طَهَارَتِهِ وَ لَهُ كِسْوَةٌ أَيْ نُورٌ عَظِيمٌ لَا يَبُوقُ بِجَنَابِ الْمُتَكَلِّمِ وَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ الذِّكْرُ الَّذِي يَذْكُرُهُ الْعَبْدُ مُبْتَدِعًا مِنْ تَلْقَاءِ قَلْبِهِ مِنْ عَمَلِهِ بِرَأْيِهِ لَا كِسْوَةَ لَهُ. و اگر کسی معنی قرآن نداند، باید که دل حاضر دارد در خواندن.



ونگذارده که حدیث نفس او را به هر جانبی برد. و دل را به نور تعظیم و توقیر آراسته دارد، و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن؛ که سخن خدای است - عزوجل - و صفت وی است، و قدیم است. اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا شود، هفت آسمان و زمین دلاقت تجلی آن نیارد.

امام احمد حنبل - رحمه الله - می گوید: خدای را - عزوجل - به خواب دیدم گفتم: یارب تقرب به توبه چه چیز فاضلتر است؟ گفت: به کلام من قرآن. گفتم: معنی اگر فهم کند و اگر نی؟ گفت: اگر فهم کند و اگر نی. و یکی از کبرا می گوید که کسی دارو خورد و نداند که چه می خورد، اثر کند؛ قرآن نیز اثر کند. هر حرفی از قرآن بمنزله کوهی است که بر وجود بشریت واقع می شود، و او را افنami کند و آثار او را دفع می کند. نور قرآن به نور دل مؤمن جمع شود، نورانیت زیاده شود، و وجود بشریت متلاشی گردد.

و خواجه امام محمد علی حکیم نرمدی - قدس الله روحه - فرموده اند: جمله وظیفه تلاوت قرآن در شب، «فاتحه» و «قل یا ایها الکافرون» و «قل هو الله احد» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» و خاتمه سوره «حشر» و خاتمه سوره «بقره» است؛ و جمله وظیفه تلاوت قرآن در روز، سوره «یس» است.

و حضرت عزیزان خواجه علی رامینی - قدس الله روحه - فرموده اند: هر گاه... دل جمع آید، کار بنده مؤمن بر آید: دل قرآن و دل بنده مؤمن و دل شب.

و حضرت امام ربانی خواجه یوسف همدانی - قدس الله روحه -  
 که سلسله مشایخ خواجه ما - قدس الله ارواحهم - بدیشان می پیوندد، چنین  
 فرموده اند: طالب باید که شب و روز را مستغرق «لا اله الا الله» گرداند.  
 خواب و بیداری بر گفت وی نفقه کند. دست از نوافل نمازها و ذکرها و  
 تسبیحها بدارد، و اقتصار برین کلمه کند. جایی که علم لدنی و حکمت الهی  
 بود، خدمت به نفل زحمت بود. هر روزی و شبی بل که هر ساعتی و لحظتی  
 چنان پندارد که در «لا اله الا الله» نو مسلمان است. از هر چه جز «لا اله الا الله»  
 است - الا نماز فرض و سنت - تبرا کند. بکلی جهان «لا اله الا الله» را ابد  
 و ناچار داند، و مابقی را بسلا و محنت شناسد. تهی گردد از اندیشه کل  
 کاینات، و تعلق گیرد به ذکر «لا اله الا الله» در همه حالات و ساعات. در قطع  
 علایق مخلوقات، هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری و باطنی کاملتر و  
 شافی تر از قول «لا اله الا الله» نیست.

و شیخ شهید مجدالدین انبغدادی - قدس الله روحه - گفته اند:  
 اتفق المشايخ - قدس الله ارواحهم - على أن المرید ما لم يسلك طريق «لا اله  
 الا الله» مدة قريبة بأربعين سنة، لا يقبل إلى حقيقة «لا اله الا الله».  
 و حضرت خواجه امام محمد علی حکیم ترمذی - قدس الله روحه -

فرموده اند: کسی که دوام دولت ایمان طلبید، باید که در هر حالی و در هر کاری  
 عادت وی گفتن «لا اله الا الله» بود. و ظلمت شرک خفی را به این کلمه همواره  
 دور می کند از خود، و ظهور نور ایمان را بر دل خود تازه سی دارد، چنانکه  
 رسول - صلی الله علیه و سلم - فرمود که: جددوا ایمانکم ب «لا اله الا الله».

## ومنها

[تلوین و تمکین]

اهل تلوین را مرتبهٔ ندماست، تا ایشان در ابی اختیار ایشان به حضرت سلطنت در نیارند بار نیابند، و اهل تمکین را مرتبهٔ وزراست، که حضرت سلطنت ایشان را نایب مناب خویش ساخته است، در تصرف مالک اختیار و مطلق العنان گردانیده. پس اهل تمکین حال ایشان از زوال ایمن بود، و هر گاه خواهند با اختیار از صفتی به صفتی و از حالتی به حالتی منتقل گردند. اهل تمکین را نیز تلوینات احوال هست؛ اما فرق آن است که ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف، و می توانند پوشید. آنکه طایفه‌یی از اهل الله گفته‌اند: مقصود از وعید تخویف است، این سخن در وقت مطالعهٔ الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان.

اما طایفه‌یی از اهل الله که بر احوال باطنی خویشان متصرف باشند، آن احوال را به میزان شرع سنجند؛ اگر موافق قواعد شریعت بود، بر آن اعتماد نمایند و بظهور آرند، و اگر نه بر آن اعتماد نکنند.

یکی از کبرا - قدس الله ارواحهم - می گوید: لا اقبل من قلبی الا بشاهدین عدلین: الكتاب والسنة.

آن شام که عبدالله خجندی به ما پیوست، در آخر دوازده سال، بعد از واقعه‌یی که خواجه امام محمد علی حکیم ترمذی - قدس الله روحه - در ترمذ به او نموده بودند، او را در آن واقعه فرموده که: خود را تشویش مده، این زمان وقت آنچه می طلبی نیست، این معنی در بخارا بعد از دوازده سال ترا خواهد بظهور آمدن، و به صحبت آن کس خواهی رسیدن. وقصه واقعه خود تمام بگزارد، و اظهار طلب کرد. هم در آن شب در واقعه دیده شد که مرا بردند و به گنج خانه‌یی رسانیدند. در یچه‌یی بر آن گنج خانه پدید آمد. و بر آن در یچه زنجیر و قفلی. کلید آن قفل را بیاوردند و به من تسلیم کردند. مرا میل آن شد که آن قفل را بگشایم، اندکی بگشادم. شعله‌یی بزرگ بیرون آمد. با خویشتن گفتم: اگر در را حالیا تمام بگشایم، کسی را قوت این شعله‌ها نتواند بود؛ و چون کلید بامن است، هر وقت که اختیار باشد به مقدار مصلحت می توان گشود.



در صفت اهل تمکین گفته‌اند: از رف تصرف احوال آزاده شده‌اند، حجاب از پیش بصیرت ایشان بکلی بر خاسته است، به هیچ سببی از اسباب تغیری و ضعفی به حال ایشان راه نیابد، و هیچ چیز از ممکنات، سر ایشان را از مشاهده محبوب و اشتغال به او مشغول نتواند کرد. اختلاط با خلق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند، و صفت ایشان را تغییر

تواند کرد.

و چنانکه اهل تلوین و اهل تمکین را به ندما و وزرا تشبیه فرموده‌اند، ولی عزلت و ولی عشرت را هم به ندیم و وزیر تشبیه کرده‌اند. ولی عزلت اشرف است، بنسبت حال؛ و ولی عشرت افضل است، بحسب کمال. و همچنین ملک مقرب اشرف است از انسان کامل، و انسان کامل اکمل و افضل است از وی.

و آنکه در صحیح واردست در حدیث قدسی: *وَإِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٌ مِنْهُمْ*، و همچنین آنچه واردست در آن حدیث قدسی دیگر در صفت ولی عزلت که: *إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ أَوْلِيَائِي عِنْدِي مُؤْمِنٌ خَفِيفٌ - الْحَاذِ، وَآ نِجْهَ دَرِ آن حَدِيثِ دِیْگَرِ وَارِدِست کِه رِسُول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -* فرموده: *إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ يَغْفُلُ عَنْهُمْ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ لِقُرْبِهِمْ وَ مَكَانِهِمْ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ لَقَدْ تَمَنَّى إِثْنَى عَشَرَ نَبِيًّا أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أُمَّتِي،* و آنچه واردست در احادیثی دیگر که مثل این احادیث است و موهم تفضیل خواص ملک بر خواص بشرست، و موهم تفضیل ولی بر نبی است؛ دفع آن وهم و تحقیق جواب از آن شبهه، بنا بر این معنی است که: فرق است میان شرف حال و میان فضیلت و کمال.

## ومنها

[طلب]

طریقه اهل الله بر انواع است: بعضی به رخصت عمل کردند، و ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود، نه وجود خود، و بعضی به عزیمت عمل کردند، و هم مقصود ایشان نفع خلق بود نه وجود خود. اما نفع خلق در عمل به عزیمت بیشتر است، و ظهور در آن تمامتر و از خطر دورتر. همه در کارند. هر آدمی به مثال درختی است: درخت بی نتیجه بی نمود، یا میوه دهد. اگر چه میوه‌ها مختلف الطعم باشد. یا در سایه او بیاسایند، یا از حسن و طراوت او به نظر اعتبار بهره گیرند.

(نعر)

هر کس به درت در آرزوی دگرند

اندر تک و پوی وجست و جوی دگرند

گر چه کس را هیچ کار و بار نیست

جمله در کارند و کس بی کار نیست



کمال وجود اهل الله و رای عقیدت خلق است، و زیادت از آن است. از عقیده خلق جز بار خاطر چیزی دیگر نیست. مقصود از آن عقیده و اظهار کمال اهل الله، تربیت وجود خلق است. بار هستی را برای منفعت دیگران می باید کشید، و در باطن آن هستی را از خود نفی می باید کرد بسبب تربیت. و منفعت وجود ایشان در اظهار قصور و نقصان است در نظر ایشان، و ازین معنی در دعا آمده است: *اللَّهِمَّ لَا تَحْبِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدْتَنِي لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً بِقُدْرِهِ وَلَا تَرْفَعْنِي عِنْدَ النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا.*

داعیه طلب که در یکی پدید می آید، و صحبت اهل الله را طالب می شود، محض فضل الهی است در حق آن کس؛ زیرا که:

(المصراع)

منشور غمش به هر دل و جان ندهند  
باید که قدر که آن نعمت بزرگ را بشناسد، و اگر همه آن بود که  
زمانی گوش دل به سخن اهل الله دارد، و توفیق آن یابد. و آن داعیه را  
تقویت و تربیت کند. و نظر اهل الله بر آن داعیه طلب که بی اختیار ایشان در  
یکی پدید آید، بیشتر است؛ چه اگر با اختیار ایشان در یکی آن داعیه طلب  
ظهور کند، آن اختیار از ایشان محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن  
بریشان لازم گردد، تا بی اختیار ایشان از غیب چه پدید آید. و مبتدیان  
و اهل طلب را به نزدیک حق - سبحانه و تعالی - و به نزدیک اهل الله  
تعظیم و نفاذ قول است؛ یا داود اذا رابت لی طالبا فکن له خادما.

ظهور داعیه طلب دولتی بزرگ است. زیرا تا حق - سبحانه و  
 تعالی - به صفت ارادت بر روح بنده تجلی نکند، عکس نور ارادت الهی در  
 دل بنده پدید نیاید، و طالب حق - سبحانه و تعالی - و طالب صحبت دوستان  
 وی نگردد.

(بیت)

جوینده از آن نهی که جوینان تو نیست

ور جوینانی دان که ترا جوینان است

و تربیت و تقویت این صفت بحقیقت در آن بود که تسلیم تصرفات  
 ولایت کامل مکمل گردد، تا به عنایت خداوند - عزوجل - مقصود زود  
 بحصول پیوندد؛ و اگر نه خطر آن بود که آن صفت طلب درو بقا نیابد.



## و منها

[نفی وجود و تربیت روحانی]

طریقه اهل باطن کم دیدن و کم زدن و نیستی و افتقارست، و دیدن  
قصور اعمال و مشاهده نقصان احوال. وجود بشریت به هیچ چیز چنان  
منتفی نگردد که به دیدن قصور. یکی از حکمتها که بنا بر آن، زلت  
بر انبیا - علیهم السلام - گذرانیدند، این بود.

و حقیقت استغفار آن است که استغفار از وجود بشریت بود که  
اصل گناهان است، بعد از آن که وجود بشریت را بشناسد، و الم بقای آن  
را در خود دریابد. و در آن الم و درماندگی از سر تضرع در حضرت  
صمدیت - جل ذکره - بنالد، تا حقیقت استغفار بود.

خلق ترستند از تو من ترسم ز خود      کز تو نیکی دیده ام و ز خویش بد  
دولت درد مسلمانیم ده      نیستی نفس ظالمسانیم ده  
در گذرانیدن قصور بر اهل الله هم حکمت، نفی وجود بشریت ایشان  
است. و اعتراض موسی بر خضر - علیهما السلام - که به جهت نیرت شریعت  
بود، یکی از حکمتها در آن، نفی وجود موسی بود.

مرشد علی الحقیقه - جل ذکره - هر یکی از دوستان خود را بنسبت حال او تربیت می فرماید. چون اولیای امت را از نسبت ولایت سید المرسلین - صلی الله علیه وسلم - بهره هست، هر آینه از نسبت ولایت پیغامبران دیگر - علیهم السلام - نیز بهره یی بود. و اولیای امت را بهره از علم لدنی بنسبت مشرب خضر است - علیه السلام - و بنسبت استمداد از روحانیت او، اگر چه اولیا بواسطه صورت جسمانیت، وقت باشد که غافل باشند از آن استمداد.



اولیای امت را اقتباس انوار از مشکوة روحانیت بعضی از انبیا و استمداد باطنی از روح آن نبی، منافی تبعیت حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم - نیست؛ زیرا همه انبیای گذشته متقبسان انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت اند؛ و مستمدانند از باطن مقدس او، و ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او داخل است.

و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی بی واسطه، معلوم و مفهوم گردد. و آن علم را به معرفت ذات و صفات حضرت عزت تعلق باشد. آن علم را حق - سبحانه - از عالم غیب در دل ایشان در اندازد. قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب\*.

و این علم به شهادت وجد و ذوق بود نه به دلالت عقل و نقل. و در وقتی باشد که نور حقیقت ظهور کند و مباشر دل گردد، بی حجاب صفات

بشریت، ولوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی و حسی بکلی صافی شده باشد، و بنده از وجود بشریت بدر آمده، و از بدن خویش به بدن حضرت حق - سبحانه و تعالی - رسیده، و از آن حضرت در معرفت ذات و صفات او - جل ذکره - ادراک معانی و فهم کلمات توانسته.

(شعر)

چون هالائک گو که لاعلم لنا	تا بگیرد دست تو علمتنا
گر درین مکتب ندانی تو هجا	همچو احمد پری از نور حجبی
دانشی باید که اصلش زان سرست	زانکه هر فرعی باصلش رهبرست
هر پری بر عرض دریا کی پرد	با بدن علم لدنی می برد

## ومنها

[جمع و تفرقه]

نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت دل درملا  
و صورت تفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت. و صورت جمعیت بر مثال  
جوهری که هر چند پوشیده تر بود جوهریت وی صافی تر گردد. درین  
معنی گفته اند:

(بیت)

از درون سو آشنا و از برون بیگانه باش

این چنین زیباروش کم می بود اندر جهان

سخن خانواده خواجگان ما - قدس الله ارواحهم - است: در خلوت  
را در بند، و در خدمت را گشای؛ و در شیخی را بر بند، و در یاری را گشای؛  
و در عزلت را بر بند، و در صحبت را گشای.

حقیقت نیت - که بحقیقت در تحت اختیار نیست - درین طریقه  
درین صورت افتاده است. روح صورت هر عملی، نیت است. اگر نیت نبود،  
چشم داشت نتیجه نباشد، و هیچ عملی نتیجه ندهد؛ اگر چه در کسب اخلاص

خود را از نظر به نتیجه نگاه می باید داشت.



این که فرمودند: عمل بی چشم داشت نتیجه ندهد، معنی آن حدیث است که وارد شده است، عن بعض الصحابة - رضی اللہ عنہم - وروی ایضاً مرفوعاً: لا أجر لمن لا حسبة له.

حسبت و احتساب چشم داشت ثواب و نتیجه باشد، و اجر و نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبی. و از اینجا فرموده است ابوسلیمان دارائی - قدس اللہ روحه - کل عمل نیس له ثواب فی الدنيا لیس له جزاء فی الآخرة.

## و منها

[حبرت]

معلوم نیست که در چه صفت می‌دارند، و ختم بر کدام صفت خواهد بود. گاهی ایمنی و گاهی اضطراب، کاری است بی‌تدبیر و حیرت‌سی است ضروری. هر کسی از کسب صفتی به کمال رسیدند، اما عاقبت کار همه نحیر بود.

تن در می‌باید دادن و تسلیم تصرفات غیب بودن. و وجود خود را بکلی به حضرت واجب‌الوجود - جل‌ذکره - تفویض نمودن. ابتدا و وسط معلوم است، اما انتها معلوم نیست، که ختم بر چه صفت است و بر چه حالتست. همه برین بوده‌اند. عطار گوید قدس الله روحه:

(شعر)

پیشوایانی که ره بین آمدند	گاه و بیگاه از پی این آمدند
جان خود را عین حسرت ساختند	همه جان عجز و حیرت ساختند
در تک این بحر بی‌پایان بسی	غرقه گشتند و خنبر بی از کسی
تو چنان دانی که این آسان بود	بل که کمتر چیز ترک جان بود

والہ و حیران شدم یکبارگی      می ندانم چاره جز بیچارگی  
چندگویم جز خموشی راه نیست      زانکہ کس را زهرهٔ یک آہ نیست



اولیای خدای - عزوجل - وجود خود را بکلی تسلیم تصرفات  
الہی گردانیده اند، و دامن ہمت را از التفات بہ وجودی کہ طالب حظ  
جسمانی یا روحانی بود، پاک افشانیدہ. بنابراین حزن و خوف را کہ سبب  
ظہور این دو صفت، کہ طلب حظ روحانی یا جسمانی است - زیر احزن  
بہ جهت فوات حظوظ بود در ماضی یا در حال، و خوف بہ جهت فوات آن  
در استقبال - ازیشان برداشته اند. و این تشریف مرایشان را ارزانی  
داشته کہ: **الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا هم یحزنون\***

و بحقیقت درین زمان اسم ولایت بریشان منطلق شدہ است،  
زیرا درجہ ولایت کہ الفناء فی اللہ - عزوجل - والبقاء بہ است، بعد از  
فنای مطلق بود از ہمہ حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی. و با این ہمہ  
در مقام ولایت، اولیای خداوند را - عزوجل - خشیت و ہیبت عظمت  
و جلال الوہیت بہ جای خوف و حزن نشسته است. و بحسب ترقی در  
درجات ولایت ادای حق عظمت الہی لازم ذات شدہ و ازین معنی سید  
اولیا و سید انبیا - صلی اللہ علیہ وسلم - فرمودہ است: **انا اعلمکم باللہ و  
اخشاکم للہ.**

و خواجہ محمد علی حکیم ترمذی - قدس اللہ روحہ - فرمودہ اند:

الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ - لَمْ يَأْمَنُوا الْمَكْرَ بَعْدَ الْبُشْرَى.  
 وَلَيْسَ الْمَكْرُ عِنْدَنَا الَّذِي يُعْقَلُهُ الْعَامَّةُ. فَالَّذِي يُعْقَلُهُ الْعَامَّةُ خَوْفُ التَّحْوِيلِ،  
 فَذَاكَ غَيْرُ مَأْمُونٍ. فَإِذَا أُوْمِنَ وَبُشِّرَ أَمِنَ. فَالْمَكْرُ الَّذِي لَا يَجُوزُ أَمْنُهُ  
 فَأَعْظَمُ شَأْنًا



## و منها

[ولایت]

چون سالک را بعد از بلوغ، تفرقه میسان دل و زبان نشود، یعنی اشغال ظاهره از اعمال باطنه مانع نیاید، و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد، اجازت دعوت خلق بود به حق سبحانه و تعالی. و بلوغ سالک عبارتست از تصرف وجود فنا در وی، و رسیدن به سیر فی الله که مقام جذبه است.

چون سالک تصرفات جذبات الوهیت را در خود مشاهده کرده باشد، و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده، و مظهر صفت جذبه الهی شده، لاجرم به صفت جذبه در باطن دیگری تصرف تواند کرد. و آن تصرف وی تصرف حق - تعالی - باشد.



گفته اند: حقیقت ولایت که باطن نبوت است تصرف است در خلق به حق. و ولی بحقیقت مظهر تصرف نبی است. و علامت صحت حال وی متابعت اوست هر نبی را. و متصرف بحقیقت جز یکی نیست.

گفته‌اند: واصلان و کاملان دو قسم‌اند: جماعتی از مقربان حضرت جلال‌اند، که بعد از وصول به درجه کمال حواله تکمیل دیگران به ایشان نرفت. غرقه بجر جمع گشتند، و در شکم ماهی فنا مستهلك شدند. سگان قباب غیرت و قطان دیار حیرت‌اند. ایشان را از خودی خود آگاهی نبود، به دیگری کجا پردازند. و دریشان گنجایی آن‌کی بود که دیگران را بدان جناب آشنا توانند کرد. این طایفه را از انواع طور نبوت بهره نبود. و قسم دوم از واصلان و کاملان آن‌اند، که چون ایشان را از ایشان بر بایند، باز تصرف جمال ازل ایشان را به ایشان دهد، و خلعت نیابت پوشاند، و حکم ایشان را در مملکت نافذ گرداند، و فضل عنایت ازلی ایشان را بعد از استغراق درعین جمع و لجه توحید از شکم ماهی فنا به ساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی و مناصی ارزانی دارد، تا خلق را به نجات و درجات دعوت کنند.

این طایفه‌اند کاملان مکمل. بواسطه متابعت رسول - صلی الله علیه وسلم - مرتبه وصول یافتند. و بعد از آن در رجوع بر اثر دعوت خلق به طریق متابعت مأنون و مأمور شده. قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة أنا و من اتبعنی\*.

هر کجا فرو مانده‌یی در ظلمت بیابان تحیر به طلب نور یقین برخاست، حواله او در اقتباس جذبات مواجید به انفاس طیبه ایشان فرمودند. مقام ایشان آن بود که گویند:

\* سورة یوسف (۱۲) / ۱۰۸.

(بیت)

عیسی منم و معجز من این نفس است  
 هر دل که شنید این نفسم زنده شود  
 و من أحسن قولا ممن دعا الى الذی و عمل صالحا و قال اننی من  
 المسلمین\* و جعلنا منهم ائمة یتهدون بامرنا اما صبروا و كانوا بآیاتنا  
 یوقنون†. در صفت این طایفه گفته اند:

(بیت)

ای بسا کوه احد کز راه دل بر کنده بی  
 ای بسا و صفت احد کانداز نظر پیموده بی  
 دعویت معنی و معنی دان زد دعوی بیشتر  
 وی دو صد چندان که دعوی کرده بی بنموده بی  
 ایشانند از اولیای عشرت، و ایشانرا از اذواق طور نبوت نصیبی  
 هست بر حسب مراتب و درجات ایشان.

\* سورة فصلت (۴۱) / ۲۳.

† سورة السجده (۳۲) / ۲۴.

## و منها

[فنا و بقا]

وجود عدم شاید عود کند به وجود بشریت، اما وجود فنا هرگز به وجود عدم و وجود بشریت عود نکند. هیچ چیز از ممکنات وجود فنا را تغییر نتواند کرد. و مراد از وجود بشریت وجود طبیعی اصلی است، نه وجود طبیعی عارضی. وجود طبیعی عارضی حقیقت فنا را زیان ندارد، این صورت طبیعت بود، نه حقیقت طبیعت.

(بیت)

موسی اندر درخت آتش دید      سبز تر می شد آن درخت از نار  
شهوت و حرص مرد صاحب دل      همچنین دان و همچنین افکار  
حدیث صحیح که وارد شده است **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أُغْضِبُ كَمَا  
يَغْضِبُ الْبَشَرُ وَ أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ** ناطق است به صحت این معنی. و  
اهل معرفت چون بعد از فنای فی الله به مرتبه بقاء بالله می رسند، آنچه  
می بینند در خود می بینند، و آنچه می شناسند در خود می شناسند، و حیرت

ایشان در وجود خودست. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ \* مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ  
فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.



و مراد از وجود عدم دوام این صفت است. و مراد از عدم آن صفتی  
است که گفته اند:

(بیت)

ز ذوق این عدم آمد جهان جان بوجود

زهی عدم که چو آمد وجود از او بفرود

و نیز گفته اند: این نه آن نیستی است که آنرا محرومی نام است،

بل که آن نیستی است که همه هستیها او را غلام است.

و اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا بدین دو لفظ کرد و طریقت

خود را درین دو عبارت مندرج گردانید، لسان التصوف شیخ ابوسعید

احمد بن عیسیٰ النخرازی بود. قدس الله روحه. که از کبار ائمه واجله مشایخ

اهل تصوفست. از مشایخ مصر بود. و در کتاب طبقات مذکورست. صحبت

او به ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان از مشایخ

کبار. قدس الله ارواحهم. بود. وفات او در سنه سبع و سبعین و مائتین است،

پیش از وفات سید الطایفه جنید. قدس الله روحه. به بیست و دو سال. در

تجربید و انقطاع شأنی عظیم داشت. و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام

و رموز عالی.

گفته‌اند: فنا عبارت است از نهایت سیر الی الله، و بقا عبارت است از بدایت سیر فی الله. سیر الی الله وقتی منتهی شود، که سالک از وطن مألوف و حظوظ بشریت بکلی بیرون آید، و در راه طلب توجه راست به حق بیارد، و بادیه هستی را به قدم صدق یکبارگی قطع کند، تا بدکعبه وصال برسد.

(شعر)

إِلَيْكَ يَا مُنْتَبِي حَيِّ وَ مُعْتَمِرِي، إِذْ حَجَّ قَوْمٌ إِلَى نَزْبٍ وَ أَحْبَابِ

و سیر فی الله آنگاه محقق شود، که بنده را بعد از فنای مطالبی

که فنای صفات و ذات است وجود حقانی ارزانی دارند؛ تا بدان وجود حقانی به عالم اتصاف باوصاف الهی و تخلق باخلاق ربانی ترقی تواند کرد.

و این مرتبه «بِي يَسْمَعُ وَ بِي يَنْمِقُ وَ بِي يَبْصُرُ وَ بِي يَنْبُشُ وَ بِي يَمْشِي

وَ بِي يَعْقِلُ» است، که ذات و صفات فانیه درین مقام در کسوت وجود باقی

از قبر خفا در محشر ظهور انگیزته شده باشد، و تصرفات جذبات حوی-

سبحانه و تعالی - بر باطن بنده مستولی شده، و باطن او را از جمیع وساوس

و هواجس فانی گردانیده، و به صفات ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته،

و او را از آنکه بخودی خود تصرفی کند بکلی عزل کرده، و درین مقام

هر این بنده محفوظ بود در رعایت و طایف شریعت و اقامت امر و نهی؛ و دلیل

صحت حال فنا این بود. و اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه مرحق را - عز

وجل - بر وی است، دلیل عدم صحت حال فنا بود. و ابوسعید خراسانی

- قَدَسَ اللّٰهُ رُوحَهُ - درین معنی فرموده است: كُلُّ بَاطِنٍ يَخَالِفُهُ ظَاهِرُهُ فَهُوَ

بَاطِلٌ.

و بقای وسوس و هواجس بنسبت بسا کسی که هنوز از مقام فنا نگذشته باشد؛ شرک خفی بود. و بنسبت با کسی که به بقای بعدالفنارسیده باشد، شرک نبود. و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود، سکرش از احساس غایب گرداند. و چون در مقام مشاهده ذات و صفات تمکین یافته بود، و از سکر حال فنا به صحو آمده غیبت از احساس درین مقام تمکین لازم نبود. و شاید که بعضی را انفاق افتد، بعضی را نه؛ بل که باطن وی غرقه لجه فنا بود، و ظاهر وی حاضر. آنچه می رود از احوال و افعال باشد. و اهل فنا و بقا بعد از طلب و مجاهدت بطمانینت وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشند، و در عین مراد بی مراد گشته. مقامات و کرامات را حجاب دانسته، و مشرب دل از کل حظوظ جسمانی و روحانی ساقط کرده، و رسیدن به مرتبه فنا نشان رسیدن به حقیقت محبت ذاتی بود. و مقام فنا موهبت محض است، و اختصاص الهی است. و سنت الهی برین رفته است که از عطای محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطای عاریت نبود، هر آینه رجوع نفرماید.

و از اینجاست که گفته اند: *الْقَانِي لَا يُرَدُّ إِلَىٰ أَوْصَافِهِ. وَ ذُو النُّونِ مِصْرِي - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ - فَرَمُودَ: مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ إِلَّا مِنَ الطَّرِيقِ. وَ مَا وَصَلَ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَرَجَعَ عَنْهُ.*

اینست معنی سخن حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - که فرموده اند که «وجود فنا هرگز به وجود بشریت عود نکند...» الی آخره. و مقام فنای مطلق اگرچه موهبت است، اما ظهور این مقام بتدریج به حصول

شرایط است. و شرط رسیدن به فنای مطلق توجه تام به جناب حق است. سبحانه و تعالی. بواسطه محبت ذاتی، و اجتناب از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود.

و مراد از فنا، فنای جهت بشریت و خلقت و انقهار این جهت است در ظهور سلطان جهت ربوبیت و حقیقت. و این معنی را تمثیل کرده اند به آنکه هر چه اندر سلطان آتش افتد، به قهر وی بصفته وی گردد. اما این تصرف آتش مثلاً اندر صفت آهن است. عین آهن همان است هرگز آتش نگردد.

(بیت)

تو او نشوی ولیکن ار جهد کنی جای بی برسی کز تو تویی بر خیزد  
راه علم و عقل تا ساحل دریای فنا پیش نیست. بعد از آن حیرت و  
بی نشانی است. و عجایب این طور را نهایت نیست. و احوال او جز به سلوک  
و رسیدن معلوم نگردد.

(مصراع)

عاشقی جز رسیده را نبود

و اینجامبداء شهود عالم وحدت و وحدانیت بود. فالحق - سبحانه -  
یتحد به الكل من حیث کون کل شیء موجوداً به و معدوماً بنفسه لا من حیث  
کونه وجوداً خاصاً اتحد به فانه محال.

و بعد از رسیدن به درجه فنا فی الله ربقاء بالله حکم تعین و تفید مطلقاً  
از بنده مرتفع نشود، و در مرتبه بقا، بالله در اتصاف به صفات ربانی او را



تعینات حقانی باشد.

ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طبقات است - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ -  
می گوید: عِلْمُ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ يَدُورُ عَلَى إِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَصِحَّةِ الْعُبُودِيَّةِ.  
وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَمَغَالِيطٌ وَزَنْدَقَةٌ.

وفنای فنا که در میان اهل الله متعارف است، آن بود که چنانکه از  
وجود جسمانیت فانی گشته، از وجود روحانیت نیز فانی گردد؛ تا در  
رؤیت جلال و کشف عظمت الهیت بردن و غلبات آن حال، دنیوی و عقبی  
فراموش گردد. واحوال و مقامات در نظر همت او حقیر نماید. از عقل  
و نفس فانی گردد. و از فنا نیز فانی گردد. اندر عین فنا زبانش به حق ناطق  
شود، و تن خاشع و خاضع گردد. در عین این فنا همه حیرت و بی نشانی بود.  
(بیت)

کس می ندهد ز تو نشانی  
اینست نشان بی نشانی  
فیخفیه فی کذا الآیه.

و حضرت خواجه ما را - قدس الله روحه - سؤال کردند که فنا بر چند  
وجه است؟ جواب فرمودند: بر دو وجه است. اگر چه زیادت گفته باشند،  
اما باز گشت همه به این دو وجه است: یکی فنا از وجود ظلمانی طبیعی،  
و دیگر فنا از وجود نورانی روحانی. و حدیث نبوی باین دو وجه ناطق  
است که: إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ.  
و بعضی از کبیرا - قَدَسَ اللَّهُ أَرْوَاحَهُمْ - در بیان این دو وجه فنا چنین  
فرموده اند: خَطُّوْنَا وَوَدُّوْنَا كُنْتَ.

و گاه گاه حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - در بیان این طریق  
وسیر الی الله همه حجب را به یکی باز می آوردند، و می فرمودند: حجاب،  
وجود تو بیش نیست. دع نفسک و تعال .

خود را به درس بمان و آنکه در رو

(بیت)

از تو تا دوست ره بسی نیست تویی

در راه تو خاشاک و خسی نیست تویی

و از اینجاست که بعضی از کبرا - قدس الله ارواحهم - فرموده اند:

لا حجاب الا وجودك.

و می فرمودند: در حدیث نبوی که در صحیح وارد است: «أَمِطُ الْأَذَى عَنِ

الطَّرِيقِ، إِمَامَتِ أَذَى، اِشَارَتِ بَدَنِي وَجُودِ سِتِّ.

و وصول محب به محبوب که نهایت جمیع احوال شریفه است، بعد

از فنا و بقای مذکور صورت بندد؛ قبل الفناء امکان وصول نیست. آنجا که

سطوات انوار قدم تا ختن آرد، ظلمات حدثان را چه مجال ماند. و همچنین

در حال فنا وصول متصور نشود. اما بعد از بقا وجود محب را به محبوب

وصول تواند بود. وجود محب که بقا یافته است به محبوب، از سطوات

نور تجلی مضمحل و ناچیز نگردد، بل که قوت گیرد.

(بیت)

در تو کجا رسد کسی تا نرود به پای تو

مرغ تو چون شود دلی تا نپرد به بال تو

بنابر این اهل وصول را در مشاهدات، قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود.

(شعر)

يُحْرَقُ بِالنَّارِ مَنْ يُحْسُ بِهِ      وَمَنْ هُوَ النَّارُ كَيْفَ يُحْتَرَقُ

و همچنین ایشان از تغیر بسبب مخالفت با خلق محفوظ باشند.

هیچ چیز از مسکنات سر واصل را از مشاهده محبوب و اشتغال با او مشغول نتواند کرد. چه رجوع واصل در همه احوال به محبوب خود بود. نه شهود حق - سبحانه - او را حجاب خلق گردد، چنانکه صاحب فنا را؛ و نه مخالفت خلق او را حجاب حق - سبحانه - گردد، چنانکه نارسیدگان به منزل فنا را. بل که هر يك را در مقام خود بی آنکه حجاب دیگری گردد، مشاهده کند. و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود. در فنا باقی بود در بقا فانی. الا آنکه در حال ظهور بقا، فنا بطریق علم در وی مندرج بود. و مراتب وصول را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست، زیرا کمال اوصاف محبوب را غایت نیست؛ و هر چه در دنیا بدان برسند از مراتب وصول، هنوز اول مرتبه باشد از آن مراتب بنسبت آنچه مانده است. و به عمر ابدی در آخرت به نهایت آن مراتب نتوان رسید. و ازینجا شیخ طریقت شیخ فریدالدین عطار - قدس الله روحه - می فرماید:

اندر ره حق جمله ادب باید بود      تاجان باقیست در طلب باید بود

در يك دم اگر هزار دریا بکشی      کم باید کرد و خشک آب باید بود

وسیر بالله مقام بقا بعد از فناست. وسیر عن الله بالله مقام تنزل است

به‌مبالغه عقول خلق برای دعوت ایشان به‌حق. و این مقام خاص پیغمبران  
 مرسل است صلوات‌الله و سلامه‌علیهم اجمعین. و ما رمیت انذمیت ولكن الله  
 رمی\* . و درین مقام تنزل در هر امری ایشان را رجوع به‌حق و دوام  
 استغفار لازم بود. و اولیا را ازین مقام به تبعیت انبیا - علیهم الصلوة  
 والسلام - بهره بود. چنانکه فرمود: قل هذه سبیلی ادعوا الى الله على  
 بصيرة انا ومن اتبعنى وسبحان الله وما انا من المشركين † والله الهادی .

\* سورة الانفال (۸) / ۱۷

† سورة يوسف (۱۲) / ۱۰۸

حوالہ نمبر ۱۰۰



پیشکش کنندہ



ص ۱ س ۴. «دلیل وجود... هم شهود او»: یعنی یافت او بطریق ذوق و وجدان میسر نیست، مگر آنکه<sup>۱</sup> حق - سبحانه و تعالی - بنده را بمحض عنایت به خود راه نماید و برونجلی کند. (ج).

ص ۱ س ۹. «جمیع انبیاء را... رهنمای مطلق است»: هر يك از انبیاء، حاجب امت خودست، و پیامبر ما - صلی الله علیه وسلم - حاجب الحجاب؛ و افاضه معارف و حقایق بر جمیع اولیا و انبیاء<sup>۲</sup> بواسطه روحانیت آن حضرت صلی الله علیه وسلم. (ج).

ص ۱ س ۱۱. «کونین»: مراد [از] کونین عالم غیب و شهادت است. و غیب ماسوای عالم شهادت را [گویند]. و گاه غیب می گویند، و وجود علمی که مسمی به «اعیان ثابته» است می خواهند. و ماسوای وجود علمی را، چه<sup>۳</sup> وجود خارجی شهادت و چه وجود روحانی را، عالم شهادت می گویند. (ج).

ص ۱ س ۱۱. «آفتاب جان...»:

به نور طلعت تو یافتم وجود ترا      به آفتاب توان دید کافتاب کجاست

مظهر این معنی در عالم ظاهر آفتاب دان. (ج).

۱ - ص، مگر یا آنکه

۲ - ص: انبیای او

۳: ص: وجه

- ص ۴ سی ۶. «یفنی»: یفنی بفتح النون فی نسخه المخدمی بخطه الشریف اقدس سره. (ج)
- ص ۴ سی ۸. «انسان عیون المحققین»: المراد بالمیون اقطاب، وبالانسان قطب الاقطاب. (ج)
- ص ۴ سی ۱۵. «کلمات قدسیه»: و توصیف «کلمات» به «قدسیه» بواسطه آنست که از عالم قدس وارد شده و وجود بشریت را در آن مدخل نیست. و اشارت [بدین] معنی آنکه: «برزبان ایشان می گذرانیدند». (ج)
- ص ۱۳ سی ۱۸. «التنویه»: بلند آواز گردانیدن.
- ص ۳ سی ۱۵-۱۱. «و یقینی که اهل بصیرت . . . . خوارق عادات باشد»: خوارق عادات مشترك است میان مؤمن و مشرك. و اما یقینی که از سخنان این طایفه پیدا شود که اهل استقامت اند، در آنجا هیچ اشتراك نیست. (ج)
- ص ۴ سی ۹. «علائق و عواین»: مراد بعلائق موانع ظاهریست و مراد بعواین موانع باطنی، چون خیالات و اوهام فاسده.<sup>۲</sup>
- ص ۴ سی ۱۱. «علم وراثت»: مراد بعلم وراثت علمی است که نتیجه عمل است. و اشارت باین علم است آنچه حضرت رسول - صلی الله علیه وسلم - فرموده که: من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم.
- ص ۴ سی ۱۴-۱۳. «از طوری است. . . . نتوانستند»: آنچه طریق دریافت آن بغیر ذوق ممکن نیست، اگر کسی آن را از الفاظ و عبارات فراگیرد و گمان برد که آن چیز را دریافته است، چون در حقیقت غیر آن را دریافته است؛ جهل مرکب خواهد بود. (ج)
- ص ۴ سی ۱۴-۱۳. «بحقیقت شرح او. . . . نتوانستند»: یعنی از دیدن و دریافتن نه از گفت و گو و شنیدن. پس به گفت و گو و عبارت حقیقتش نیاید معلوم، لیک تنبیهی و تشویقی گردد ظاهر و معلوم.
- ص ۴ سی ۱۶. مشایخ ترك - قدس الله تعالی اسرارهم - گفتند: پارچه بخشی نپریمان پارچه بغدادی نپرسمان (?).

۱- ص: بخط شریف

۲- «چون... فاسده» از (ج) افزوده شد.



ص ۵ ص ۴. «کار تو بعلت نیست»: یعنی بمحض فضل و عنایت است. با آنکه کار او بعلت نیست، یعنی همه افعال هستشان<sup>۱</sup> باوست نه باسباب. هرچند ظهور افعال او از پس پرده<sup>۲</sup> اسباب است.

بی رفع عطش تشنگان آب کند      بی دفع کلال خفتگان خواب کند  
حاشا که کند غیر سبب کاری      لیکن ز پس پرده اسباب کند (ج)

ص ۵ ص ۴. «کارنو بعلت نیست»: علت را به خداوندی کارناید که باشد. چه در علت مفهوری و منلوی رخ می گشاید. این وصف ناقص را پیش می آید، و کامل حقیقی را نشاید.

ص ۵ ص ۱۵. «این طایفه روی درنقاب آرند»: یعنی از نظر مردم مخفی شوند؛ والا نظام این عالم برکت این طایفه است.

یعنی به صفات بشری از نظاره بی خبران و ظاهرینان مخفی شوند؛ نه آنکه نمانند، چه عالم به وجود ایشان قایم است.

ص ۵ ص ۱۴-۱۳. گنت و گوی این علم باید. لیک باید که خورسند باین نباشد. و این آنرا بمثابه بوی است که اثر آن گل روی است. پس از بوی به دیدن روی می باید شتافت. و باین وسیله آن دولت را یافت، که بحقیقت مقصود ازین آنست نزد اهل شناخت.

ص ۵ ص ۱۸-۱۷. درین بیت اشارتست به آنکه فهم علمی از سخنان اهل ذوق و وجدان اگر چه بنسبت با دریافت حقیقت و کشف آن در درجه اعتبار نیست، لیک نسبت به مادون کشف آن بنایت معتبرست. چه مورث اقبال به مقصود حقیقی می آید. و ازین در به آن دولت خانه درمی آید.

ص ۶ ص ۱۸. چون به سخن شرح مشروح می گردد، پس بحقیقت هر دو یکی بود؛ اگر چه در صورت دو می نماید.

جمله معشوقست و عاشق پرده بی      زنده معشوقست و عاشق مرده بی

ص ۸ ص ۴. «همه نور و صفا و رحمت است»: حق - سبحانه - بحکمت

در مسلمانی و رعایت احکام و تقوی و احتیاط، نور و صفا و جلای باطن نهاده؛ و در

۱ - ص: هستند

۲ - ص: غیر

غیر مسلمانی و عدم رعایت احکام و تقوی، کدورت و ظلمت نهاده. پس عمل به آن  
 هراینه مورد صورت نور و صفا، و عمل به این واسطه حصول ظلمت [و] کدورت  
 است. پس امر ونهی - بحقیقت - از حق مربندگان را، از عین رحمت است. و همه  
 کس را دریافت صفا و نور از طاعات، و ظلمت و کدورت از معاصی ظاهرست.

ص ۹ س ۸۵. هر يك از مشایخ طریقت - قدس الله ارواحهم - دعوی  
 کمال عمل در طریق خود کرده‌اند. بنا بر آن فضل طریق خود بر طرق دیگر  
 نهاده‌اند. و این دعوی بنا بر آنست که بحکم استعداد و نیت هر يك را علمی بنموده  
 بنسبت. پس تأثیر آن دفع حجاب و ظهور غیب شود. پس بدین سبب يك عمل  
 یکی را حکم رخصت گرفته، و دیگر را حکم عزیمت بکنند، و دیگری نهان. با آنکه  
 هر دو هستند یکی، و نگران اختلاف در صورت نه در معنی دوستان.

ص ۱۱ س ۸۷. درین سخن اشارتست ... از هستی پنداری خودی.  
 پیوسته او را شیخ باید و يك طریق. و آنکه مشایخ طریقت فرموده‌اند که طالب  
 را توحید مطلب شرط معظم سلوکست، اشارت به این است. و نیز آنکه گفته‌اند:  
 يك جا همه جا همه جا هیچ جا، اشارت به این است. پس شیخ سلوک یکی باید، تا کار  
 سلوک زودتر بر آید. اما چون طالب از خود به تربیت شیخی رست، نقید از وی  
 برخاست، تربیت به صحبت هر چند از مشایخ بیشتر می‌یابد، کمالش زودتر می‌گردد  
 و کارش نور علی نور می‌شود.

ص ۱۱ س ۱۰۵. مراد به «واسطه» اینجا واسطه طولی است نه عرضی.  
 اگر نه تخصیص را به باطن فایده نمی‌باشد. چه به واسطه عرضی<sup>۱</sup> عالم ظاهر و باطن  
 را... حال است، لیک واسطه طولی در علم ظاهر که مراد علم حدیثست هر چند  
 بیشتر است، محل تردید زیاده‌ترست [و] از اعتماد دورتر. بخلاف علم باطن که  
 هر چند واسطه درویش بود، اعتماد برویش بود.

ص ۱۴ س ۱۴. تا بهم در حیات بوده‌اند، حال چنین بوده. و اما بعد از  
 فوت، هر يك دیگری را قایم مقام گشته و برمسند قطبیت نشسته. تأمل حتی ظهر لك.  
 ص ۱۴ س ۴. اگر معنی حدیث را از ظاهر حرف بنمایند<sup>۲</sup> و معنی چنان

۱ - ص، عرض

۲ - ص، ننمایند.

گویند که: حق - تعالی - مرا دوست گرفت، و اگر بودی که من یکی را دوست گرفتمی، ابوبکر را گرفتمی. یعنی: من غیر حق را دوست نمی‌گیرم؛ که اگر گرفتمی، سزاوار دوستی او بودی. درین، توهم فضل او بر انبیاست؛ و بر اولیا خود ظاهرست.

و می‌تواند مراد آن بود که: اگر من کسی را بنوعی که حق - سبحانه - مرا دوست گرفته دوست گرفتمی، ابابکر را دوست گرفتمی. چه به‌مقام من از همه نزدیکترست. اما چون او همچون من نیست، او را چنان دوست گرفتم. پس درین ادا، فردیت خود را در کمال محبوبی و قرب ابابکر [را] به کمال خود باز نموده.

ص ۱۴ ص ۵-۱۰. چون بحکم «ما رببت اذرببت ولکن الله رمی» فعل حضرت رسول - صلی الله علیه وسلم - بحقیقت مضاف به حق - سبحانه - است، و حقیقت کار را بر حضرت وی - صلی الله علیه وسلم - ظاهر گردانیده‌اند، و به اوج و کمال عرفانش رسانیده‌اند و استعداد ویرا... به‌وی<sup>۱</sup> نموده‌اند، پس محبت او محبت حق - سبحانه - بود. و بنا برین معنی حدیث اول این بود که اگر کسی را در دوستی حق - سبحانه - با من شرکت بودی، ابابکر را بودی. یعنی غایت محبوبی حاصل است و بس، و با من شریک نیست کس.

ص ۱۴ ص ۱۴. درین معنی توهم فضل صدیق اکبر - رضی الله عنه - بر انبیای ما تقدم لازم می‌آید. حضرت خواجه - قدس سره - رفع آن توهم فرموده، گفتند که این دلیل اکملیت اوست بر همه اولیای این امت، بل که اکمل همه صدیقانست بعد از انبیا علیهم السلام. پس معنی آن بود که از اولیا اگر کسی را درین مقام با من شرکت دادی، ابوبکر را دادی. پس همچنانکه هیچ نبی درین مقام خاص با وی شریک نیست، هیچ ولی کامل از [اولیاء] امت نیز با وی شریک نیست؛ و آنکه فرموده: «بل اکمل همه صدیقان است»، درین می‌نگردد. صدیقیت و رای ولایت امر بود. واسطه میان [نبوت] و ولایت و آنچه مبسوط عارفست در میان اهل الله آنست که صدیقیت رتبه کمال ولایتست. و رتبه قرب خاص حضرت در نبوت و ولایت است... هر یک از نبوت و ولایت را درجات بی‌غایت اوست.

غایت صدیقیت قرینت است که متصل به ولایت [است].

ص ۱۵ ص ۴. از مشایخ طریقت هر کسی را که روح کاملی تربیت کرده، او را داخل اویسیان داشته «اویسی» گفته‌اند، بسبب مناسبت او با اویس قدس سره. ص ۱۵ ص ۱۴-۱۶. غالباً غرض نه آنست که فضیلت ثابت شود مرطریق بی‌واسطه را بر طریق بواسطه. چه نزد همه ارباب تحقیق مقرر و محقق است که طریق بواسطه اکمل و افضل است و در تحقیق تمام ترست. پس غرض آنست که شرف آن پیدا شود. و فرقت میان شرف و فضل، و جمع هر دو افضل بود. پس همت بر جمع هر دو باید گماشت و مرکب همت را در میدان هر دو طریق باید تاخت.

ص ۱۷ ص ۴-۴. معنی کلام نه این می‌نماید که مالک به هر دو صفت جلال و جمال تربیت یابد و پرورده گردد. در ظهور هر دو در قبله ذات متخلف نگردد، و در هر دو بر یک حال بود، و بحکم این از حکم آن خود را تهی نیابد. و در یک آن به آثار هر دو محقق بود نه آنکه جمال عین جلال شود یا عکس.

ص ۱۸ ص ۱۵-۴. محمد زاهد نیز چون مرید ابوتراب نخشبی تربیت بصفت جمال یافته بود و از جلال اثری در وی پدید نیامده بود. از آن جهت در آن حالت حضرت خواجه و امر ایشان که از حکم جلال بود، و دیعت حیات سپرد و از حال رفت. و حضرت خواجه بعد از آن بصفت جمال غالبان موصوف شده، تربیت وافر بخشیده‌اند و به حال باز آورده. و خواجه را در وقت زنده گردانیدن او روحانیت بر جسمانیت چون وجود اخروی غالب بوده، و این وصف درین موطن بر حضرت عیسی - علی نبینا وعلیه السلام - غالب بود، از آن جهت معجزه وی اخیاء اموات بوده. پس حضرت خواجه را حصول این معنی بسبب مناسبت به حال عیسی بوده، و در آن عالم بواسطه غلبه بر روحانیت بنده را اقتدار بر حصول هر چیز بی کسب او حاصل آید، و درین عالم گاهی اولیا را دست دهد. و این بحقیقت بواسطه انصافست به صفت اراده کلبه حق - سبحانه و تعالی - و این انصاف به شرط غلبه روحانیت است.

ص ۲۵ ص ۱۸-۷. هر کس را که از جانب روحانیت و احکام او بر جسمانیت

غالب کردند، بحکم «و نفخت فیہ من روحی» او را از نور حیات حقیقی بهره تمام بود. بنابر آن از ظواهر به تفرس بواطن را دریابند. و هم بدان نور نفخت دلهای مرده اهل غفلت را به زندگی آگاهی زنده می سازند. و احیا و امانه در آن صورت نیز ازین نورست. لیک دل زنده کردن اشرنست از بدن زنده کردن. و این معنی ظهور بیش دارد از زنده کردن بدن، و آن کم واقعه می شود. چه اولیا را در آن نور غالبیت تمام باید، تا آن بظهور آید. و این عالم بر نمی ناید. فافهم.

ص ۴۱ س ۴. دور افتادن عبارتست از نسبت تقید و تعین و تعلق که حجاب جمال مفصودست. پرتو فیض الهی مدام تابانست از اهل تقید و تعین و تعلق بسبب حجاب ایشان نهانست.

ص ۴۱ س ۹. مرید در استعداد تأثر از معنی وجه باطن پیرا.. بترك تعلقات است. چون<sup>۲</sup> مرید از مراد خود منقطع گردد، شایسته تصرف پیر<sup>۱</sup> شود. چون پیر در وی به قوت ولایت تصرف کند، بحکم اراده ازلی بعضی از آن مریدان کامل گردند و بعضی ناقص بمانند<sup>۳</sup>. و یا خود این می تواند بود که بطریق دیگر بتصرف کامل دیگر کامل گردند.

ص ۲۵ س ۱۵. بی صفتی اشارت به تجلی دانست. و بصفت بودن کنایت از تجلی صفت است. و از صفت نشانمند گشته عبارت از تجلی افعال است. از این عبارات مذکور، آن مفهوم می گردد که بدایت ولایت تجلی افعال باشد. اما از بعضی سخنان دیگر آن معلوم می گردد که بدایت ولایت خاصه تجلی ذات بود. و غالباً این اختلاف از اختلاف مشایخ است.

ص ۲۶ س ۲۵. چه تا سالک نرسیده، بحکم تباین صفات مختلف احوال بود و صاحب تلویین است. چون به ذات رسد و در ذات تباین نیست صاحب تجلی را<sup>۴</sup> تمکن لازم بود و قرار و تمکین صفت او گردد، و غفلت بتمام از روزگارش برنخیزد، منخاق به لوازم جمیع صفات آید. و بر حال و لوازم صفات متصرف بود و غالب به مغلوب و ابوالوقت شود.

۱. ص ۱ پیر

۲. ص ۱ چون از

۳. ص: از اقصی بماند

۴. ص ۱ ادر

ص ۲۸ س ۴. مراد از وضوی باطن، تطهیر دل است... و رجوع از اغیار به یار که لازم اوست پاکی از صفات ذمیمه.

ص ۲۸ س ۴. استقامت باطن عبارتست از خلودل از ماسوی و توجه به حضرت مولی که دوام مراقبه است. [و] استقامت احوال است. و نشان و علامت این حال آنست که احوال همه به صفت استقامت موصوف گردد در رعایت احکام الهی از اوامر و نواهی.

ص ۲۹ س ۱. مراد از ذکر، ذکر زبان است و ذکر نفس است و ذکر دل است و ذکر روح است و ذکر سرست و ذکر خفی است.

ص ۲۹ س ۳. یعنی آنچه شنید گوش، و آنچه دید بصر در عالم ملک و آنچه بصیرت دیده در عالم ملکوت همه حجابست از همه بایسد گذشت از بهر متصود.

ص ۲۹ س ۴. عدم عبارتست از مقدمه فنا که اثر جذبه است که ذهولست از خصوصیات اشیا، نه از اصل اشیا، و ملک این به فنا حاصل است.

ص ۲۹ س ۹. تعیین این عدد در تأثیر ذکر قلبی کشفی است نه نقلی.

ص ۴۵ س ۴-۵. ازین سخن آن مفهوم می گردد که هر عمل از طاعات و عبادات و ذکر که ازو انجذاب دل بوصف محبت حق - سبحانه - حاصل نیاید، به حلیه قول محلی نیست. فالیبست بی جان، هیچ درد را نیاید درمان، خجالت یابد مرد از آن؛ آخر آن نه غرور و عجب است که هست مایه قهر آن.

ص ۴۵ س ۱۱. یعنی ذکر الله نه آنست که به زبان یسا به خیال الله گوید، بل حقیقت ذکر آن بود که باطن از اندیشه غیر پاک آید و به حق آگاه گردد.

ص ۴۵ س ۴۵. معاصی باطنی تعلق دل است به غیر باصالت. یعنی غیر از غیر نمی داند.

ص ۴۱ س ۴۵. بدان که طریقه سلوک مشایخ - قدس الله ارواحهم - بسبب سعادت استعداد مختلف افتاده. بعضی اصل در سلوک در بدایت، تزکیه را دانسته اند؛ اگرچه ایشان در تصفیه هم کوشیده اند. و بعضی در بدایت، تصفیه را اصل داشته اند؛ اگرچه در تزکیه هم جد نموده اند، طریقه خواجهگان - علیهم الرحمة والرضوان - طریقه اخیرست.

ص ۴۲ س ۴-۸. این ابیات مثنوی حضرت مولوی رومی - قدس سره -

درین معنی ظاهرست.

شادباش ای عشق خوش سودای ما      ای طیب جمله علت‌های ما

ای درای نخوت و ناموس ما      ای نو افلاطون و جالینوس ما

بحقیقت بقول اهل بصیرت هر چند به سلوک و جد تبدیل اخلاق حاصل آید،

لیک چون جذبه رخ نماید، تبدیل چنان که باید پیش آید. ولی جذبه کجا بیاید.

ص ۳۳ س ۱۵. چنانچه جمال صوری را تصرف و حکم است بر اهل

محبت، همچنین حال معنوی را که لطافت اخلاق و اوصاف است که اثر جذبه است،

در دل‌های اهل ارادت تأثیر است. و تصرف بر کمال را تصرف لازم بود. هر که را

تصرف نبود، ناقص بود. لیکن تصرف را در خورد کساک مرائب بود.

ص ۳۳ س ۱۳-۱۴. کامل [را] در خطا نظر بر حق است سبحانه، و ناقص

را در صواب نظر بر خود. پس باعتبار اثر خطای کامل به بود از صواب ناقص.

ص ۳۴ س ۸. شرك خفی اثبات وجود و فعل است مرغیر حق را - سبحانه -

به اصالت<sup>۱</sup>. چه نزد اهل حقیقت و کاملان<sup>۲</sup> با بصیرت همه موجودات بمنابۀ

ظلال اند، و وجود از خود ندارند.

ص ۳۴ س ۱۵-۱۱. بطریق غالب، اگر نه بنادر این معنی حاصل می آید

در اهل جذبه. و غیر ایشان را به ملازمت کلمه، نه امر دیگر.

ص ۳۵ س ۵. وقوف قلبی عبارتست از آگاهی دل در ذکر به مذکور،

بقدر استعداد. و آنکه از بعضی بزرگان نگه داشت نگه داشت پاره صنوبری را که

دل صوری است و مجلای دل معنوی - وقوف قلبی گفته اند، برای آنست که این

نگه داشت او آگاهی به مذکور لازم دارد.

ص ۳۵ س ۹. صورت توحید عبارتست از معنی که در ادراک در می آید

از گفتن الله سالکان را، که مداول ذکرست. و قرار و غائبیت او را یکتا شدن دل

از اندیشه لازم است. و درین حال نوری در باطن در می آید که تناقض را از

میان شرع و عقل و توحید بر می دارد. و از عبارت اشارت در می بسابد و اختلاف

عبارت او را از فهم حقیقت باز نمی دارد.

۱- ص: به صالت

۲- ص: کاسیان

ص ۴۶ س ۴. و یادداشت آنست که نسبت آگاهی ملکه شود و ذاتی گردد؛ که به هیچ عارضه خللی در وی راه نباید. و این حال قبل از فنا میسر نیست. و فنا اثر جذب تمام است سالک را به آن دولت وصول بکام است.

ص ۴۷ س ۱۴. ذکر زبان ظاهر است؛ احتیاج به بیان ندارد و ذکر دل بحقیقت آنست که جانب آگاهی به حق - سبحانه - و آگاهی به کون مساوی بود، یعنی با هم جمع آید و برابر بود. و ذکر روح آنست که آگاهی به حق - سبحانه - بر آگاهی به کون غالب بود. و ذکر سر آنست که جز آگاهی به حق - سبحانه - نبود؛ و از کون او را خبر نبود. و ذکر خفی آنست که وجود روح چون خفای کون که در سر داشت مخفی گردد، و جز مذکور نماند. جاهل که غیر بنام رو در خفا نهد.

ص ۴۷ س ۱۷-۱۹. حاصل بین سخن آنست که «سر» بقول آن جماعت که او را در وسط دل و روح اعتبار کرده اند، و بقول بعضی که «سر» را میان روح و خفی گفته اند، بحقیقت «سر» عین دل است؛ چون [تحت] روح داری. و اگر «سر» را فوق روح و تحت خفی داری، عین [روح] است؛ در نهایت مقام دل و روح و... چون در نهایت دل و روح بواسطه... آنکه به مقام خود نزدیک اند و واسطه ندارند، وصفی دارند که قل از [آن] نداشته اند، آنرا «سر» گفته اند [بنسبت] کسی که نهایت بی دل و روح... و آنکه رسیده سر نمانده، لبك [سر] گویند باعتبار اکان.

ص ۴۸ س ۱. بنه شهید، فنا و اضمحلال سالک آید؛ که قل جاء الحق و زهق الباطل با وجود چگونگی جمع گردد.

ص ۴۸ س ۸. یعنی آنچه پنهان و مخفی نمانده، اشارت کرده اند همان ذکر خفیه است، که آن اشارت پنهان و مخفی است؛ که چون توفانی شوی. و اگر به ذکر، ذکر خفیه گفته اند؟ اینست.

ص ۴۹ س ۴. یعنی ذکر خفیه که درو پنهانست ذکر و ذاکر.

ص ۴۹ س ۸. باین قول ولایت خاصه، تجلی دانست، که نهایت سیر الی الله است، و ذکر خفیه است.

ص ۴۵ س ۸. این که فرموده اند که در بن گفتن فایده نیست، مراد فایده



معتدبه است. و اگر نه حصول تنبیه و تشویق بی‌مهمی و فایده‌یسی نیست. و این ظاهرست. و حکمتی دیگر آنست که طالبان باندک فایده و مهم علمی خورسند نباشند، چه حظاً علمی خورسندی ندهد و شهود می‌آرد.

ص ۴۵ من ۵۴. این درویش از صاحب دلی شنیده که می‌فرمود که ارواح انبیا بعد از دخول در درجه ولایت ظاهر می‌گردند. و آنچه پیش از ولایت سالکان ظاهر می‌گردد، لطایف ایشان [است]. و این سخن حضرت خواجه - قدس سره - دران می‌نگرد.

ص ۴۱ من ۵۸. یعنی فوق این کسب را مدخل نیست. کسب تا اینجا است و بس، دیگر وهب است. پس کار بنده تا اینجا می‌گردد تمام، دیگر کار حق است سبحانه، والسلام.

ص ۴۲ من ۴. و بحقیقت قطع علائق که تعلقات ظاهریست، و قطع عوایق که تعلقات باطنی است، بی‌ظهور مقدمه جذبه - که حلاوت است در ذکر به مذکور - میسر نیست. پس تا این مقدمه حاصل نیاید، سالک را ذکر بساید گفت که طریق او ذکرست.

ص ۴۲ من ۴. و آنچه حضرت ولایت منقبت خواجه احرار خواجه ناصر الدین عبیدالله - قدس سره - فرموده‌اند که مراقبه نباید از کسی که يك بار به ذوق عدم نرسیده باشد، مؤید قول این درویش است.

ص ۴۲ من ۱۹. آیا ذکر حکم قرآن ندارد؟ چه او نیز از تلقاء نفس نیست. و درین قید دغدغه می‌رود.

ص ۴۴ من ۵۷. ازین سخن ظاهرست که طریقه خواجهگان در روش ایشان دوام ذکرست و مراقبه تانهایت و ترك نوافل طاعت. حضرت خواجه - قدس سره - آنگه سخنان و روش طریقی<sup>۲</sup> دیگر نیز آورده‌اند. آن می‌نماید که مفهوم گرداند طالبان این طریق را که طرق ارباب حق حق است و عمل بر آن مودت حصول قرب. غایتش آنکه هر يك ازین طایفه را بحکم استعداد طریقی است که آن طریق نسبت به حال او بهترست. و اختلاف از اینجا است.

۱- ص: خط

۲- ص: طریق

ص ۴۵ س ۴. اگرچه ندیم را گسناخی هست، لیکن وزیر را تصرفی در ملك... هست که ندیم را نیست. پس وزیر را بر ندیم افضلیت است...

ص ۴۵ س ۱۵-۱۴. طایفه اول اهل تلوین اند و طایفه دوم اهل تمکین.

ص ۴۶ س ۴. حضرت خواجه - قدس سره - در گفتن این واقعه اشارت فرموده است در حق خود.

ص ۴۶ س ۱۷. مراد از برخاستن حجاب بکلی آنست که هر يك از ارباب تمکین را مناسب حال او کمال حاصل شود. و حجابی [که] از او زایل می توانست شد برخاسته، نه آنکه فی نفس الامر حجاب نمانده بود.

ص ۴۶ س ۱۹-۴۵. یعنی آثار اختلاط خلاق ایشان را به غفلت از حق نمی تواند برد. و اگر نه در روزگار ایشان نیز ضعف و قوت در نسبت حضور مع الله می رود.

ص ۴۷ س ۴. مراد از ولی عزلت مجذوبست و مستهلك، و مراد از ولی عشرت صاحب فوق بعدالجمع است که از بی شعوری به شعور آمده، و از مشی حال به هشباری علم بازگشته.

ص ۴۷ س ۴-۶. حاصل کلام حضرت خواجه - قدس سره - آنست که در کمالی که در نحت کاملی باشد، حالی می تواند بود که او را باعتبار آن حال شرفی بود، که آن کامل فوق او را نبود. چنانکه ملك را باعتبار نزاهت و قدس خلقت شرفی است که انسان کامل را نیست. و این ظاهرست.

ص ۴۸ س ۴-۴. رخصت امری است که درو صفت عباد مرعی است. و عزیمت آنکه مرعی نباشد.

ص ۴۸ س ۷. غرض از تمثیل آن می نماید که در کارخانه عبودیت و باغ کمال هم رخصت در کارست و هم عزیمت. هر دو طایفه را از اهل الله از حق - سبحانه - بر عمل آفرینست.

هر کس به ترانه بی درین کوی      دستان تو می زنند هر سوی

ص ۴۹ س ۱. چون احوال اهل الله در طور بست که آن طور فوق حس و وعقل است، پس اعتقاد عامه به کمال ایشان نرسد. و ایشان [را در] اعتقاد ایشان... نفع ایشان امرست. پس ایشان را باری بود عامه.

ص ۵۱ س ۴. چه ایشان را دبدۀ بصیرت به شهود جنلال احدیبت است. پس هر چند کمال در عبودیت بود، نظر به آن جلال و عظمت بی قدر و بی اعتبار

است. و با کمال چون ناقصان عارف دل افکار است. بخلاف زاهد که نظر او بر خود و خلق است. به امتیاز عمل از خلق، مغرور و معجب است. و به خودپسندی درکازست. و بدین سبب بحقیقت در کسب اذبار است.

ص ۵۴ س ۱-۴. بنابراین سخنان، در ذلت دوستان و اهل الله به چشم حقارت نباید نگریست، و آن را نعل باژگونه باید دید. چه اگر بصورت و ظاهر بد می نماید، بمعنی و حقیقت راه می گشاید. و ترقی می دهد. چه درد و نیازمندی و رجوع می آرد.

جرمی که رخت ما به حریم فنا کشد [بهرز] طاعتی که به عجب و ریا کشد ص ۵۴ س ۳-۴. بواسطه آنکه آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - جامع جمیع حقایق انبیاست.

ص ۵۴ س ۴-۶. پس ولی این نسبت هر چه از مشکوة روحانیت انبیاء... گیرد، بحقیقت [از] آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - گرفته باشد. چه همه بحقیقت هر چه دارند [از] حقیقت او دارند [که] کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين.

ص ۵۶ س ۴. یعنی حضور مع الله در طریقه ما برعکس طریق دیگران افتاده است. در طریق دیگران در خلوت و جدایی از خاق، نسبت حضور مع الله از میان خلق افزون است. و در ظاهر این پسندیده و میمون و موزونست. و درین طریق در میان خلق بشرط نادر آویختن به ایشان، نسبت حضور مع الله افزونست. و این معنی بواسطه نیت است، که بی اختیار ایشان در ایشان ظاهر کرده اند؛ که حقیقت نیت - که بحقیقت در تحت اختیار نیست - درین طریقه درین صورت افتاده است. و نیت خاطر ربانی و القاء ملک است. و صاحب نیت کسی است که از باطن وی نفی شده خواطر شیطانی و وساوس نفسانی؛ چه نفس مقهور احکام دل گشته. پس هر این عمل به خاطر ربانی و القاء ملک نتیجه صیاب دهد. و تفاوت میان طرق اهل حق باعتبار اهل نیت است. هر يك ازین طایفه را بحکم استعداد فطری نیت نوعی افتاد. پس همه خوبست. و نیت عمل را بمثابه جانست؛ که بی آن، عمل بمعنی نانو است.

ص ۵۶ س ۱۵. نتیجه در دنیا عبارتست از ظهور جذب الهی و ذوق حب او [در] دل که لازم نفی شدن وجود بشریت است.

ص ۵۵ س ۱. یعنی عمل باید که در این از برای عبودیت بود، نه از

برای [حصول] نتیجه. اگرچه از قصد عبودیت نتیجه‌پی را هم چشم باید داشت. فضل حق را طالب باید [بود]، نه آنکه مطلقاً عبودیت [را] ملحوظ نداشته [همنش] ناظر فایده و نتیجه بود.

ص ۵۶ س ۴. یعنی معلوم سالکان نیست و نمی‌شود که در چه صفت از صفاتی که سالکان را می‌دارند در آن - مثل توحید و معرفت و معاندت و محبت و غیره - خواهند داشت، ختم بر کدام صفت خواهد بود. پس گاهی در سکون ایمن باشند از گردش، و گاهی از فلق در اضطراب. و بجز ابتدا و وسط معلوم نیست<sup>۱</sup>. و غالباً مراد از وسط نه وسط حقیقی است...

ص ۵۷ س ۶. مراد از خوف و حزن، خوف و حزنی است که در مراتب دنیا و آخرت بود. چه شهود جمال و جلال حضرت احدیت، عظم راحت و محنت دنیوی و اخروی را پست سازد. و در نظر اعتبار نمی‌گذارد. پس خوف در مستقبل از ظهور محنت، و حزن در ماضی و حال، ایشان را نباشد. خواجه انصاری - قدس سره - درین معنی فرموده: الهی اگر خواهی نواخت، بهشت دیگر باید آسایش او را؛ و اگر خواهی گداخت، دوزخ دیگر باید آلابش او را. و با آنکه نظر ایشان از غیر حق برخاسته<sup>۲</sup>، بواسطه شهود عظمت الهی قایم مقام حزن و خوف آمده... بمرتبه‌بی که آثار خوف و حزن ایشان بکمال ظاهر گشته.

ص ۵۸ س ۱-۴. ازین سخن ظاهر می‌گردد که خوف خاصه چون خوف عامه نیست. خوف عامه از تحویل و گردش است از ایمان به کفر و از سعادت به شقاوت. خوف خاصه از شهود و قدرت و بی‌علنی و دریافت عظمت الهیت است. شاهدان در خشیت است بی‌نظیر در ماضی و مستقبل. و این در ادای حقوق عبودیت تمامتر است. و مکر در حق خاصه، ابقای احوال است با ترك ادب؛ و ازین مکر ایمن نمی‌توان بود. و مکر در حق عامه، ارداد نعم است، با مخالفت و بشارت غفران امن ازین مکر حاصل می‌آید.

ص ۵۹ س ۱۴. چه نبی و ولی قوت تصرف در بواطن طالبان [را از] جذب (قدرت؟) حق - سبحانه - دارند، و در پرتو نور او دلها می‌ربایند. او بود و پس، و با وی [در] این معنی شریک نیست کس.

۱- ص: است

۲- ص: برخواست

ص ۶۲ س ۴. عدم عبارتست از ذهول از خصوصیات اشیا بسبب تصرف ذکر و حضور به حق - سبحانه - . و وجود، عدم اشیا است بکفایت و صفت خاص که به وهب الهی بر عدم مترتب شود. به قرینه آنکه فرموده هیچ چیز از ممکنات وجود [فنا] را تغییر نتواند کرد. چه اگر مراد از وجود فنا نفس بی خودی و بی شعوری بودی، بایستی که در فنای آن بی شعور هرگز زایل نگشتی. فافهم.

ص ۶۲ س ۴. فنا عبارتست از ذهون مطلق از اشیا بسبب تجلی حق سبحانه. وجود فنا عبارتست از حالت موهوب - و بعکس مطلوب - که بر فنا مترتب می گردد. و این را ظهور حق - سبحانه - چون اصالی بودند، بوجود بشریت اصلی، در وجود عدم تغییر حاصل نمی شود. بعد ازو نابود بشریت اصلی که همانست خود نمی گردد. وجود بشریت اصلی آنست که او [را] مستقل بوجود داند و وجود بشریت عارضی آنکه او را بخود موجود داند، و ظل وار پس آن حجاب آید و این نباید. فافهم.

ص ۶۳ س ۴. «مراد از وجود عدم دوام این صفت است»: یعنی دوام صفت عدم که ذهول است از خصوصیات اشیا... بسبب تصرف ذکر با مقدمه جذبه. غالباً حضرت خواجه - قدس سره - درین شرح از ذکر ملزوم<sup>۱</sup> لازم خواسته، که علم و تعین فی الجملة است بنسبت اشیا که در عدم نیست. و آن متعین فی الجملة چون کامل نیست می شاید که عود کند به وجود بشریت اصلی، که حجابست. چه درو اضافه<sup>۲</sup> وجود و افعال باصالت اسماست. اما غالب آنست که وجود عدم بر خود فنا کشد و در عدم عود واقع است. اما در فنا دوام لازم نیست و در اول حال فنا تعین کامل حاصل است. بنا بران درو عود نیست که الفانی<sup>۳</sup> لا یرد الی اوصافه. اما عود به وجود بشریت عارضی که درو اشیا فانی وار می نماید که هر چه دارند از دیگرست<sup>۴</sup> در خور استعداد ایشان در ایشن ظاهر فنا را زیانی ندارد چه بحقیقت همچنانچه در حالت بی شعوری فانی است در حالت شعور نیز فانی است. فافهم.

ص ۶۴ س ۱۹. یعنی هر باطنی که رافع حکمی از احکام ظاهر بود، باطن بود؛ نه آنکه همچو او نبود.

۱. ص، که از ذکر که ملزوم

۲. ص، این جمله مکرر آمده است.

۳. ص، العناد

ص ۶۵ س ۵-۱. چه هر کس که به بقاء بعد الفناء رسید، در وسوس و هواجس همه آثار تجلیات جلال حق سبحانه [را] شاهدست. در مظاهر هدایت آثار اسم الهادی می بیند و در مظاهر ضلالت آثار اسم المضل مشاهده می نماید و در همه ناظر حق است حق سبحانه لبك... متابعت آثار تجلی اسم المضل نمی نماید و ازو درو می گریزد و فرموده اعوذ بك [منك] نظر [بدین دارد].

ص ۶۵ س ۱۵-۱۱. چه مادون جمال محبوب نزد محبتی که بکمال بود، قدر ندارد.

گر نشان یابی ازان، کاری بود  
ودنه بی او زیستن، عاری بود  
ص ۶۵ س ۱۸-۴۰. و این که وجود فنا عود به وجود بشریت نمی کند، نه آنست که مقدور نیست؛ مقدورست. لیکن سنت الهی برین رفته که عود کند. چه [اگر] صواب علم درین دیدی<sup>۱</sup>، غیر این را سنت نهادی. پس در سنتی که نهاده، نه محتاج بوده و نه بی اختیار.

ص ۶۷ س ۵. و این فناء فنا همان فنای تام مطلق است که درو از غیر و غیرت نشان نیست. در فناء غیر تام علم به فنا هست. و این نیز غیرست لبك در فناء تام علم به فنا نیست.

ص ۶۷ س ۱۶-۱۷. چه وجود ظلمانی به وجود [نورانی] مترتب است چون وجود ظلمانیست نماید هر دو نماید.

ص ۶۷ س ۴۰. پس فنا را بزرگان به این وجه توصیف نموده اند که فنا آنست که بواسطه ظهور حق سبحانه شعور به ماسوی نماید. مراد موجودات عالم ظلمانی است و شهادت آن. و فنای فنا آنکه شعور به فنا هم نماید. مراد آنست که به وجود روحانی شعور نماید. لازم آید که وجود روحانی نماید. و این که در فنا گفته اند که شعور به ماسوی نماید، و در فنای فنا آنکه شعور به شعور نماید و نداند که فانی است، اشارت است به آنکه در فنا ماسوی هست و در فنای فنا شعور هست. اما شعور به آن ندارد. و این فنا در علم است نه در واقع.

ص ۶۹ س ۴. و چون شعور از صفات روحانی است و لازم [است] پس چون شعور به شعور نماید، لازم آید که وجود روحانی نماید.



کتابخانه مجلس شورای اسلامی





ص ۱. 2 سپاس بی اندازه: سپاس ببعده اندازه M || 4 هم شهود او: هم  
شود M، هم شهود اوست H || 7 تَلَطَّفَتِ الهی تَلَطَّفَتِ M || ولو ... جحدوک:  
— B || لما: ما S || 8 سیدی: نبوی H || 9 است: اوست P || 14 اما بعد: و  
بعد H.

ص ۴. 2 قطب: قطب الاقطاب P || 6 بحسنه L دیوان ابن الفارض: لحسنه  
MHPBS || 9 الشیخ: شیخ HPBS || 12 افسوال: احوال P || 13 ایشان:  
خویش H || 14 الحافظی: حافظی BS، الحافظ HP، — L || البخاری: بخاری  
B || 17 از آن: — B || انعام: الفاظ متبرکه L || 18 مخلصان محق: مخلصان  
بحق L، محبان محقق H || 19 مجلس: — L، مجالس PB، مجالست H || 20  
شنیده: شنیده اند HL.

ص ۴. 2 گذشته: گذشته B || 4 دلها و جانها را: دلها و جانها ایشانرا  
HP || 5 استرواحی: استراحتی و اشراحی L || باشد: حاصل باشد H || 6 فضل  
رحمت الهی BS: فضل و رحمت الهی ن، فضل الهی HL || 7 اقتصار: اختصار  
HPL || افتاد: + حدیث معجز تبریز شمس دین کم گو \* که نیست که در خور  
آن گفت عقل سودایی \* خموش وزیر زبان ختم کن تو باقی را \* که هست بر  
تو موکل غیر لالیی HMPL || 8 و قال: + است را || 11 از مشاهده: مشاهده  
H || 16 سخنان: سخن BL || سخن: — F || 17 در بیان نتوان آورد: بیان نتوان  
کرد P، در زبان نتوان آورد H || 18 تشریناً: نشویفاً PS.

ص ۴. ۹ عوایق: - BS || بر: - P || 10 تخم معانی حقیقه: تخم فهم معانی خفیه HL، تخم معانی حقیقه B، تخم هر معانی حقیقت P || گردد: می‌گردد HL || 10 - 11 حقیقت فهم: فهم حقیقت H || 11 سخن: سخنان L || 13 او: آن H || 14 نتوانستند: - گنت H || 16 نبود: نیست S || زیرا که: زیرا B.

ص ۵. 1 بیند: بیند BHL || 3 شیخ شهید: + شیخ BL || بغدادی: البغدادی I || 4 می‌فرمود: می‌گفتند P || 5 قسمی: قسم MK || 9 ابو یعقوب یوسف بن ایوب: ابو یوسف بن ایوب S، ابو یعقوب بن یوسف بن ایوب L || 10 که: - HMP || روی در نقاب آرند: روی در مقام نقاب آرند HB، روی در نقاب کنند P || سلامت: سلامت L || 11 سخن: سخنان HL || بخوانید: - بقدرسی پاره P || 12 که سخن او گوید: که گوید B، که ازو گوید H || 13 می‌شنود: شنود HM.

ص ۶. 4 الغزیر: الغدیر LP؛ القدیر H || 5 ابو عبدالرحمن: عبدالرحمن H || سلمی نیسابوری: السلمی النیسابوری P، سلمی نشابوری B، سلمی نیسابوری H || 6 حقایق التفسیر: حقایق تفسیر MBS || 6 - 7 مشایخ اند... در کتاب طبقات: - B || 7 ازان کبار: از مشایخ کبار P، ازان مشایخ کبار H || 9 بزرگ: بزرگوار HS || گردانیده: گردانیده اند H || 15 و اگر: بدانکه H || 16 شرحی: شرح B || اولی: اولی ترین II || افند... که: - B || که آن شرح: که شرح M || 18 خط: - P || 19 فصلی: فصل P || از وصل: بروصل P، از وصول B || زیرا: زیرا که HM.

ص ۷. 4 ارباب الطریقه: ارباب طریقت P || 5 اهل الحقیقه: اهل حقیقت P || خدمت: - SL || 6 المشتهر: المشهور B || 6 - 7 اطال... برکاته: اطال الله علیه S || 7 مجموع: مجموعه FP || 8 زیادت: زیاده HM || 14 درین کلمات گفتن: در گفتن B، درین گفتن HL || 15 مزید: - H.

ص ۸. 5 است: - H || پرورش: ودرش P || 10 - 11 در مشاهده و واقعه... واقع بوده است: - P || 12 - 13 آن شب بوده است... اول: - I.S || 13 رسیده‌اند: رسیده‌اند P || مزار دبرک: مزار متبرکه S || 14 منسوب است: منسوب H || محمد بن الواسع: محمد الواسع BKM || 15 نقل: نقلی S.

ص ۹. 1 حضرت: - L || 2 بوده است: بوده S || 3 سنتها: سنت

MKPB || 4 که: - SL || نهایت: - H || 7 عمل: + را K || را:  
 - HKSL || می نموده اند: می نموده S || 8 بودند: بوده اند KP || 9 عمل  
 نکردند: عمل نکرده اند PK || 10 مشاهده می نمودند: مشاهده می ننوده B، مشاهده  
 می کرده اند K، مشاهده کرده اند L || 11 شرح قصه: قصه شرح H || عجیبه:  
 - H || 13 نموده اند: نمودند S، می نموده اند P، نمود M، نموده H || 14 علی:  
 که علی B || 15 شود: گردد L || 17 فرزندی از: فرزندی از فرزندان L ||  
 طریقت: طریقه S || است: یافته S || 19 انجیر فغوی: انجیر و غوی I، انجیر  
 فغوی اند H || خلفای حضرت: خلفای H || 20 خواجه عبدالخالق: خواجه بزرگ  
 خواجه عبدالخالق KMB.

ص ۱۰. 1 نسبت ارادت: نسبت و ارادت L || تعلم: تعلیم H || 2 ایشان:  
 + را H || امیر سید: سید امیر L || است: - H || 3 مذکورست: مذکورند  
 L || 5 بحقیقت: - L || حضرت خواجه بزرگ: خواجه بزرگ H || 8 خواجه  
 یوسف: امام ابو یوسف H || 9 طریقت: طریقه S || 10 تربیت: در تربیت:  
 B || 11 به دو طرفت یکی: - H || 12 شیخ بزرگوار شیخ: شیخ بزرگوار  
 HL || 13 - 14 شیخ ابو عثمان ... رودباری: - H، شیخ ابو عثمان مغربی و  
 شیخ ابو علی کاتب B || 15 ابو علی فارمدی: ابوالقاسم گرگسانی H || 17  
 عهدهای: عهدها و دوره های P || 18 اخیر: آخر L || 19 گشته اند: گشتند: MKB ||  
 وقت: وقتی D || 20 مفا.ایان: مفا.ایان S، مفا.ای M.

ص ۱۱. 2 بکلی: بکل L || از بسی: بسی از H || 3 ایشان: - L || 4  
 انوار: انواع S || 4 - 5 نسبت انتساب ایشان: نسبت ابن انتساب L، بسبب این  
 انتساب H || 6 اشارت به: اشارت بر L، اشاره به H || 8 زیرا که: زیرا B || 10  
 که: - P || 12 بلو: باو HL || انتساب: + او P || 14 و او را: و او را نسبت  
 در بن معنی L || 15 و حسن بصری را: و او را H || 17 را انتساب: - L || در  
 علم باطن: در بن علم BMK || 17 - 18 الرضا ... موسی: - B || 18 موسی -  
 الکاظم: امام موسی الکاظم M، موسی کاظم S، I || 19 رضی الله عنه: رضی الله  
 عنهم در علم ظاهر S || طریق: طریقه H.

ص ۱۲. 1 انه: BK || 2 و عام باطن: و در علم باطن I || 3 تعظیماً:  
 لعظم P، - B || 7 بمدنی است: بمدنی بوده است H، + بعضی گفته اند نود و

بعضی گفته‌اند سی سال P || در تصوف: — H || 12 باقرست: باقر HL || 13  
 علی بن الحسین است: علی بن الحسین بن علی H || 15 علی بن ابی طالب است: علی  
 است L، علی بن ابی طالب H || 16 علی را: علی S || رسالت: — L ||  
 سید المرسلین: — H || 18 الصدیق: صدیق HPBS.

ص ۱۳. 1 مشهورند: مشهور است H || 2 و سلمان فارسی: و سلمان  
 HP || 3 دریافت: دریافت HMP || 4 سلمان منا: السلیمان منا L || 5 امیر المؤمنین  
 ابوبکر صدیق: ابوبکر صدیق است PS | بود: بوده H || 6 رسول الله: رسالت L || 8  
 از آن: — H || 9 بودند: بوده‌اند H | 12 قطب الزمان: قطب زمان PS || در هر  
 عصری: در هر وقتی و عصری L || الی یوم القیامه: الی قیام القیامه S، الی قیام القیام  
 P، الی قیامه B || 14 فروتر: فرودتر H || 15 امیر المؤمنین: حضرت امیر المؤمنین  
 H || 16 مثل: مثال H || و آن: — P || 18 شش دیگرند: آن شش دیگرند || 20  
 اواخر: آخر L.

ص ۱۴. 1 فرمودند: فرمود PB، کرد K || 2 متخذاً احداً: احداً متخذاً ||  
 ابابکر خلیلاً: ابابکر L || 3 حدیثی: حدیث MKP || 4 و عزتی: و عزتسی و  
 جلالی H || 10 به این نهایت: + است L، به آن نهایت P || 13 اکمل: کمل  
 H || 14 اکمل: افضل H || 15 برین: بدین S || اجماع: اجتماع H || 16 خیال:  
 خیالی B || 17 تاویل ... گفته: تاویل می‌کنند بر وجهی دیگر L، تاویل بر وجهی  
 دیگر می‌کنند H || 19 ایشان: — B || 20 ما رم می‌گردد: معلوم می‌کردند B، معلوم  
 گردد H.

ص ۱۵. 2 حضرت شیخ طریقت: شیخ طریقه S || 3 طریقت: — B || 5  
 نبوت: رسالت HPL || پرورش: تربیت و پرورش P || 7 مقامی: مقام H || اینجا:  
 انجا L || 9 طریقت: طریق H || اول: او ان S، ان B || 11 نجم الکبر: نجم الدین  
 الکبری HK، نجم الدین الکبرا ML، نجم الدین کبری P || 12 ابو الخیر: + است  
 P || خرقانی اند: الخرقانی اند L، خرقانی را P || 15-17 هیچ واسطه... خاص  
 است: — B || 18 فریدالدین: — HBPS.

ص ۱۷. 3 سالک را: سالک زاه را L || 3 - 4 جلال او را... جمال  
 او را: — B || 5 زمان: زمانی KP || صفات S: صفت HPBL || 6 نمود: نمودن  
 B || 7 ابویزید بسطامی: — K، ابویزید HBP || 8 نسفی: نخشی HL || 10

کشیدن: کشش KMB، + بار H || 13 نیشها: نشها PB || 14 از: - B || 15 تا سخن: تا MKB.

ص ۱۸. 1 غایت: - H || 2 می باید مردن: می باید مرد KP || میرد: بمیرد H || 3 درین: دران B || 4 در حال: فی الحال HL || بکلی: بکل P || 5 برین: بدین S || 9 گشتم: - S || نزدیک: نزدیک MB || 10 دران حیرت: در تحیر H || نزدوی: بزودی HPBS || 11 دروی: در روی او PL، در روی وی BHKM || روی: - HL || تأثیر: اثر H || 12 زیادت: زیاده NPS || حیرت: حالت H || دل من: دل L || 13 محمد: محمد زاهد HP || 14 حرکتی: حرکت HL || پیدا آمد: پدید آمد HP || 15 حال: حالت P || اصلی: اصل HL || 16 این: آن HL || با: بر KMP || 18 حیرت: - H || 19 الهامی: + به دل من H.

ص ۱۹. 3 صفات: - K || مقابله: مقابله HB || 4 همچون L: همچو SHPB || ضرر: ضرر H || نزدیک: نزد PBS || بود: نماید P، شود KMB || 5 بعلی: بنظر P || 8 این: آن S || 14 اقتضی آن کند: آن اقتضا می کند P || 15 ارادت خود را: اراده خود را LP || 16 این صفت از وی: آن صفت از او L || 17 بی اختیار: بی اختیاری B || باشد: + یعنی از خواست امتناع نماید H.

ص ۲۰. 1 عیسوی المشهد: عیسی المشهد B || 3 بسطامی: - PBS || در: در زیر P || 4 گشت: شد L || 5 دردم: دم در دم HP || در دمید: دم در دمید P، او در دمید H || 6 شیخ: - II || 7 گفته اند: + که را || اولیا: اولیاء الله HI || نام: تمام HB || حقیقه: حقیقه PB || 8 ذاتیه: + حجاب احدیت است و عکسی از آن بر H || فطرت: فطره BL || ایشانند: - S || 10 حقیقی: حقیقه HL، حقیقه B، حقیقت K || 11 به آن: باین L || 13 آن: این L || 16 نما زنده گردانیدن به حیات حسیه: - S || 17 - 18 بدان التفات نمودن: بدان التفات نمودند PHL.

ص ۴۱. 4 زیادت: زیاده S || فصور: فصوری M || فیض: فضل P || 6 نگردد: نشود H || تصرف: درست H || 7 در آرند: در آورند P || در خمدان: + تصرف H || در آورند: در آورده اند MK، در آوردند B || 8 بیرون می آید: بدر می آید HL || 10 دیگر باره: دیگر بار P || بسازکنند: + و کوزه سازند HP || 12 فرمودند: فرموده اند P، می فرمودند که H، + که M || شبانروز:

شبانروز KL، شباروز MP || 13 باز آمدند: آمدند HPBS.

ص ۴۲. 2 می بود: بود S || 4 فرمودند: فرموده اند MP || 6 بشریت + او PML || قربت: قرب H || 7 زیادت: زیاده H || 9 بی زیسان: بی زبانی P || 13 محو کردن: محو گردانیدن H || هیأت: تعینات HP || 14 قربت: - S || برسد. رسد S || 16 تواند ترقی نمود: ترقی تواند نمود MKHPBL || تصرفات: تصرف P || 18 سیر الی الله است: - است P،... اینست L.

ص ۴۳. 1 و سلوک که: و سلوکی که عبارت از HPL || 2 ابن: - S || در: - L || 3 مقصد: مقصود PBHKM || 9 مقرر: محقق H || 14 - 15 در عمر... نبود: - BL || 16 در: و P || 18 جز او نباشد: نباشد جز او L.

ص ۴۴. 1 عهده تسلیم: + در تصرف ولایت شیخ L، + تصرفات ولایت شیخ P || 2 شیخ: - MKB || 4 رسد: + قال الجنید رض الاتصال بالحق بقدر الاتصال عن الخاق H.

ص ۴۵. 3 تام: تمام MHPBL || 5 قدس الله روحه: از اینجا ببعدازنسخه L افتاده است || 6 بودی: بسود KB || 7 اثری: اثر P || 8 حقیقه: حقیقه P، حقیقت H || 12 سخنان: سخنها B، سخن H || 14 هر: - B || در بیان می آوردند: در ره بیان B || 15 گفته اند: - K || بی نشان: بی نشان تر S || بعضی بی صفت اند و بی نشان: - B.

ص ۴۶. 1 و بعضی: بیعضی MKB || ازیشان: - HPB || نشانند: نشامند P || 2 معاملت: معامله H || 4 بلندست: - است MKB || قاصرست: + و این سخنان نسبت به متوسطان است که ادراک بی صفتی توانند کرد نه نسبت به مبتدیان که از ادراک قاصرند HP || 15 آن: این HMKB || 16 این: - S || 20 و متصرف: + بود HMKP.

ص ۴۷. 2 از آن: از این HMPB || 5 از وقت و حال: از سر حال B.

ص ۴۸. 2 بحاصل آید: حاصل شود P || 4 جمع کنید: جمع کسبت B || 7 استقامت احوال: - B || خداوندی: خداوند H || 10 می باید: + کرد P || 11 روش: روشن MB || 13 می گوئیم: می گویم H.

ص ۴۹. 1 یاد کردن: یاد کرد KMB || 2 بر آن: بدان H || ذکر: مذکور H || 3 حجاب: + است HKMPB || 6 تا: - M || 8 متفرقه: + معاده

S || 10 آن ذکر: ذکر HKMPB || بود: باشد P || 11 زمان: - H || 13 فرموده است: - H || کلام مجید: + می فرماید H || 17 تصرفات: - K، تصرف MPB.

ص ۴۰. 1 که در: در HPB || 3 رسد: رفتند H || برود: - H || 9 خلاص یابد: خلاصی بیابد P || 10 خانه: - B || تهییج: نهج S، - H || 11 شهوات: ترک شهوات HKMPB || معاصی: ترک معاصی P || 13 همه: غیر P || الوهیت: الهی H || چیزی: چیز IIMKPB || 14 دارد: آرد P، برد H || 16 فرمان: - H || 19 باید: می باید H.

ص ۴۱. 2 ذکر: - H || 3 راه او را: + کمال H || 4 مستوحش: متوحش HP || 5 باشد: شود H || تواند روی گردانیدن: روی تواند گردانید H، تواند روی گردانید PK || مستغرق: مشغول H || 8 - 9 سیر امله بی... بند شکن می باید: - KB || 9 در هرگامی... بندشکن می باید: - HMS || 10 شیخ... فرماید: - K || فرماید: می فرماید MPB || 14 شیخی: شیخ KPB || 15 - 16 در زمین مستعد دل طالب: در طالب مستعد H. در زمین دل طالب مستعد P، در زمین مستعد طالب M || 16 طالب را: - H || 18 را هوای: هوا را H.

ص ۴۳. 1 دل: - B || 4 به تبدیل: در تبدیل B || 15 نباید مشغول شدن: مشغول نباید شدن H || 6 مراقبه: مراقبت KMP || 7 تحصیل: بنحیث P || 8 مجاهده: مجاهدت H || 9 بحاصل آید: حاصل آید P || 10 دارد: گرداند H || برگیرد: بردارد H || زیرا که: زیرا BM || رفت: رفتن H || 11 کسی: آنکس P، مثل کسی HK || 13 زیرا که: بسبب آنکه H، زیرا MB || 14 راه شیطان: راههای شیطان PMK || آمیخته: + است P || 16 بیت: مثنوی P.

ص ۴۴. 9 در پهلوی راستی: بر... S || نیایی: نیایی H || 10 بررسمی S: برسی KPB، برسی H || 11 وچون... کند: وچون در یافت صحبت و سعادت تصرف او را در یابد و در باقی شود P || 13 بیش از آن است که: بیشتر است از آنکه P || 16 با اهل دل: باهل الله P || امر: کار P || 17 تو: - B || نیست: نباشد H || 18 نیست: نباشد H.

ص ۴۴. 3 راه: راهبر P || 4 عزت: حق P || بود: برد H || 5 نتیجه: - P || 7 در کلمه توحید: در بین کلمه H || و اثبات... است: - H || 8 به مداومت:

از مداومت H || 10 وجود: - H || 11 از: در P || دیگر: - P || 13  
می نماید: می فرماید H || در هر ذکر: در ذکر B، در هر ذکر P || 14 به اول:  
در اول H || 16 می گرداند: گرداند P || 17 ذاکر: + که B || 19 لطف: لطیفه  
P || 20 صدد: صدور P.

ص ۴۵. 1 عظیمه است: عظیمست PK || 3 بازداشتن: بازداشت KPB ||  
نمی شمردند: نمی شمرده اند P || عدد: اعداد H || 5 مهم تر: مهم HMB || زیرا که  
خلاصه: - P || 6 ذکر: + در MKB || 7 محدثات: - KPB || 8 و ملازمت  
برین: بملازمت بدین P || 10 شرع: - H || نماید: نمایند HMKPB || مقام:  
+ حقیقت HP || 12 شود: گردد H || غیر: + حق PHMKB || 14 زحمت:  
مزاحمت P || 15 لکن: - MKB || 17 شود: گردد H || ذاکری: ذاکر P، بسا  
با روح ذاکر K || 18 روح و وجود او: وجود H || مستهلک ... نا ص ۳۶ آخر  
س 19 از نسخه B افتاده است || گردد: + و درین مقام سالک را رفتن نماید  
برون شود

وز جست و جستو برداختم

من دست و پا انداختم

درپیش جست و جوی تو M.

ای مرده جست و جوی من

ص ۴۶. 1 شعر: مثنوی P || 2 گو: کن H || 3 فانی: فارغ H || 5 که:  
در P || 6 یادداشت است: - است P || و ذکر: ذکر P || 7 تعلم: تعلیم IIP ||  
الف با: الف و با PK || 8 استعداد: قابلیت استعداد H || بیند: یابد H || 10 الف  
وبا: الف و بی HK || آند: آنانند HKP || 12 آنست: است S || می گویند:  
تکلیف کنند و گویند که P || 13 بر بام: بام P.

ص ۴۷. 1 الاسم: اسم P || 3 سر: و سر KP، سر کلمه H || 8 دانست...  
شناخت: - P || شناخت: شناختن KP || 9 که: زیرا که P || 10 ثابته: اثبات  
H || 10 - 11 اطنابی... حضرت: - P || 13 یاد کردست: یاد کرد داده است P ||  
مراتبی که ذکر: مراتب که هر ذکر P || 14 ذکر دل: - S || 15 جسمانی و  
روحانی: جسمانیت و روحانیت P || 17 و مرتبه: - PB || از مرتبه: از مراتب  
P || 18 فروتر: خوردتر P || 19 سر: نیز P || هر یک: هر یکی P || هر یک...  
مقام خود: - B.

ص ۴۸. 1 نهایت: - P || وصفی: وصف P || صفت: وصف P || 6-7



که رستم را... کشد: که رستم را کشد هم رخس رستم P، که رستم را هم رخس رستم کشد B || 8 که: B، چنانکه H || 9 حضرت خواجه: B || عبدالخالق: + عجلوانی H || 13 برسد: برسید P || 15 و سر: + او HPB || 19 کلی: کل P.

ص ۳۹. 1 - 2 توجه کلی... برسد: توجه کلی دارنده او از مداومت و ملازمت برین بدل او برسد P || 3 و باطن: B || 4 باز: قابل H || باز تجلیات ذاتی: P || 5 بردل: بدل HP || 6 بود: شود HPB || 8 آن: او P || 9 گیرد و: HPB || 10 را: B || 11 وجود خود را: وجود خود را HP || هست: + همه را P || 12 رسد: برسد P || 16 حق تعالی: + همه را P || 17 اول عالم: عالم H || 18 گفته اند: + لواحد من الاکابر P.

ص ۴۵. 4 و از اینجا: و اینجا P || 6 الوهیت است: الهیت P || عظیم: عظیمه HPB || 7 پیدا آید: پدید آید HPB || درجانی: درجات P || که عبارت از آن نتوان کرد: که عبارت نتواند اداء آن کرد P | 9 این نوع معانی: این نوع B، این سخنان P، این نوع سخنان H || 10 تنبیهی... است: ترغیب طالبان بوده است H || 11-19 وفای فنا... که آلیه: B | 11 وفای فنا آن... است: H || وفای فنا: و راه وفای فنا P || جسمانیت: جسمانی P، جسمانیه S || فانی گشته است: فانی گردد P || 12 روحانیت: روحانی P || الوهیت: الهیت P || 13 بر دل: P || فراموش گردد: فراموش کند P || 15 شود: گردد II || 16 این: P || بی نشانی بود: بی نشانی بر وی غالب شود P || 18 نشان: طریق P || 19 فیخفه فی کنه آلیه: P - || 20 کسی: P.

ص ۴۱. 1 پیدا نیاید: نبود H || 2 در: در آن H || 4 کار دگر: کار دیگر P، جای دیگر H || این نیز: این کار P || عظیم: اعظم II || 5 را: P || باشد: شد B || 7 دل: زمین دل H || وسوس: وسواس PB || 9 آن تخم: این تخم PB || 11 الهیت است: الهیت P || همه: HP || 14 و از ذکر: و ذکر B || 16 طرد: نزد بعضی H || که: که آن P || 16-17 حدیث نفس... پوست: حدیث النفس غلاف دبو است P || 17 باشد: P || 18 دوام مراقبه دولتی بزرگ است: دوام مراقبه است که دولت بزرگ P، و دوام مراقبه دولت بزرگ است H || 20 الهیت: الهی HPB || خویش: خود B، خویش را H || بربک: بیک P.

ص ۴۳. 1 حالت: یک حالت B، یک حالت HP || طریقی: طریق  
 HP || 2 دولت: -- H || 4 شهاب‌الدین سهروردی: شهاب‌الحق والدین السهروردی  
 H || 6 را: - B || فرض: فرایض H || 7 از ملازمت ذکر: از ذکر و ملازمت ذکر  
 P || 8 حاصل گردد: حاصل آید P || 9 تلاوت: ملازمت P || 10 وردی: - P ||  
 عملی: عمل PB || 12 امام خواجه: خواجه امام B || 13 خود که: + فرمود  
 B || 14 فرموده‌اند: فرمودند S، فرمود B، فرموده H || 15 که چه... سخن:  
 - B || برای آنکه: زیرا که P || 16 فاضلتر... که: فاضلتر است از آن که P || 17  
 مند: فقد P || 18 ای نور... جل: - PB || 19 من عمله برابره: من علمه بر به B،  
 من عمل برابره P.

ص ۴۴. 1 که: تا B || حدیث نفس: حدیث النفس PB || جانبی: جانب  
 H || 4 زمین: هفت زمین HPB || 6 فاضلترست: فاضلتر: HPB || 7 معنی اگر  
 فهم کند: اگر معنی فهم کنند PB || اگر بی‌گفت: یا نه گفت P، و اگر نه گفت HB ||  
 اگر فهم کند: اگر فهم کنند HB، اگر معنی فهم کنند P || و اگر نی: و اگر نه  
 HPB || 8 و یکی: و دیگری P || که کسی: کسی که HB || 9 اثر کند: در وی اثر کند  
 P || 10 افتا: فنا HP || 11 زیاده: زیادت PB || 12 بشریت: + بیشتر HPB || 13  
 محمد: + بن H || 16-17 وظیفه تلاوت قرآن در روز: تلاوت قرآن در روز P،  
 وظیفه قرآن در روز B، وظیفه H || 17 است: - P || 18 عزیزان: - P || 19  
 بنده: بسنه H.

ص ۴۴. 1 یوسف: + بن ابوب H || 2 خواجه: - P || بدیشان: بایشان  
 PB || 3 طالب: + را H || 4 گفت: - P || 5 برین: بدان P || علم لدنی... بود:  
 علم لدنی و حکمت الهی P || 6 لحظتی: نحوه HS || 7 چنان: - H || لا اله الا الله:  
 + است P || 8 بکلی: + از HP || لا بدو: - P || 9 مابقی: باقی P || کل:  
 کلی H || 16 خواجه امام: امام خواجه P || محمد: + بن H || 17 کاری: + و  
 در هر حالتی P || 19 دور می‌کند: دور توان کرد P || 20 فرمود که: فرموده است  
 HB، فرموده P.

ص ۴۵. 3 ایشان به: ایشان را به B || 4 در نیازند باز نیابند: ندارند  
 P || 5 مالک: ممالک B، ملک PH || اختیار: صاحب اختیار P || 6  
 گردانیده: + است P || اهل تمکین: + را P || ایشان: - P || 7 باختیار:

P - 9 || باطنی: باطن B || 11 این سخن: + ایشان B - P || ربوبیت: الوهیت P || 15  
 اعتماد نمایند: اعتقاد نمایند P || و بظهور... بر آن: - B || و بظهور آرند: - P.  
 ص ۴۶. 2 شاهدین: شاهدین P || 3 آخر: + آن HB || 6 زمان:  
 P - || آنچه: + تو B || 7 خواهد بظهور آمدن: بظهور خواهد آمد P || 8  
 رسیدن: رسید PS || خود: + را HPB || بگزارد: گذاردند P || 9 مرا: + هم  
 B || 9-10 رسانیدند... گنجخانه: - B || 10 بر آن: در آن H || زنجیر: زنجیری  
 HP || کلید: کلیدی P || 12 بزرگ: بزرگی P || خویشتن: خود P || 13 نتواند  
 بود: نتواند کرد P || و چون: - HPB || 14 می توان: می توانم P || 16 رق:  
 رهن P || آزاده: آزاد HB || 20 در ایشان: - P.

ص ۴۷. 1 نتواند کرد: نتواند P || 3 فرموده اند: فرمودند B || 4 به  
 نسبت حال: نسبت بحال P || 5 اشرف است: اشرف S || اکمل: - B || 5-6  
 وانسان... وی: - P || 7 در صحیح واردست: - P || 8 آن: - HP || 9 دیگر:  
 P - || صفت: وصف HPB || 10 الحاد: - P || آن: - PB || 13 احادیثی:  
 احادیث P || دیگر... است: - P || است: - B || 14 بر خواص بشرست:  
 بر بشر P || دفع: رفع P || 15 این: همین PB.

ص ۴۸. 3 کردند: کرده اند P || 4-5 و بعضی به عزیمت... وجود خود:  
 P - || 7 به مثال: بر مثال P، مثال H || 8 مختلف الطعم باشد: مختلف طعم باشد P،  
 مختلف طعام باشند H.

ص ۴۹. 1 عقیدت: عقیده P، H || زیادت: زیاده HP || است: + زیرا  
 که P || 2 خاطر: - P || 3 الله: + است P || خلق: + غرض ایشان P || 5  
 بسبب: و سبب P || نظر: + باطن B || 6 عزاً ظاهراً: عن اظهار P || 7 احدت:  
 تحدث P || لائرفنی: لایری یعنی P || درجه الاحططنتی: الا درجه فطنتی P || 19  
 بشناسد: شناسد PB || بود: نبود P || 14 توفیق آن: توفیق این B || 15 تقویت  
 و: - P || 16 باختیار: بی اختیار P || در یکی پدید... ایشان: - B || 19 به  
 نزدیک اهل الله: به نزد اهل الله B.

ص ۵۰. 2 بر روح: بروح HB || 5 بیت: + لواحد من الاکابر P || 10  
 آن صفت: صفت B.

ص ۵۱. 3 طریقه: دیگر طریقه P || و دیدن: و دید HBP || 5 منتفی

نگردد: منفی نمی‌گردد B || به دیدن: به دیدن HPB || حکمتها: حکمتهای الهی P || آن:  
 P - || 7 آن: این P || 9 دریا بد: یا بد: PH || درماندگی: + که S || 13 هم: - P.  
 ص ۵۴. 1 مرشد: - P || 2 را از نسبت: را در P || 4 - 5 بود و اولیای  
 امت... لدنی: اولیاء امت را خواهد بود از علم لدنی P || 6 جسمانیت وقت:  
 جسمانی وقتی P || باشد: باشند PB || 14 تفهیم: تله‌م P || 16 باشد: دارد  
 P || 19 باشد: بود P.

ص ۵۴. 5 شعر: لواحد من الاکابر P.

ص ۵۴. 4 جمعیت: + دل P || 10 - 12 سخن خانوادہ... صحبت  
 راگشای: - HB || 13 طریقه: طریق B || 14 عملی: علمی PS || 15 چشم داشت:  
 چشم P || نباشد: نبود PH.

ص ۵۵. 3 فرمودند: فرموده‌اند HP || 6 باشد: - P || 7 صالح:  
 صالحه B || عقبی: آخرت P.

ص ۵۶. 3 در: بر در B || 5 ضروری: - B || 10 حالتست: حال است  
 B || عطار...: شیخ عطار قدس الله روحه می‌فرماید B.

ص ۵۷. 5 طالب: طلب P || 6 جسمانی یا: - B || بود... خوف: - B  
 || 7 زیرا: زیرا که P || 8 فوات: قرابت P || 15 در: - PB || 17 انا علمکم...:  
 انما اعمالکم بالله و انسبکم بالله P || 19 محمد: + بن HP.

ص ۵۸. 1 لم یأمنوا: یا منه P || 3 فذاک: فذلک P || امن فالمکر:  
 افا من مکر P || 4 شأناً: شأنه P.

ص ۵۹. 3 نشود: شود PB، می‌شود H || 9 باشد: بود B || دیده: دید  
 P || 10 شده لاجرم: شد فلاجرم P || دیگری: دیگران P || 13 - 14 تصرف... به  
 حق: تصرف است در حق P || 14 صحت حال وی: صحت ولایت ولی PB، صحت  
 حال ولی H || 15 نبی: + خود HPB.

ص ۶۰. 2 جلال‌اند: جلال آیند B، جلال آنانند H || 3 نرفت: نرفته و  
 ایشان P، نرفته است H || گشتند: گشته‌اند P || شدند: شده‌اند P || 4 حیرت:  
 حسرت P || از خودی خود: از وجود خود HP || آگاهی: آگاهی II || 5 آن:  
 این B || 6 از: - B || 7 از واصلان: واصلان P || کاملان آن‌اند که: کاملان  
 ایشانند که B، کاملان‌اند که P، کاملان آنانند که H || 8 باز...: پایان افتادگی

نسخه L || نیابت: نیابد L || 9 پوشاند: پوشانند L || گرداند: گردانند L || 10 لجه: بحر I || 11 به ساحلی: + کنار P || تا: + بحق P || 13 بواسطه: + کمال BLH || 14 یافتند: یافته‌اند HLB || 18 حواله: حوالت BL || اقتباس: P - جذبات: جذوات HP || به انفاس: در انفاس P.

ص ۶۱. 9 پموده‌یی: بنموده‌یی S || 10 دعوت معنی...: ای همه دعوت معنی وی ز دعوی بیشتر HL || 12 ایشانند از: ایشانند B || 13 نصیبی هست: نصیب است B، نصیب هست HP || بر حسب: بحسب L || ایشان: P - ص ۶۲. 3 شاید: + که HLB || اما: زمان P || 4 وجود فنا: اصل وجود فنا P || 5 اصلی: P - وجود طبیعی اصلی نه: B - 6 نه وجود طبیعی عارضی: نه وجود عارضی عودی P، + عود H || 7 این: آن HPBL || 10 شهوت... انگار: - I || همچنین: این چنین P، همچنان H || 11 وارد شده است: وارد است L || مثلکم: P - 13 بعد از: بعد آن PB.

ص ۶۳. 1 تبصرون: + چنین مفرماید P || 4 وجود عدم: وجود و علم P || این: + دو S || از عدم: P - صفتی: معنی S || 8 از او بفزود: او بفزود S || 9 آن: - S || 11 عبارت: بعبارت ما را P || بقا... کرد: بقا تلفظ کرد P || طریقت: طریق P || 12 عبارت: + لفظ مضمرو L || 14 صحبت: - L || 16 کبار: - I.

ص ۶۴. 1 بقا... الی الله: - B || 2 مألوف: مألوفات LB || 3 به حق: به حضرت حق P || 4 را: - L || برسد: زسد B || 8 فای... ذات: و فای ذات B || باوصاف: P - || تواند کرد: تواند نمود HPBL || 15 صرفی کند: تصرف کند: P || 16 بنده: - S || دلیل: + بر L || 17 مر: P - || 19 است: - L.

ص ۶۵. 1 کسی: + است P || مقام: - I || 1-3 هنوز از... شرک نبود: - PB || 2 نگذشته باشد: نگذشته است P || بود: باشد P || و نسبت: و نسبت P || 4 گرداند: نگرداند S || مقام: - S || 5 غیبت از احساس: غیبت را احساس کند P || 6 نه: نی B || 7 حاضر: + بود P || باشد: بود P || 8 فنا و: P - || مجاهدت: مجاهده S || 9 مشاهدت: مشاهده S || درعین مراد بی مراد: درعین مراد از مراد PL || 12 الهی است: الهیت است BS || 13 که از: که آن P || 14 عاریت: عاریه BS || 15 واز اینجاست که گفته‌اند: از اینجا گفته‌اند PB ||

الفانی: الفنا B || 18 حضرت: - S || 20 موهبت: موهبتی H، + محض P.  
 ص ۶۶. 1 حق است: حق S || 2 ذاتی: + بود L || 5 کردمانند: کرده  
 S || 6 به آنکه: - P || اندر: در P || 7 عین آهن همان است هرگز: عین آهن  
 والا آهن هرگز P، عین آهن همانست آهن هرگز HB || 9 بیت: +  
 چندان برو این ره که دویی برخیزد مایی و تویی هم از دویی برخیزد  
 P || 11 ساحل: بساحل PB || 12 است: - B || طور: ظهور HB || 17 متحدبه:  
 متحد P || موجوداً به: موجوداً بذاته P || 18 کونه: انله P || 19-20 تفید... از  
 بنده: تفید از مطلق بنده P.

ص ۶۷. 1 باشد: شود L || 2 ابراهیم بن شیان: ابراهیم شیبانی P || که  
 از: + کبار L || 5 در: - L || 6 جسمانیت: جسمانیه S، جسمانی H || 7 و غلبات:  
 از غلبات P || 8 او: - B || 9 عین فنا: عین این S || 10 شود: گردد L || بی  
 نشانی: بی نشان HB || 13 کنه: کنه H || 14 و حضرت: از حضرت HL || را:  
 - HL || 15 دو: سه P || 16 همه: این همه BH، آن همه L || به ایسن: برین  
 L || 17 روحانی: روحانیت BL، + است H || 19 در بیان این: هم در بیان این  
 B، در بیان L || فنا: - L || 20 فرمود، اند: + که H، فرمودند که B.

ص ۶۸. 1 این: - B || 2 حجب: حجاب P || حجاب: + تو H || 3  
 پیش: - H، + تو P || تعال: تعالی F || 4 به درش: - L، بر در H || خود را...  
 در رو: خود را بمان و در آی P || 6 از تو تادوست...: تادوست ز تو راه بسی نیست  
 تویی P || 12 شریفه: شریف HP || 14 آرد: گیرد L || 15 نشود: شود P ||  
 اما بعد از: و فنا بعد از P || 16 تواند بود: تواند L.

ص ۶۹. 1 بنا برین: + معنی H || را: - P || 1-2 از تلاشی محفوظ  
 ماند: محفوظ ماند از تلاشی L || 5 ایشان... بسبب: ایشان را بسبب P || 6 باو:  
 او S || 8 او را: - B || 11 در فنا باقی بود: در فنا باقی L، و فنا... P || 13 زیرا:  
 زیرا که P || 14 بدان برسند: بران برسد P || 15 بنسبت: - B || است: - L ||  
 16 مراتب: - P || نتوان: نتواند S || و ازینجا: و ازینجاست که P، از آنجا S || 17  
 فریدالدین: - BS || می فرماید: می فرمید P || 19 بکشی: بخوری B.

ص ۷۰. 1 مبالغه: مانع B || 3 امری: ادمی P || رجوع: رجوعی P || 4

ازین: درین P.

تذکرات



تذکرات  
میرزا محمد تقی میرزا





ص ۱ س ۴-۴. دلیل وجود... شهود او-

این عبارت مأخوذ است از مصباح الهدایه از فصل دوم (در توحید ذات و تنزیه صفات) که می‌گوید: «فی الجملة هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد، ذات خداوند سبحانه از آن منزّه و مقدس است. چه این همه محدثات اند و محدث جز ادراك محدث نتواند کرد. دلیل وجود او هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود او» (مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه: عزالدین محمود کاشانی، تصحیح استاد جلال‌الدین همایی. طهران ۱۳۲۵. ص ۱۸)

ص ۲ س ۵. وان لقای... قیل و قال -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر اول) / ۸. ضبط بیت در مثنوی چنین است:

ای لقای تو جواب هر سؤال      مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

ص ۲ س ۶. وعلی تفنن...

از ابن الفارض است (دیوان. بیروت، دار صادر، ۱۹۶۲. ص ۱۵۴) در

فصیده بی بمطلع

قلبی یحدثنی بانسک متلفسی      روحی فداک عرفتم ام لم تعرف

ص ۳ س ۴. قوی -

در اینجا «قوی» قید است. استعمال «قوی» بصورت قید و صفت در متون

دیگر قرن نهم و دهم نیز دیده می‌شود:

«حال من دیگر شد و قوی امیدوار شدم» (انیس الطالبین ورق ۷۸)

«انلك انلك برف می آمد و هوا قوی سرد بود» (ایضاً انیس الطالبین ورق  
۰۲۰b و نيسز رك اوراق: ۸a، ۱۶a، ۴۱b، ۴۲b، ۴۶a، ۵۰a، ۶۲a، ۶۸a،  
۷۰a)

«این مصراع را قوی با هیبت خواندند» (رشحات عن الحیات / ۴۸۴).  
«در صحبت شریف آن حضرت ایشان را شوق عظیم و ربودگی قوی دست  
داده است» (ایضاً / ۱۳۶)

«ایشان را جسدیهی عظیم روی نموده و کیفیتی قوی دست داده است»  
(ایضاً / ۱۳۷ و نیز رك: ص ۳۵۷، ۳۵۸)

ص ۱ ص ۶. تو بدو بشناس... خرد -

منطق الطیر عطار. تصحیح سید صادق گوهرین. طهران ۱۳۴۸. ص ۱۰.  
ضبط بیت در منطق الطیر چنین است:

... راه ازو خیزد بدو نه از خرد

ص ۱ ص ۱۱. خواجه کونین... ایمان همه -

منطق الطیر / ۱۵

ص ۳ ص ۴. گشت بی کبر... آینه بی -

مثنوی مولوی. تصحیح نیکلسن (افست) طهران ۱۳۳۴. ج ۳ (دفتر ششم)  
ص ۲۸۵. ضبط مثنوی:

... حسن سلطان را رخس آینه بی

ص ۳ ص ۵. عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة -

«حدیثی است که صوفیان بدان استناد می کنند و بعضی در صحت آن اشکال  
کرده اند. جمع: اللؤلؤ المرصوع طبع مصر ص ۵۲» (تعلیقات استاد فروزانفر  
بر معارف بهاء ولد ۲/ ۲۶۵)

این حدیث در معارف بهاء ولد چنین آمده است: «عند ذکر الصالحین تنزل  
الرحمة و عند ذکر الطالبین تنزل البلیة». ولی در ماخذ دیگر (چون تذکره  
الاولیاء / ۷، طبقات الصوفیه سلمی / ۱۰۹) آن زیادتی (عند ذکر الطالبین...)  
وجود ندارد.

ابن صلاح شهرزوری در علوم الحدیث (تصحیح نورالدین عتر. مدینه  
۱۹۷۲. ص ۲۲۲) این عبارت را بعنوان حدیثی صحیح ذکر کرده و بدان استناد

جسته است.

ابوالفرج ابن الجوزی آن را از ابن عیینه روایت کرده است (صفة الصفوة. حیدرآباد دکن ۱۳۵۵. ج ۱ ص ۱۱).

محمد بن منور آن را از گفته‌های بزرگان شمرده است نه حدیث: «نیز گفته بزرگان است عند ذکر...» (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران ۱۳۴۸. ص ۴).

ص ۳ س ۹. فقه‌الله الاکبر و برهان‌الله الاظهر -

مولانا جلال‌الدین رومی در بارهٔ مثنوی در مقدمهٔ دفتر اول گوید: «...وهو فقه‌الله الاکبر و شرع‌الله الاظهر و برهان‌الله الاظهر...» (مثنوی ۱/۱)

ص ۳ س ۱۷-۱۸. الحمد لله... بانفاسه الفلک -

این جمله از خطبهٔ رسالهٔ نسخهٔ الحق است از شیخ اکبر محیی‌الدین ابن العربی. سید حیدر آملی در جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار (تصحیح کریم و عثمانیحیی. طهران ۱۳۴۷. ص ۱۰) بدان اشاره کرده است:

«قد تقرر عند المحققین ان العالم کله قائم بحقیقة الانسان الکامل والافلاک تدور بانفاسه کما اشار الیه الشیخ الاکبر - قدس الله سره - فی رسالته المسماة «النسخة الحق» فی اول خطبه. وقال: الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملك و ادار - سبحانه و تعالی - تشریفاً و تنبیهاً بانفاسه الفلک. الی آخره. و لیس هنا کاکمل من هؤلاء المذكورین عقلاً و نقلاً و کشفاً بالاتفاق».

رسالهٔ نسخهٔ الحق ابن‌لربی ظاهراً تاکنون بطبع نرسیده است. بنا بنوشته استاد عثمانیحیی (در تعلیقات جامع‌الاسرار ۱/۸۲۱) جملهٔ فوق در ورق آ ۱۳۹ نسخهٔ الحق از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ با یزید استانبول رقم ۳۷۵۰ آمده است.

ص ۳ س ۱۴-۱۵. موجب ایمان نباشد... دل بردنست -

مثنوی مولوی ۳ (دفتر ششم) / ۳۴۱.

ص ۴ س ۴. کنیل مصر ماء للمحبوبین... -

مولانا جلال‌الدین رومی در بارهٔ مثنوی گوید: «وهو کنیل مصر شراب

للجبابرین و حسرة علی آل فرعون و الکافرین» (مثنوی ۱/۱)

ص ۴ س ۵-۷. هرکش افسانه بخواند... اندر سقر -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر چهارم) / ۲۷۹

ص ۴ س ۸. گرتو مرد رازجوئی... -  
منطق الطیر / ۲۵۲.

ص ۵ س ۷-۸. گرنیم مرغان... گفته‌ام -  
منطق الطیر / ۲۵۱.

ص ۵ س ۱۷-۱۸. گر ندارم از شکر... دردی رسد -  
منطق الطیر / ۲۵۱.

ضبط مصراع دوم در منطق الطیر:

این بسی به‌زان که اندر کام زهر

ص ۶ س ۱-۴. نطقها... خاک نود -

مثنوی مولوی ۳ (دفتر پنجم) / ۴

ضبط مصراع چهارم در مثنوی:

ورنه بس عالیست سوی خاک نود

ص ۶ س ۶. حقائق التفسیر -

حقائق التفسیر، تفسیری است عرفانی بعربی؛ و ناکنسون بطبع نرسیده است. ولی نسخی چند از آن در دارالکتب المصریه و کستابخانه‌های الازهر و اسنابول و موزه بریتانیا موجود است. و اینک دانشمند محترم آقای دکتر علی نقی منزوی به تصحیح و طبع آن اشتغال دارند.

ص ۶ س ۶. کتاب طبقات مشایخ -

مقصود «طبقات الصوفیه» است که تألیف آن در اواخر قرن چهارم بانجام رسیده است و مشایخ صوفیه بر حسب زمان به پنج طبقه تقسیم شده‌اند، و در هر طبقه ترجمه بیست تن آمده است.

این کتاب یک بار در ۱۹۵۳ به تصحیح نورالدین شریب در مصر بطبع

رسیده است و یک بار هم در ۱۹۶۵ توسط Johanns Pedersen در لیدن.

ص ۶ س ۱۴. در نیابد حال... -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر اول) / ۳۱

ص ۶ س ۱۷. فان کلام المشایخ یفسر بعضه بعضاً -

این کلام مأخوذ است از قاعده معروف مفسرین که: ان القرآن یفسر بعضه

بعضاً؛ که مولوی در اشاره بدان می‌گوید:

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس

وز کسی کانش زده است اندر هومس

مثنوی ۳ (دفتر پنجم) / ۲۵۵

ص ۷ س ۴. جمله معشوقست... -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر اول) / ۴

ص ۷ س ۵. خدمت -

خدمت بصورت مضاف عنوانی است احترامی، مرادف «حضرت» و

«جناب». و این استعمال در دوره تیموری رایج بوده است:

«بس از آن خدمت امیر مراسم گفتند» (انیس الطالین ورق b ۱۳)

«من خواستم که خدمت شما را بیازمایم» (ایضاً / ۵۸ b)

«چون این حال بسمع خدمت امیر سبد کلال رسیده است از خدمتخواجه

شکایت کرده اند» (ایضاً / ۶۳ b)

«خدمت شیخ علاءالدوله طریقه محیی الدین العربی را در توحید

نمی پسندد» (نفحات الانس / ۴۸۳)

«خدمت مولانا همان عشق بازی که با شیخ شمس الدین داشت با وی پیش

گرفت» (ایضاً / ۴۸۶)

«خدمت مولانا علاء الدین علی که یکی از اصحاب حضرت مخدوم بوده اند...»

(تکمله نفحات الانس عبدالغفور لاری / ۳۳)

«شیوه خدمت مولوی مکتب داری می بوده» (رشحات عین الحیات / ۱۷۶)

«در آن وقت که خدمت والد من فوت می شدند بر سر بالین ایشان حاضر

نبودم» (ایضاً / ۶۲. ونیز رك: ۵۷، ۵۹، ۶۷، ۱۲۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷،

۰۰۰۳۱۵)

«خدمت امیر می گفته که مرا موسی کلیم کاسه شربت داد این گویایی مرا

از آن پیدا شد» (روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ۲۵۸/۱)

«التماس از خدمت مولوی آنکه چون حضرت اعلی را نسبت بدیشان

کمال ارادت و اعتقاد حاصل است اهتمام نرمایند... و چون خدمت مولانا را نسبت

بجنابخواجه صدق اخلاص و حسن اعتقاد درجه اعلا داشت» (ایضاً / ۲-۳۳۶ -

۳۳۷)

ص ۷ س ۱۵. این سخن... افزوده بی -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر چهارم) ۲۷۸/

ضبط مثنوی:

مثنوی را چون نو مبدأ بوده بی...

ص ۷ س ۱۱. دیده غیبت... داد -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر چهارم) ۲۸۵/

ص ۷ س ۱۴. شرح تو... در نهان -

مثنوی ۳ (دفتر پنجم) ۳/

ضبط مثنوی:

مدح تو غنست با اهل جهان همچو راز عشق دارم در نهان

ص ۷ س ۱۴. لیک گفتم... حسرت خوردند -

مثنوی مولوی ۳ (دفتر پنجم) ۴/

ضبط مثنوی:

من بگویم وصف تو ناره برند...

ص ۸ س ۳-۴. عزیمت، رخصت -

رخصت و عزیمت از اصطلاحات علم اصول فقه است. و در تعریف و

تقسیم بندی و فروعات آنها باختلاف اقوال گوناگونی از فقهای شافعی و حنفی

رسیده است.

رخصت در لغت بمعنی سهولت و آسانی است. و در اصطلاح عبارتست

از «صرف الامر - ای تغییره - من عسر الی یسر بواسطه عذر من المكلف». بدین

شرح که در برخی از موارد بعلمی خاص حکم شرعی تغییر می یابد. و این تغییر اگر

از حکم مشکل تری به حکم آسان تری باشد، رخصت نامیده می شود. مانند روزه

رمضان که حکم اصلی آن وجوب است ولی بسبب عذرهایی چون بیماری و سفر

وجوب آن برداشته می شود و به حکمی آسان تر - یعنی افطار - تغییر می یابد. رخصت

یا واجب است چون اکل مبهه برای مضطر، و یا مندوب است چون قصر نماز مسافر،

و یا مباح است چون ترك روزه در سفر.

و اما عزیمت که لفظاً بمعنی قصد است در اصطلاح عکس رخصت است

یعنی تغییر حکمی آسان به حکمی دشوار بعلمی. مانند شکار که حکم اصلی آن اباحت

است ولی در هنگام احرام حج این حکم مباح حرام می گردد. عزیمت بر عدم تغییر

احکام اصلی شرعی نیز اطلاق می‌شود («اصل المشروعات غیر متعلق بالعوارض» و بعبارت دیگر «ما شرع من الاحکام العامة ابتداء غیر مبني علی اعذار العباد»)، مانند وجوب دروزه رمضان یا نمازهای پنجگانه. و بدین گونه عزیمت «م» «وجوب» و «حرمت» و «کراهت» و ... است. و به پنج نوع (با هفت نوع بقول حنفیه) تقسیم می‌شود: واجب، مندوب، حرام، مکروه، مباح. (شرح جلال‌الدین المحلي بر جمع الجوامع تاج‌الدین السبکی / ۱۱۹-۱۲۴. اصول الفقه الاسلامی لشاکر الحنبلی ۳۴۰-۳۴۴. کشاف اصطلاحات الفنون / ۵۶۰-۵۶۳. شرح المنار ابن ملک / ۱۹۴-۲۰۳. تعریفات الجرجانی / ۴۸، ۶۴).

محمد امین الکردی در شرح «تباعد عن الرخص» (دوری گزیدن از رخصتها) که از مبانی طریقه نقشبندیه است می‌گوید که مراد از رخصت در اینجا چیزهایی است که سالک باید از آنها دوری‌گزیند چون استغراق در لذات مباح و خنده و شوخی بسیار کردن و بغفلت بودن و پر خوردن. و مقصود از رخصت درین مقام مصطلح فقها نیست (تذویر القلوب / ۵۰۳).

صوفیه همواره ساکنان را به اجتناب از رخصت دستور می‌داده‌اند چنانکه ابراهیم بن محمد نصر آبادی (متوفی ۳۶۹) گفته است: «اصل التصوف ملازمة الكتاب والسنة... والمداومة علی الاوراد وترك ارتكاب الرخص والتأويلات» (الرسالة القشيرية / ۲۲۳) و عمل به رخصت را نشانه نقص و نارسایی سالک می‌شمردند. ابوطالب مکی گوید: «العزائم من الذين للاقوياء الحاملين و الرخص من الدنيا للضعفاء المحمولين» (قوت القلوب ۲ / ۳۸). و بوسف بن حسین رازی گفته است: «إذا رأيت المرید يشتغل بالرخص، فأعلم انه لا یجیء منه شیء» (الرسالة القشيرية / ۱۵۸).

ولی عمل به رخصت بحکم «والله یحب ان یؤخذ برخصته كما یحب ان تؤتی عزائم» (قوت القلوب ۲ / ۴۰) به نظر پیراهبر بوده است چنانکه از بهاء‌الدین نقشبند پرسیدند «عمل به رخصت از جهت اصلاح خاق رواست؟ فرمودند: بعضی را رواست و بعضی را روا نیست. و آن بعضی را که رواست در بعضی اوقات رواست و در بعضی روا نیست. محل چیست و طریقه آن عمل‌کننده در چه درجه افتاده است» (انبس الطالبین ورد ۳۸ a)

در همین رساله قدسیه (ص ۴۸) نیز خواجه بهاء‌الدین درباره عزیمت و

رخصت سخنی بهمان گونه دارد: «طریقه اهل الله بر انواع است: بعضی به رخصت عمل کردند و ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود نه وجود خود. و بعضی به عزیمت عمل کردند، و هم مقصود ایشان نفع خلق بود نه وجود خود. اما نفع خلق در عمل به عزیمت بیشترست و ظهور در آن تمامتر و از خطر دورتر».

ص ۸ س ۱۵. خواجه عبدالخالق غجلوانی -

برای اطلاع از شرح حالش به مقدمه این کتاب مراجعه شود.

ص ۸ س ۱۴. محمد بن الواسع -

ابوبکر محمد بن واسع بن جابر الازدی البصری از عباد و زهاد و فقهاء و قراء بصره است و از طبقه تبع تابعین. هر چند اندک روایت است، ولی از ثقات اهل حدیث بشمار است. در فتوحات اسلامی نیز شرکت داشته. وفاتش در ۱۲۳ (یا ۱۲۰) اتفاق افتاده است. برای ترجمه احوالش رك: الاعلام زرکلی ۳۵۸/۷ و مآخذ آن. و نیز التاریخ الکبیر امام بخاری ۲۵۵/۱. میزان الاعتدال فی نقد الرجال ۵۸/۴. تذکرة الاولیاء ۵۶-۵۷. شذرات الذهب ۱۶۱/۱-۱۶۲. ترجمه تاریخ نیشابور ۱۴. صفة الصفوة ۳/۱۹۰-۱۹۵.

ص ۸ س ۱۵. رسیدن ایشان به بلاد ماوراءالنهر بنقل صحیح ثابت شده

است -

محمد بن واسع همراه لشکر اسلام به خراسان و ماوراءالنهر رفته است. مؤید سخن مؤلف آنکه: امام بخاری روایت می کند که ربیع الیحمدی او را در بازار مرو، بگاہ معامله خری دیده است (التاریخ الکبیر ۲۵۶/۱). و ترشخی (مشرفی ۳۴۸) نوشته است که محمد بن واسع در افشنه از مضافات بخارا مسجدی بنا کرده است، «و دعا در وی مستجاب است و مردمان از شهر آنجا روند و تبرک کنند» (تاریخ بخارا ۲۲/۱).

برخی از کتب مزارات: قبر محمد بن واسع را در سمرقند نوشته اند چنانکه در سمریه (ص ۳۰) آمده است: «مزار فیض آثار حضرت محمد بن واسع بسدرون شهر در شرقی راه عام که مردم به دروازه آهنین - که آن را دروازه حضرت شاه می گویند - می روند در نه دیوار قلعه شهر واقع است. گویند که ایشان از اصحاب حضرت شاه [یعنی قنم بن عباس بن عبدالمطلب] بوده اند. مسجدی که در یلی مزار ایشان است محل اجابت دعاست».



در قندیه (ص ۱) فقط ذکر «صومعه محمد بن واسع» است که به نزدیک همان دروازه آهنین سمرقند واقع است.

احمد بن محمود معین الفقراء (قرن ۹) بکل منکر وجود مزاری از صحابه و تابعین در بخارا است و می گوید: «اگرچه فتح بخارا در زمان صحابه و تابعین رض بوده است، اما مرقد مطهر هیچ یک از صحابه و تابعین یقین و تعیین در بخارا مقرر نیست و بنقل صحیح ثابت نشده است» (تزییح ملازاده ۱۶/).

ص ۹ س ۱. خواجه بزرگ -

عنوان «خواجه» برای اکثر و اغلب مشایخ خواجهگان و نقشبندی بکار رفته است. چون: خواجه یوسف همدانی، خواجه احمد بسوی، خواجه حسن انداقی، خواجه عبدالخالق غجدوانی، خواجه اولیاء کبیر، خواجه عارف ربوگری، خواجه محمود انجیر فغنوی، خواجه علی رامینی، خواجه محمد بابای سماسی، خواجه بهاء الدین نقشبند، خواجه محمد پارسا...

«خواجه بزرگ» ابتدا عنوانی بود برای خواجه عبدالخالق غجدوانی (مانند همین موضع از رساله قدسیه و مقامات ربوگری، فرهنگ ایران زمین ۶/۲، ۹). ولی سپس عنوان «خواجه بزرگ» را برای خواجه بهاء الدین نقشبند بکار بردند. و بطور اطلاق «خواجه بزرگ» عنوان او شد (رک: نفحات الانس/ ۳۹۲، ۳۹۸، ۳۹۹. تکملة نفحات/ ۱۴، ۱۹. رشحات/ ۲۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۷۷، ۲۳۵: ۲۸۰، ۳۲۸. انیس الطالبین وردی a ۴۸. مکتوبات امام ربانی ۱/ ۳۸). مگر آنکه فریبی صافه در کلام باشد (مانند متن).

خواجه عبدالخالق را جز «خواجه بزرگ» بسا عنوان «خواجه کلان» نیز می خوانده اند (مهمان نامه بخارا ۱/ ۶۱. مقامات ربوگری، فرهنگ ایران زمین ۷/۲). توضیحاً علاوه می کنم که «خواجه کلان» همچنین شهرت خواجه محمدا کبر فرزند خواجه سعدالدین کاشغری بوده است. و او را خواجه کلان می خوانده اند در مقابل برادرش خواجه محمدا صغر که به خواجه خرد معروف بوده است. و این خواجه کلان از مریدان عیبدالله احرار بوده و در ۱۲ جمادی الآخره ۹۱۴ در گذشته است (رک: رشحات/ ۱۳۲).

خلاصه «خواجه بزرگ» در آثار نقشبندی برای دو کس بکار رفته است:

یکی خواجه عبدالخالق غجدوانی و دیگر خواجه بهاء الدین نقشبند.

اصحاب خواجه بهاء‌الدین از بو بعنوان «خواجه ما» نیز یاد کرده‌اند (رك: انیس الطالبین ورق ۳۸، ۵۸، ۲۶۸. صفحات / ۳۹۵. رساله انسیه یعقوب چرخ‌چی / ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۳. و همین متن ما رساله قدسیه / ۹، ۱۰، ۱۴، ۳۳، ۳۵، ۴۴، ۶۵، ۶۷).

ص ۹ س ۱۱-۱۳. و شرح قصه آن واقعه و سایر احوال عجیبه و کرامات غریبه ایشان در مقامات ایشان مسطور است -  
شرح آن واقعه در انیس الطالبین و عدة السالکین (ورق ۹۵-۱۱۸) بدین گونه آمده است:

«نقل کردند از حضرت خواجه ما - قدس الله تعالی روحه - که فرمودند: در آن اوایل احوال و غلبات جذبات و بی‌قراری، در نواحی بخارا شبها می‌گشتم. و به هر مزاری می‌رفتم. شبی به سه مزار از مزارات متبرک رسیدم. و به هر مزاری که می‌رسیدم، چراغی می‌دیدم افروخته، و در آن چراغ‌دان روغن تمام و فئله می‌بود. اما فئله را اندک حرکتی می‌بایست داد تا از روغن بیرون آید، و بتازگی برافروزد و نمبرد. در اول شب به آن مزار متبرک که منسوب به خواجه محمد واسع است - رحمة الله علیه رحمة واسعة - رسیدم. اشارت شد که به مزار خواجه احمد انجیر فغنوی می‌باید رفت. چون به آن مزار رسیدم دو کس را دیدم که آمدند و دو شمشیر بر میان من بستند و مرا بر هر کبی نشانده و عنان مر کبدا بر طرف مزار مزداخن گردانیدند، و روان کردند. در آخر آن شب چون به مزار مزداخن رسیدم، فئله و چراغ‌دان بهمان کیفیت بود. متوجه قبله نشستم و در آن توجه غیبتی افتاد. و در آن غیبت چنان مشاهده شد که دیوار از جانب قبله شق گشت، و تخت بزرگ، و بر آن بزرگی نشسته، و پرده‌یی سبز در پیش او کشیده، گرد بر گرد آن تخت جماعتی ظاهر و حاضر. و خواجه محمد بابا را در آن جمع دیدم، دانستم که ایشان گذشتگان‌اند. اما بر خاطر من گذشت که آن بزرگ و آن جماعت کیستند. از آن جماعت یکی مرا گفت که آن بزرگ حضرت خواجه عبدالمخاق‌اند قدس سره. و آن جماعت خلفای ایشان. و اسامی خلفا را تعداد کرد و بهر يك اشارت کرد: خواجه احمد صدیق و خواجه اولیای کلان و خواجه عارف ربوگری و خواجه محمود انجیر فغنوی و خواجه علی رامینی قدس الله تعالی ارواحهم. و چون به خواجه محمد بابا سماسی رسید، اشارت کرد و گفت: ایشان را خود در حال حیات ایشان دریافته‌یی و دیده‌یی. ایشان شبخ

تواند، و ترا کلاهی داده‌اند، ایشان را می‌شناسی. گفتیم: ایشان را می‌شناسم، از قصه کلاه مدتی گذشته است. مرا ازان خبر نیست. فرمودند: آن کلاه در خانه تست. و ترا این کرامت کردیم که بلای نازل شده از برکة تو دفع شود. آنگاه آن جماعت گفتند: گوش‌داز و نیک‌شنو که حضرت خواجه بزرگ - قدس الله روحه - سخنان خواهند فرمود که در سلوک راه حق - عزوجل و علا - از آن چاره نباشد. بعد از آن جماعت درخواستم که خواهم روی مبارک خواجه را بینم. آن پرده را از پیش برگرفتند. بر حضرت خواجه سلام کردم و حضرت خواجه - قدس الله روحه - سخنانی که به مبدأ سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد با من در میان آوردند. ازان سخنان یکی آن بود که گفتند: آن چراغها که بآن کیفیت با تو نمودند ترا بشارت و اشارت بران بود که ترا استعداد و قابلیت این راه هست. اما فقیله استعداد را در حرکت می‌باید آورد تا روشن شود و اسرار ظهور کند بر موجب قابلیت عمل می‌باید کرد تا مقصود بحاصل آید.

و دیگر حضرت خواجه ما قدس سره فرمودند و درین مبالغت نمودند که در همه احوال قدم بر جاده شریعت و استقامت امر و نهی می‌باید نهاد، و عمل بعزیمت و سنت می‌باید کرد و از رخصتها و بدعتها نیک دور می‌باید بود، و در همه احوال و افعال و اقوال احادیث مصطفی را - صلی الله علیه و سلم - پیشوای خود می‌باید داشتن و دایماً متفحص و متجسس از اخبار رسول - صلی الله علیه و سلم - و از آثار صحابه کرام او - رضی الله عنهم - می‌باید بودن و در عمل بموجب آن کوشیدن».

ص ۹ س ۱۶-۱۷، و حضرت خواجه ما را... در طریقت نظر قبول به فرزندی

از... خواجه محمد بابای سماسی است -

داستان پذیرفتن خواجه سماسی خواجه بهاء الدین را به فرزندی در انیس

الطالبین بدین شرح آمده است:

«نقل کردند حضرت خواجه علاء الحق والدین از حضرت خواجه بزرگ

- قدس الله روحهما - که از جمله عنایتهای خداوند - عزوجل - در حق من آن بود که در ابتداء ایام طفولیت به نظر مبارک حضرت شیخ بزرگوار خواجه محمد بابای سماسی - قدس سره - مشرف شدم، و مرا به فرزندی قبول کردند.

نقل کردند از جد حضرت خواجه ما - قدس سره - که گفت: سه روز

کمابیش از ولادت فرزندم بهاء الدین گذشته بود که خلعت شیخ بزرگوار خواجه

محمد بابای سماسی - قدس سره - بجمعی رسیدند از اصحاب ایشان، به عصر هندوان نزول فرمودند. و مرا بحضرت ایشان از ادب و محبت تمام بود و از محبان ایشان در آن موضع بسیار بودند. بر خاطر من گذشت که فرزند را به خدمت این صاحب دولت برم. معامله برسینه گذاشتم و به نیاز و نضرع بسیار او را بحضرت خواجه بردم. ایشان فرمودند: او فرزند ماست. ما او را قبول کرده ایم. پس ازان روی به اصحاب کردند. و در آن جمع، خدمت سید امیر کلال بودند. خواجه توجه بایشان نمودند و فرمودند: چند کورت برین موضع گذر کردیم؛ با شما گفته بودیم که ازین خالك بوی مردی می آید. و درین کورت که از منزل شما به این طرف متوجه گشتیم، چون نزدیک این موضع رسیدیم با شما گفتیم که آن بوی زیادت شد؛ مگر آن مرد متولد شده است که بوی او بیشتر می آید. اینک آن مرد این فرزند است که امید است که مقتدای روزگار گردد.» (انیس الطالبین و عدة السالکین ورق ۴۵-۵۵)

ص ۹ من ۱۷-۴۵. خواجه محمد بابای سماسی، خواجه علی رامینی، خواجه محمود انجیر فغنوی، عارف ریوگری -

برای شرح حال ابن کسان به مقدمه کتاب مراجعه شود

ص ۱۵ من ۴. تنقین ذکر ایشان -

یعنی خواجه بهاء الدین محمد نقشبند.

ص ۱۵ من ۴. امیر سید کلال -

برای آگاهی از شرح حال او به مقدمه کتاب رجوع فرماید

ص ۱۵ من ۴، ۱۴. نسبت -

«نسبت» از اصطلاحاتی است که در سخنان نقشبندیان بسیار بکار رفته است.

فخرالدین صفی در شرح آن و نیز اصطلاح «بار» سخنی دارد که نقلش بی مناسبت نیست.

می گویند: «پوشیده نماند که لفظ نسبت و لفظ بار دو کلمه است که در عبارات و اشارات خواجهگان - قد - بسیار واقع شده است. گاهی نسبت گویند و ازان طریق و کیفیت مخصوصه و معهوده ابن طایفه علیه خواهند. و گاهی صفت غالب و ملکه نفس کسی اراده کنند. و گاهی بار گویند و گرانی نسبتی خواهند. چنانکه گویند فلان باری آورد یا فلان ما را دربار ساخت، وقتی که به کسی ملاقات کنند که به

طریقه ایشان مناسبتی نداشته باشد و از نسبت او متأثر شوند و اگر چه آن کس از اهل سلوک یا اهل علم و تقوی باشد، زیرا که نسبت این عزیزان فوق همه نسبتهاست و هر چه غیر آنست بار خاطر ایشان است. تناهی لفظ بار گویند و ازان مرضی و عرضی اراده کنند» (رشحات / ۱۱۶).

اینک شواهدی از منون نقشبندی برای هر دو معنی نسبت:

۱- معنی اول: طریقه:

«مدت هفت سال متصل بوزرش آن نسبت شریفه قیام می نموده اند» (رشحات / ۳۳۲).

«تادم صبح روی به قبله می نشینند و باهنام تمام نسبتی را که از حضرت ایشان فرا گرفته اند می ورزند» (ایضاً / ۳۴۰)

«فرمودند که از دوپسرك درنواحی تاشکند این نسبت را یافتیم...» (ایضاً / ۳۴۹).

«حضرت ایشان در تاشکند بشرف قبول نسبت مشرف گشته» (ایضاً / ۳۵۷)  
 «سیدقاسم در مبادی حال... با حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین... ملاقات کرده بوده اند و صحبت داشته و بعد ازان خود را بر طریقه و نسبت ایشان می داشته اند» (ایضاً / ۲۳۵)

«هر چند معلوم نیست که وی (حافظ) دست ارادت پیری گرفته و در تصوف بیکی از آن طایفه نسبت درست کرده باشد...» (نمحات / ۶۱۴)

«صورت آن شخص که این نسبت از او یافته اند در خیال آورند» (ایضاً / ۴۰۳)

۲- معنی دوم: صفت غالب سالک و ملکه نفس کشی:

«نا آن زمان که نسبت مرید قوت نگرفته است و دران متسکن نشده باشد

با وی مدارا... کنید» (رشحات / ۲۷۸)

«نسبت غیبت و کیفیت استغراق و بیخودی برایشان غالب بود» (ایضاً

/ ۳۲۹).

«و ذکر چند با شرايطش گفتم تا اندک نسبت حضوری حاصل شد»

(ایضاً / ۳۴۱)

«دران مجلس به یمن التفات حضرت ایشان نسبتی بزرگ و جمعیمی قوی

حاصل شد» (ایضاً / ۳۵۷)

«در خروج و دخول نفس واقف باشد که در نسبت حضور مع الله فتوری واقع نشود» (نفحات/ ۴۰۸)

و در متن ما درین موضع معنی نخستین «نسبت» مراد است؛ یعنی «طریقه و کیفیت مخصوصه و معهوده» سلوک نقشبندی.

ص ۱۵ س ۱۵. امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است - برای اطلاع مفصل درباره ارادت امام محمد غزالی به ابوعلی فضل بن محمد فارمدی (۴۰۷-۴۷۷) و تصوف و طریقه غزالی و مشایخ دیگر او و نیز ترجمه احوال ابوعلی فارمدی رجوع شود به: غزالی نامه استاد همایی (جواب دوم) صفحات: ۱۰۳-۱۰۵، ۲۸۰-۲۸۱، ۳۹۹-۴۰۲.

ص ۱۱ س ۱. مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت -

این تعبیر در آثار دیگر نقشبندیه نیز بکار رفته است:

«... پستان برای تو خشک کرددام و تربیت بتامی بجای آوردم تا مرغ روحانیت تو از بیضه بشریت بیرون آمد. اما مرغ همت تو بلند پرواز افتاده است.» (انیس الطالبین و عدة السالکین ورق ۴۲۵. و نیز ورق ۶۴۵ و ۷۱۵).

«... و مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت بیرون آمده...» (رشحات/ ۵۵).  
«... و گفتند [امیر گللال]: پستان را برای شما خشک کردم تا مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت بیرون آمد» (نفحات/ ۳۸۲)

ص ۱۴ س ۶. ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بمدتی است - وفات ابویزید بسطامی در ۲۶۱ اتفاق افتاده است (رک: تعلیقه بعد) و وفات ابوالحسن خرقانی در شب سه شنبه عاشورای سال ۱۴۲۵.

و نسبت خرقه ابوالحسن خرقانی اگرچه به ابویزید می پیوندد، ولیکن این نسبت روحانی است نه جسمانی، چه در میانه وفات ابویزید و تولد خرقانی مدتها فاصله است. مولانا جلال الدین نیز در جایی از مثنوی که قصه ابویزید و ابوالحسن خرقانی را آورده گوید:

از پس آن سالها آمد پدید      بوالحسن بعد وفات ابویزید

مثنوی ۲ (دفتر چهارم) ۳۸۷/

ص ۱۴ س ۹. و به نقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید بعد از وفات امام جعفر است -

تأکید و توضیح مؤلف بدین که «بنقل صحیح...» بمناسبت بحثی است که در آن زمان و ادوار بعد در میان مورخان و رجالیان دایر بوده است در باره معاصرت یا عدم معاصرت بایزید و امام صادق.

ابویزید طیفور بن عیسی البسطامی عارف مشهور که شطحاتی بدو منسوب است، وفاتش را مورخان و اصحاب طبقات سال ۲۶۱ (و بقولی ضعیف ۲۳۴) نوشته‌اند.<sup>۱</sup> و چون بقول ابن جوزی مدت عمرش ۷۳ سال بوده است، پس تولدش باید حدود ۱۸۸ بوده باشد. و چنین کسی که در ۱۸۸ بدنیا آمده و در ۲۶۱ در گذشته است، نمی‌تواند با امام جعفر صادق که بقول اکثر مورخان منولد ۸۰ و متوفی ۱۴۸ است<sup>۲</sup>، معاصر بوده باشد. زیرا که بیست سال در میان وفات این و تولد آن فاصله است.

از مورخان متقدم نیز کسی در باب معاصرت بایزید و جعفر صادق سخنی نگفته است. و اساساً چنین بحث ناموجهی در میان نبوده است. ظاهراً در قرن ششم و هفتم از زبان و قلم برخی گذشته است که بایزید شاگرد و سقای امام جعفر بوده است. و این سخن بحث‌انگیز سبب تأویلات بسیار شد.

کسانی که معتقد به همزمانی بایزید و امام صادق بوده‌اند و در آثار خود بدین موضوع اشاره کرده‌اند عبارتند از:

۱- محمد بن منور صاحب اسرار التوحید ضمن ذکر گرایش مشایخ به مذهب امام شافعی (رض) می‌گوید: جمعی بر آنند که «شیخ کبیر بایزید بسطامی مذهب

۱- طبقات الصوفیة سلمی/ ۶۶. و فیات الاعیان ابن خلکان (نصحیح احسان عباس. بیروت ۱۹۶۹) ۵۳۱/۲. الانساب سمعانی (حیدرآباد ۱۹۷۲) ۲۳۰/۲. المبر فی خیر من غیر ذهبی (کویت ۱۹۶۱) ۲۳/۲. شدات الذهب (قاهره ۱۹۳۱) ۱۴۳/۲. صفة الصفوة ابن جوزی (حیدرآباد ۱۳۵۵) ۹۴/۴. الرسالة القشیریة (قاهره ۱۹۷۲) ۱۰۰/۱.

۲- و فیات الاعیان ۳۲۶/۱. صفة الصفوة ۹۴/۲. الأئمة الاثنا عشر ابن طولون (بیروت ۱۹۵۸) ۸۵/۱. نور الابصار فی مناقب آل بیت الاطهار شبلینجی (مصر ۱۳۱۲ ق.) ۱۳۲/۱.

امام بزرگوار ابوحنیفه کوفی داشته است و نه چنانست. بسبب آنکه بایزید مرید جعفر صادق رضی الله عنه بوده است و سقاء او، جعفر او را بایزید سقا گفته است. و بایزید مذهب جعفر داشته است که پیر او بوده است و امام خاندان مبارک مصطفی و خود بهیچ صفت روا نباشد در طریقت که مرید جز بر مذهب پیر خویش باشد»<sup>۱</sup>

۲- امام فخر رازی (۵۴۴-۶۰۶) در کتاب الاربعین گفته است: «... ان افضل المشايخ و اعلامهم درجة هو ابو يزيد البسطامي قدس سره. و كان نشاء (ن ل: سقاء) في دار جعفر الصادق»<sup>۲</sup>.

۳- ابن طاووس (سید رضی الدین علی بن موسی ۵۸۹-۶۶۴) در کتاب الطرائف<sup>۳</sup>.

۴- علامه حلی (حسن بن یوسف ۶۴۸-۷۲۶) در شرح تجرید<sup>۴</sup>.

۵- ابن زهره اندلسی در تاریخ خود گفته است: «ابو یزید البسطامی خادم اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق سنین عبده و كان یسمیه طیفور السقاء لان كان سقاء داره. ثم رخص له فی الرجوع الی بسطام»<sup>۵</sup>.

۶- سید حیدر بن علی آملی عارف ششمی قرن هشتم در کتاب جامع الاسرار در ضمن ذکر ترتیب اسناد مشایخ طریقت نوشته است: «فمن جعفر الصادق علیه السلام الی ابی یزید البسطامی قدس سره، الذی كان تلمیذه و سقاء داره و محرم اسراره، كما ذكره علماء الشيعة والسنة في كتبهم الكلامية»<sup>۶</sup>.

۷- ملانورالدین جعفر بدخشی در کتاب الاحباب گفته است: «ان السلطان طیفور المعروف بابی یزید البسطامی قدس سره قد صاحب کثیراً من المشایخ. ثم جاء الی حضرة امام الصادق و صحبه مستفیضاً من الصادق. فقال لو لم أصل السی الصادق لمت کافراً مع انه كان بین الاولیاء کجبرئیل بین الملائكة»<sup>۷</sup>.

۱- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید (تهران ۱۳۴۸) / ۲۰.

۲- الاربعین فی اصول الدین (حیدرآباد ۱۳۵۳ ق) / ۴۷۶.

۳- الکشکول بهایی (قم ۱۳۷۷) / ۱۱۲.

۴- ایضاً کشکول / ۱۱۲.

۵- ایضاً / ۱۱۲.

۶- جامع الاسرار و منبع الانوار (اصحیح کریمین و عثمان یحیی - طهران ۱۳۴۷) / ۲۲۴.

۷- مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری (باهران ۱۲۹۹ ق) / ۲۶۴.



۸- شمس‌الدین محمد بن یحیی لاهیجی نوربخشی (متوفی ۸۶۹) در شرح گلشن راز بمناسبت گفت و گو از حقوی والدین، حکایتی از کودکی بابزید آورده و سپس می‌گوید: «پس بابزید از بسطام برفت و سی سال در غربت بسلوک و ریاضت و خدمت مشایخ طریقت مشغول گشته، و صد و سیزده پیر را خدمت کرد تا بخدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام رسید و در ملازمت آن حضرت آنچه مقصود و غرض آفرینش بود حاصل کرد»<sup>۱</sup>.

۹- قاضی نورالله شوشتری (متوفی ۱۰۱۹) در مجالس المؤمنین پس از نقل اقوال اسلافش، قصه پیوستن و مصاحبت بابزید و امام صادق را چنین نوشته است: «... پس [بابزید] دست نمسک و اعنصام به عروۃ الوثقیای متابعت اهل بیت زد و به اعانت راحله شوق و زاد یقین متوجه کعبه آمال هر عاشقی صادق امام جعفر صادق شد. در مقام خدمت بایستاد و حق آن بواجبی بگزارد... تا روزی حضرت امام جعفر صادق به او گفت که بابزید آن کتاب را بیار که بر طاق صفا نهاده است. شیخ گفت: کدام طاق؟! امام گفت: مدنی است که با ما صحبت می‌داری، طاق ندیده‌ی؟! شیخ گفت که من به نظاره طاق و رواق نیامده‌ام، مرا نظر به قبله حق است، یعنی شما... امام جعفر در روی نظر کرد و گفت که من مجاهدتی و مساعدتنی نمی‌بینم، مجاهده سیر بنده است، و مساعده عنایت حق است. پس صاحب مجاهده سیار باشد و صاحب عنایت طیار. و انسی یدرک المرید السیارات العارف الطیار، طربجناح الارتباح الی بسطام و ادع الی سبیل الملك العلام... شیخ گفت: خلعتی فرمای و رفیقی. امام جعفر جبه خود را در وی پوشانید و فرزند صلیبی خود امام محمد را با او روان کرد. شیخ با این امام به بسطام آمد و هنوز شیخ در حیات بود که امام محمد را وفات در رسید. شیخ او را در مقامی که امروز قبره است دفن کرد»<sup>۲</sup>.

در باب نخستین برخورد بابزید و صادق و آغاز صحبت آنان، قصه‌پی پرداخته‌اند که شیرین و خواندنی است<sup>۳</sup>.

۱۰- شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی (۹۵۳-۱۰۳۰) در کتاب کشکول پس از ذکر قول ابن زهره اندلسی، گوید: ان ملاقاته ابی یزید البسطامی لابی عبدالله

۱- شرح گلشن راز (با مقدمه کیوان سمیعی طبران ۱۳۳۷) / ۶۸۷.

۲- مجالس المؤمنین / ۲۶۴.

۳- رک: نامه دانشوران (طبع قم) ۴/ ۱۲۲-۱۲۳.

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و کونه سقاء فی داره، اوردها جماعة من اصحاب التاريخ و اوردها الفخر السرازی فی کثیر من کتبه الکلامیه و اوردها السيد الجلیل رضی الدین علی بن طاوس... و بعد شهاده امثال هؤلاء بذلك لا عبرة بما فی بعض الکتب کشرح المواقف من ان بایزید لم یلق الامام ولم یدرک زمانه، بل کان متأخراً عنه بمدة مدیده...»<sup>۱</sup>.

۱۱- محمد بن عیسی معروف به حاج مؤمن خراسانی از عرفای متأخر در یکی از آثارش ضمن بیان اتصال سلاسل عرفا به ائمه، گفته که ابویزید از امام صادق اخذ طریقت کرده است و آن داستان کتاب خواستن امسام از ورا و بازگشت ابویزید بهمراه محمد بن جعفر به بسطام را نیز نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱۲- محمد اسعد صاحبزاده از نقشبندیان قرن گذشته شام در الفیوضات الخالديه قایل به معاصرت ومصاحبت شیخ ابویزید و امام صادق شده است، و بسا ادله چندی در اثبات این دعوی کوشیده است؛ تا مگر آن اتهام که برخی بر سلسله نقشبندی بسته‌اند و آن را گسسته شمرده‌اند از میان برود.<sup>۳</sup>

\*\*\*

اینان گروهی‌اند که بنحوی معتقدند به همزمانی بایزید و جعفر صادق. و چنانکه در آغاز مقال اشاره کردیم در میانه وفات امام صادق (۸۰-۱۴۸) و تولد ابویزید (۱۸۸-۲۶۱) حدود ۲۰ سال فاصله است. ازین رو کسانی در همزمانی آن دو تردید کرده‌اند. و از آن جمع برخی بکل منکر همزمانی شده‌اند و بعضی قایل به تعدد ابویزید شده‌اند و پاره‌بی به تأویلات دیگری پرداخته‌اند، که ذیلاً شرح همه اقوال را می‌آوریم:

۱- مشایخ مقدم نقشبندی (همچون خواجه پارسا در همین رساله قدسیه، و یعقوب چرخ‌چی در رساله انسیه و فخرالدین علی کاشفی در رشحات/۵) اگر چه نسبت تصوف بایزید بسطامی را به امام صادق می‌رسانند، ولی قایل به معاصرت و مصاحبت آن دو نبوده‌اند و معتقدند که بایزید از روحانیت امام بهره‌یاب بوده است.

۱- الکشکول/ ۱۱۲-۱۱۳.

۲- دونهات الجنات فی احوال الملایا و السادات (لهران ۱۳۹۱) ۴/۱۵۵. ط-رائق الحقائق ۲/۴۲۲.

۳- الفوضیات الخالديه و المناقب الصحیبه (قاهره ۱۳۱۱ق) ۳۸/.

میرسید شریف جرجانی (متوفی ۱۰۱۶) که خود منتسب بطریقه نقشبندی است، در شرح مواقف معاصرت بایزید و امام را رد کرده و همچون مشایخ نقشبندی معتقد شده است که «چون ابویزید استفادة حقاین و معارف از روحانیت امام می نموده، لاجرم انتساب او به آن حضرت اشتها یافته»<sup>۱</sup>.

مشایخ متأخر نقشبندی نیز اکثراً بر همین عقیده اند و نسبت تصوف بایزید را نسبت روحانی شمرده اند همچون شیخ عبدالمجید بن محمد الخانی در المواهب السرمدیة / ۱۰۵ و بس بن ابراهیم السنهونی در الانوار القدسیة / ۱۰۵ و محمد امین الکردی در المواهب السرمدیة (خلاصه) / ۳۲. تنها محمد اسعد صاحبزاده است از نقشبندیان شام که در الفیوضات الخالدیه / ۳۸ چنانکه گفتیم قایل به همزمانی شده و ادله بی تراشیده است. و ظاهراً انگیزه او درین امر رد قول کسانی بوده است که سلسله نقشبندی را منقطع پنداشته اند. و در آنجا صاحبزاده حتی به مشایخ نقشبندی معاصرش (چون علامه محمد بن سلیمان بغدادی صاحب الحدیقة الندیة و شیخ ابراهیم فصیح حیدری صاحب المجد الثالث و شیخ محمد الخانی صاحب البهجة السنیة و عبدالمجید الخانی صاحب الحدائق الوردیه) نیز اعتراض کرده است که با گفته های خود (درباره عدم معاصرت بایزید و امام صادق) سبب شده اند که بهانه بدست بدخواهان و معترضان بیفتند و کسانی چون واسطی در روضة الناظرین سلسله نقشبندی را گسسته بشمرند و گناه آن مسلمان هم کم از گناه واسطی نیست که «المتسبب کالقیل»<sup>۱</sup>

۲- شیخ نورالدین ابوالفتوح محدث گمان کرده است که انتساب صحبت بایزید به امام صادق از زلات کاتبان سرچشمه گرفته. و گفته است: «تواند بود که [بایزید] بملازمت امام علی بن موسی بن جعفر الصادق رسیده باشد، و کاتبان از روی سهو نام نامی و اسم سامی او را | یعنی «علی بن موسی» را | نوشته باشند»<sup>۲</sup>.

در اینجا لازم بتذکر است که برخی نوشته اند ابویزید از امام علی بن موسی الرضا (۱۵۳-۲۰۲) - که با او همعصر بوده است - طریقت گرفته است. و علاوه بر نسبت روحانی که او را به امام صادق می پیوسته نسبتی جسمانی نیز با امام رضا داشته است. این سخن را شیخ محمد امین کردی نقشبندی در المواهب السرمدیة

۱- مجالس المؤمنین / ۲۶۴.

۲- ایضاً / ۲۶۴.

۳۳-۳۴ آورده است.

۳- بعضی گفته‌اند ممکن است بایزید با محمد بن جعفر صادق فرزند امام، ملاقات و مصاحبت کرده باشد. و «چون محمد بن جعفر صادق پس از آنکه به بسطام رفت در بدایت حال وی (: بایزید) به خدمتش تشریف یافت و استفاده معارف و طریقه ملت جعفری ازو کرد در حدیثت مثل این بود که زمان حضرت صادق را ادراک نموده و استفاده در نزد پسر که فاضله پیدا نکرده است مانند استفاده در نزد پدر است»<sup>۱</sup>.

۴- آقا محمدعلی کرمانشاهی (متوفی ۱۲۱۶ ق) در شرح مفاتیح فیض، احتمال داده است که بایزید با جعفر فرزند امام علی نقی (۲۱۳-۲۵۴) (که نزد شیعه به جعفر کذاب معروف است) ملاقات کرده باشد نه با جعفر بن محمد صادق. و گفته است: «... و لعل لقائه و سقایة داره کان قبل ظهور فسقه و کذبہ فی دعوی الامامة بعد اخیه الحسن فلا ینافی حسن حاله. والله اعلم بحاله»<sup>۲</sup>

۵- بعضی احتمال داده‌اند که لفظ «جعفر صادق» با اشتباه بجای «ابو جعفر محمد بن علی جواد» (۱۹۵-۲۱۹ امام نهم شیعه) استعمال شده باشد! و میرزا محمد باقر خوانساری صاحب روضات این قول را موجه شمرده است.<sup>۳</sup>

۶- قاضی نورالله شوشتری گفته است: «شاید که مراد او از جهت توجه بخدمت امام جعفر صادق، التزام مذهب حق جعفری و اعتصام به محبت خاندان جعفری باشد که فی الحقیقه راهنما و پیرو وسیله و دستگیر همان تواند بود»<sup>۴</sup>.

۷- شاه عبدالعزیز دهلوی بر آن بوده که آن جعفر که بایزید با او ملاقات کرده. امام صادق نبوده. بل که جعفر بن موسی بن جعفر بوده از «کبار اولیاء الله»<sup>۵</sup>.

۸- آخرین راه چاره قول به تعدد ابویزید است. و این قولی است که بسیاری آن را پسندیده‌اند و بدان معتقد شده‌اند.

۱- نامه دانشوران ۱۲۴/۴

۲- روضات الجنات ۱۵۷/۴

۳- ایضاً ۱۵۸/۴

۴- مجالس المؤمنین / ۲۶۴. و نیز نامه دانشوران ۱۲۴/۴.

۵- الصلوة بین التشیع والتصوف: کمال الشیبی (قاہرہ ۱۹۶۹) / ۳۴۹. بنقل از النجفة الاثنا عشریة آاوسی / ۵۳.

می‌گویند: ابویزید دوناست، یکی ابویزید اکبر که نسام و نسب کاملش ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان است، و دیگر ابویزید اصغر طیفور بن عیسی بن آدم. و آن ابویزیدی که معاصر امام صادق بوده است، ابویزید اکبر است؛ و آن ابویزیدی که در سال ۲۶۱ در گذشته است ابویزید اصغر است.

ظاهراً نخستین کسی که این سخن را گفته و بدین وجه «حل اشکال» نموده است، قاضی نورالله شوشتری است. قاضی نورالله در معجم البلدان یا قوت در ذیل ماده «بسظام» دیده است که دو کس ابویزید نام بدان شهر منسوب‌اند. و همین خود دلیل راه او شده، و او با ضرس قاطع و یقین کامل بدان معتقد شده است.

پس از و نیز کسانی که اعتقاد به مصاحبت، و معاصرت با یزید و امام داشته‌اند، همین نظر را بهترین و موجه‌ترین اقوال شمرده‌اند. مانند صاحب‌روضات<sup>۱</sup> و شیخ محمداسعد صاحب‌زاده نقشبندی<sup>۲</sup> و نایب‌الصدر شیرازی<sup>۳</sup> و رضاقلی‌خان هدایت<sup>۴</sup>.

و در تأیید نظر خود گفته‌اند: این اشتراك اسمی که سبب چنان خلطی شده است، در رجال و تاریخ بی‌سابقه نیست، چنانکه ابن جریر طبری نسام دو کس است یکی محمد بن جریر بن رستم شعبی مذهب صاحب‌الابضاح المسترشد و دیگر امام محمد بن جریر بن غالب صاحب تفسیر و تاریخ کبیر. و نیز خالد بن ولید نام دو تن از صحابیان است. و ابن حجر که لقب دو تن است یکی عسقلانی و دیگر هیمی و...<sup>۵</sup> و بسبب همین تشابه و اشتراك در اسم و کنیه و نسب و نسبت، وقایع حیات و کلمات آن دو بهم در آمیخته است و تفکیک و تمییز آنها را دشوار ساخته است.<sup>۶</sup>

\*\*\*

این خلاصه گفته‌کسانی است که بتعدد ابویزید قایل‌اند.

۱- «اقول ان دنا الجمع فی غایة المتانہ» (روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ۱۵۶/۴).

۲- الفیوضات الخالدیه ۳۹-۴۰.

۳- طرائق الحقایق ۲/۴۲۹-۴۳۷.

۴- ایضاً ۲/۴۳۶ بنقل از اصول الفصول هدایت.

۵- الفیوضات الخالدیه/۴۰.

۶- طرائق الحقایق ۲/۴۳۶-۴۳۷.

در اینکه شخصی دیگر غیر از بایزید عارف مشهور بنام ابویزید طیفور بن عیسی البسطامی وجود داشته است، شك نیست. در برخی منابع قدیمی نام چنین کسی را می توان یافت. ابو نصر سراج از او روایت کرده است و می گوید: «سمعت طیفور البسطامی یقول سمعت موسی بن عیسی المعروف بعمی [بضم عین وفتح میم و تشدید یاء] یقول سمعت ابی یقول سمعت ابایزید البسطامی...»<sup>۱</sup>. سلمی نیز بیک واسطه ازین طیفور بن عیسی روایت کرده و نام او را با لقب «الصغیر» آورده است<sup>۲</sup> قشیری نیز روایت ابو نصر سراج را نقل کرده است با همان اسناد و بروایت از ابوحاتم سجستانی<sup>۳</sup>.

ازین روایات مفهوم می شود که در میان بایزید و ابویزید طیفور صغیر، دو طبقه (یا دو نسل) فاصله بوده است.

دیگر از منابع قدیمی که نام ابن ابویزید دوم در آنجا آمده است، الانساب است از عبدالکریم سمانی (متوفی ۵۶۲) که در ذیل ماده «البسطامی» نوشته است: «المشهور بهذه النسبة ابویزید البسطامی الاکبر المشهور، اسمه طیفور بن عیسی بن سروشان. وکان سروشان مجوسياً فأسلم و حسن اسلامه. له حدیث واحد لم یصح عنه غیره. یروی عن ابی عبدالرحمن السری عن عمر بن قیس. روی عنه علی بن جعفر البغدادی.

و ابویزید البسطامی الزاهد الاصغر، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی الزاهد. یروی عن صالح بن یونس و علی بن الحسن الترمذی و عبدالله بن عبدالوهاب و ابی مصعب الزهری و محمد بن یوسف الثریابی و غیرهم، وروی عنه ابویعقوب یوسف بن محمد بن بندار الوالائی»<sup>۴</sup>.

بیش ازین اطلاعی ازین ابویزید دوم نداریم. و ظاهراً هم او چندان نام و آوازه بی نداشته است. و بایزید عارف یک تن بیش نبوده و او همان طیفور بن

۱- الملح (لیدن ۱۹۶۳) / ۱۰۳ و نیز ص ۱۰۴، ۳۲۴.

۲- «سمعت عبدالله بن علی یقول: سمعت طیفور بن عیسی الصغیر. و یقول سمعت عمیاً البسطامی یقول سمعت ابی یقول: مات ابویزید سنة احدى و ستین و مائین» طبقات الصوفیه / ۶۷.

۳- الرسالة القشیریة ۱/ ۱۰۱

۴- الانساب (حیدرآباد دکن ۱۹۶۳) / ۲۳۰

عیسایی است که در ۲۶۱ در گذشته است. از تاریخ وفات ابویزید دوم بی اطلاعیم. وعلی الظاهر باید يك قرن پس از بایزید اکبر می زیسته بوده باشد.

و اینکه قائلین به معاصرت ابویزید و جعفر صادق گفته اند ۲۶۱ سال وفات ابویزید اصغرست خطاست. چه دلیلی استوارتر از روایت ابوعبدالرحمن سلمی که از عبدالله بن علی روایت کرده است از همان طیفور بن عیسی (بایزید دوم) از عمی بسطامی از پدرش که بایزید در ۲۶۱ در گذشته است. پس وقتی خود ابویزید دوم (یا اصغر) با دو واسطه روایت می کند که ابویزید بسطامی در ۲۶۱ در گذشته است، خود او نمی تواند در ۲۶۱ مرده باشد!

بنابراین وفات ابویزید بسطامی اکبر پیش از ۲۶۱ نبوده است. و لذا چنین کسی نمی تواند معاصر و مصاحب امام جعفر صادق (۸۰-۱۴۸) بوده باشد. خلاصه تعدد ابویزید نیز چاره راه نیست و دفع آن تناقض گویی ها را نمی کند. و برای اثبات معاصرت بایزید و امام، برهانی بی بنیان و دلیلی نامستوار است.

\*\*\*

راست آنست که در میان وفات امام صادق و تولد بایزید فاصله بی بوده است حدود ۲۰ سال. و آن دو هیچگونه همزمانی نداشته اند.

بعلاوه ابویزیدی که صاحب چنان شطحانی است، نمی تواند همزمان امام صادق باشد. بدلیل همان شطحیات. زیرا زمانه آن گونه سخنان هنوز فرا نرسیده بود. تصوف در آن عصر نزهت بود و ترك دنیا و مراقبت سنت و ملازمت شریعت. و آن تصوف زاهدانه هنوز با عرفان هندی و بودایی و... آشنا نشده بود. و خبری از حلول و اتحاد و وحدت وجود و... نبود. پس بایزید «سبحانی ما اعظم شأنی» گو مسلماً نباید از آن عهد باشد.

در قرن نهم و دهم که صوفیان شیعی و شیعیان متصوف کوشش داشتند که هر يك از مشایخ قدیم را بخدمت یکی از ائمه برسانند و بدین گونه پیوند تشیع و تصوف را استوار سازند، باین قضیه فریو چسبیدند و بدان شاخ و برگها دادند، و بر سر آن بحثها کردند.

نقشبندیان اکثراً معتقداند که تربیت بایزید از امام صادق تربیت روحانی بوده است، و آنان هیچ معاصر تی نداشته اند.

ص ۱۴ س ۲۵. فقهای سبعة -

فقهای سبعة که در مدینه می‌بودند این هفت تن اند: ابو محمد قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق (۳۷-۱۰۷)، ابو بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام المخزومی (متوفی ۹۴)، ابو محمد سعید بن المسیب (۱۳-۹۴)، ابو ایوب سلیمان بن یسار (۳۴-۱۰۷)، ابو عبدالله عیدالله بن عبدالله بن عتبّه الهذلی (متوفی ۹۸)، ابو عبدالله عروة بن الزبیر بن العوام (۲۲-۹۳)، خارجه بن زید بن ثابت الانصاری (۲۹-۹۹).

ابن خلکان (وفیات الاعیان ۲۸۳/۱) این دو بیت را که سروده یکی از علماست و نام هفت فقیه مدینه در آن گرد آمده نقل کرده است:

الا کل من لا یقندی بسائمة  
فخزهم عبیدالله عروة قاسم  
فقسمته ضیزی عن الحق خارجه  
سعید سلیمان ابو بکر خارجه

ص ۱۴ س ۴. سلمان منا اهل البیت -

سیره ابن هشام (چاپ گوتنگن ۱۸۵۸) ۶۷۷/۲. طبقات ابن سعد (لیدن ۱۹۰۸) ج ۲ (۱) ۵۹/ و ج ۷ (۲) ۶۵/. صفة الصفوة ۲۱۵/۱. اسد الغابة فی معرفة الصحابة (مصر ۱۲۸۵ ق) ۳۳۱/۲

ص ۱۴ س ۱۱-۱۹. شیخ الطریقه... علیهم اجمعین -

نص کامل قول ابوطالب مکی در قوت القلوب بشرحی است که در ذیل می‌آید. ضمناً ابوطالب مکی ابدال سعید و سیزده گانه را نایب مناب بدریان انصار و مهاجرین دانسته:

«والقطب الیوم الذی هو امام الاثافی الثلاثة والاولیاد السبعة والابدال الاربعین والسبعین الی ثمانیة کلهم فی میزانه و ایسن جمیعهم کایمانه، انما هو بدل من ابی بکر رضی الله تعالی عنه. والاثافی الثلاثة بعده، انما هم ابدال الثلاثة الخلفاء بعده. والسبعة هم ابدال السبعة الی العشرة ثم الابدال الثمانیة و ثلاثة عشر انما هم ابدال البدریین من الانصار والمهاجرین اهل الرحمة والرضوان». قوت القلوب (مصر ۱۳۱۰ ق) ۱۵۵/۲

داود قیصری نیز در یکی از آثار خود (شرح مقدمة النایة الکبری. مخطوط ایاصوفیا رقم ۱۸۹۸ وری ۱۰۳-۱۰۴. منقول در تعلیقات ختم الاولیاء ۴۹۵) در ضمن ذکر مراتب اولیا بدین معنی اشارتی دارد:



«... لا يصل السی القطیة الا الاولون. ولهم مراتب. الاولى مرتبة القطیة، ولا يكون فيها ابدالاً واحداً بعد واحد. ويسمى غوثاً لكونه مغنياً للخلق في احوالهم. ثم مرتبة الامامين و هما كالوزيرين للسلطان. احدهما صاحب اليمين و هو المتصرف باذن القطب في عالم الملكوت والغيب. و ثانيهما صاحب اليسار و هو المتصرف في عالم الملكوت الى عالم الملك، و صاحب اليسار نزل اليه و كملت دايته في السبر و الوجود. ثم مرتبة الاربعة كالاربعة من الصحابة رضي الله عنهم. ثم مرتبة البدلاء السبعة، الحافظين للاقاليم السبعة. و كل منهم قطب للاقليم الخاص به. ثم مراتب الاولياء العشرة كالعشرة المبشرة. ثم مراتب الاثنى عشر الحاكمين على البروج الاثنى عشر و ما يتعلق بها و يلزمها من حوادث الاكوان. ثم العشرين و الاربعين و التسعة و التسعين، مظاهر الاسماء الحسنی، الى الثلاثمائة و الستين».

ص ۱۴ س ۱-۴. اما بعد فان الله... ابا بكر خليلاً -

حديثي است معروف كه بطرق مختلف و با تفاوتهاي اندك در اغلب كتب

احاديث و اخبار و سير و مناقب نقل شده است:

صحيح بخاري (مصر ۱۳۱۳ ق) ۱۷۵/۲. مسند ابن حنبل (مصر ۱۳۱۳ ق)

۵،۴/۴. سنن ابن ماجه (قاهره ۱۹۵۳) ۳۶/۱. صحيح ترمذي (مصر ۱۹۳۴)

۱۲۵/۱۳، ۱۲۷-۱۲۹. طبقات ابن سعد (ليدن ۱۹۱۷) ۱ (۱) ۱۲۴-۱۲۵.

الجامع الصغير (مصر ۱۹۵۴) ۱۳۱/۲. كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال

(حيدرآباد دكن ۱۳۶۴) ۱۴/۱۴۹-۱۵۰. قوت القلوب ۱۵۴/۲. صفة الصفة

۹۱/۱. الفتوحات المكية ۲/۲۲.

ص ۱۴ س ۳-۴. ان الله اتخذ... خبلي و نجبي -

قوت القلوب ۱۵۴/۲. الاتحافات السنبة في الاحاديث القدسية (حيدرآباد

۱۳۲۳ ق) ۵۳/.

ص ۱۴ س ۶-۱۵. خلت عبارت... به اين درجه كمال است -

ظاهراً مأخذ كلام خواجه پارسا در اين جسا، قسمتي از تحقيقات مفصل

ابو طالب مكّي است در باب مقام محبت و خلت. ذلك: قوت القلوب ۱۵۲/۲-۱۵۴.

ص ۱۴ س ۹. مقام محمود -

اشاره است به آية «عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً» (سورة الاسراء

حکیم ترمذی گوید: روی لنا عن ابی سعید الخدری فی قوله «قدم صدق» قال: محمد یشفع لهم یوم اقیامة. وقول الرسول علیه الصلوة والسلام: ان لی فی ذلك الیوم مقاماً محموداً یحتاج الخلق فیہ الی حتی ابراهیم خلیل الرحمن» (ختم الاولیاء / ۳۴۴). و در ادعیه وارد است که «و بینه المقام المحمود الذی وعدته» (مصباح الهدایه / ۴۰).

محیی الدین ابن العربی در تریب «مقام محمود» می گوید: «هو الذی یرجع الیه عواقب المقامات کلها و الیه تنظر جمیع الاسماء الالهیة المختصة بالمقامات. وهو لرسول الله صلعم و یظهر ذلك لعموم الخلق یوم القیامة و بهذا صحت له السیادة علی جمیع الخلق یوم العرض» الفتوحات المکیة (طبع بیروت دارصادر) ۲/ ۸۶. ص ۱۵ س ۱۳-۲. شیخ طریقت شیخ عطار... اویس اویس - این قسمت را جامی عیناً در مقدمه تفحات الانس (ص ۲۰-۲۱) نقل کرده است.

ص ۱۵ س ۸-۲. قومی از اولیاء الله... ذوالفضل العظیم - این قسمت مأخوذ است از تذکرة الاولیاء شیخ عطار بسا کم و بیشی هایبی. نص کلام عطار چنین است: «بدان که قومی باشند که ایشان را اویسیان گویند، که ایشان را به پیری حاجت نبود، که ایشان را نبوت در حجر خود پرورش دهد بی واسطه غیر، چنان که اویس را داد. اگر چه بظاهر خواجه انبیا را علیه الصلوة والسلام ندید اما پرورش از وی می یافت. از نبوت می پرورد و با حقیقت هم نفس بود. و این مقام عظیم عالی است. تا که را آنجا رسانند و این دولت روی به که نهد. ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء» تذکرة الاولیاء (تصحیح استعلامی نهران ۱۳۴۶) ۲۸-۲۹.

ص ۱۵ س ۱۵-۱۴. شیخ بزرگوار... گنمتی اویس اویس - «و در ابتدا شیخ ابوالقاسم گرنگانی را رحمه الله ذکر این بود که اویس اویس گنمتی» (تذکرة الاولیاء / ۲۷) ص ۱۶ س ۱۷-۴. پادشاه... صد هزار - منطلق الطیر / ۴

ص ۱۷ س ۱۱-۲. آن نظر سلطان العارفین... متلاشی نگنمتی - این مطلب اشاره است به داستانی که در تذکرة الاولیاء آمده است: «نقل است

که ابوتراب را مریدی بود عظیم گرم‌رو و صاحب رجید بود. ابوتراب پیوسته گفتی که چنین که نویی تو را بایزید می‌باید دید. روزی مرید گفت کسی که هر روز صد بار خدای بایزید را بیند بایزید را چه کند؟ ابوتراب گفت: چون تو خدا را بینی بقدر خود بینی و چون پیش بایزید بینی بقدر بایزید بینی. در دیده تفاوت است. نه صدیق را رضی الله عنه يك بار منجلی خواهد شد و جمله خلق را يك بار؟ این سخن بردل مرید آمد و گفت برخیز تا برویم. هر دو پیامند به بسطام. شیخ در خانه نبود. به آب رفته بود. ایشان برفتند. شیخ را دیدند که می‌آمد سبویی آب در دست و پوستینی کهنه در بر. چون چشم بایزید بر مرید ابوتراب افتاد و چشم مرید ابوتراب بر شیخ، در حال بلرزید و بیفتاد و جان بداد. ابوتراب گفت شیخا يك نظر و مرگ؟ شیخ گفت: ابوتراب در نهاد این جوان کاری بود که هنوز وقت کشف آن نبود، در مشاهده بایزید آن معنی یکبارگی کشف شد. طاقت نداشت فرورفت. زنان مصر را نیز چنین افتاد طاقت جمال یوسف نداشتند دستها را یکبار قطع کردند از آن که خبر نداشتند» (تذکره الاولیا / ۱۶۹)

ص ۱۷ س ۱۴. محمد زاهد -

درویش محمد زاهد اهل رپورنون بخارا بوده است و از مریدان قدیمی بهاء‌الدین نقشبند. دوسه حکایت از و در انیس الطالبین (ورق a ۱۴، a ۶۳، a ۶۷) نقل شده است.

این داستان محمد زاهد که در قلمیه نقل شده است در انیس الطالبین نیامده، ولی ترجمه عربی آن در آثار متأخر چون الحدائق السورديه / ۱۳۷ و الانوار القدسیه / ۱۳۷ و جامع کرامات الاولیا / ۲۴۴ نقل شده است.

ص ۱۹ س ۱۵-۱۴. چون چنین خواهی... جزا -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر چهارم) / ۲۷۸

ص ۱۹ س ۱۹. چون ولی را... -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر اول) / ۱۰۲. ضبط مثنوی:

اولیا را هست قدرت از اله تیر جسته باز آرنش ز راه

ص ۴۱ س ۷. خمدان -

«خمدان: داش و کوره خشت‌پزی و سغان‌پزی (برهان). «الاتون يستعار...»

الاجر و يقال له بالفارسیه خمدان...» (المغرب للمطرزی) «فرمودند فرزند

بهاء الدین خوش آمدی قوی محل است مدتی است که بجهت خمدان هیزم دزوده شده است کس نیست که هیزم را نزدیک خمدان آرد و حال آنکه هیزم خار مغیلان بود بر پشت برهنه آن هیزم را بخمدان می آورم و دایم شکر می گویم» (انبیس - الطالبین. لغت نامه دهخدا)

« در آن اوقات خواجه در حجره خمدان مولانا عارف کلال در محلت گاوکشان با اصحاب صحبتها می داشتند» (انبیس الطالبین ورق b ۴۵) ص ۴۴ س ۴ - تنق -

چادر و پرده بزرگ (برهان فاطم) سرا پرده (غیاث اللغات) این لفظ عربی نیست و در هیچ کتاب لغت عربی ضبط نشده. ترکی هم نیست. و فارسی هم نمی تواند باشد برای اینکه حرف فاف دارد که در فارسی نیست. پس باقی می ماند این احتمال که اصل کلمه فارسی تنغ باغین بوده و اشتبهاً باقاف نوشته می شود (لغت نامه دهخدا. بنقل از فرهنگ نظام)

جملگی برزنده از روی افق از برون پرده کرده يك تنق

(اشترنامه عطار / ۱۸۱)

«زیور منور روز از اطراف جهان فروگشودند و تنق ظلام شب بر رواق افق بستند» (مرزبان نامه. طبع لیدن / ۵۱)

«از پس تنق عزت چندین هزار حجاب نورانی واسطه بود» (مرصاد العباد / ۱۲۰) «تنق عزت از پیش جمال صمدیت براندازد» (ایضاً / ۲۲۴).

هزار نکبت گل در چمن تنق بندد

افق ز عکس شفق رنگ گلستان گیرد

(حافظ. طبع فروبنی ص فکز)

خیمه برون زد ز حدود جهات پرده او شد تنق نور ذات

(تحفة الأحرار. هفت اورنگ / ۳۷۹)

دوش که چون نور یقین در گمان روز شد اندر تنق شب نمان

(ایضاً / ۳۸۹)

ص ۴۵ س ۵. خواجه محمدعلی حکیم ترمذی -

ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن (یا: حسین) بن بشر معروف به حکیم ترمذی از عالمان و عارفان قرن سوم هجری است که در اوائل آن قرن در ترمذ

بدنیا آمد و در همانجا درگذشت و خاکش هم در آنجا است. تاریخ وفاتش بنحقیق معلوم نیست باختلاف ۲۵۵ (فصل الخطاب خواجه پارسا ورق b ۲۰. کشف - الظنون ۱/۹۳۸) و ۲۸۵ (ماسینیون: دایرة المعارف الاسلامیه، ذیل الترمذی) و حدود ۳۲۰ (الاعلام زرکلی ۱۵۶/۷) ضبط کرده اند.

حکیم ترمذی در احوال خود رساله‌ی نوشته است بنام «بدوشان ابی عبداللّه» (که بهمراه ختم الاولیاء او ص ۱۴-۳۲ چاپ شده است) که هرچند از نظر سیر فکری و روحی او مفید است ولی از سنوات و سوانح حیاتش چیز مهمی بدست نمی‌دهد.

از مشایخ صوفیه صحبت ابوتراب نخشی و احمد خضرویه و ابن جلاء و یحیی بن معاذ را دریافته است (طبقات لصوفیه سلمی / ۲۱۷. تذکرة الاولیا / ۵۲۴). و ابوبکر وراق و ابوعلی جوزجانی بدریدار و صحبت او نایل آمده‌اند (تذکرة الاولیا / ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۶۲).

حکیم ترمذی در باب ولایت عقایدی خاص داشت و بهمان سبب چندی از ترمذ رانده شد. او نخستین کسی است که در باب حروف و اثر آنها سخن گفته است. ازو آثار بسیاری در تصوف و حدیث و کلام باقی مانده است که مشهورترین آنها ختم الاولیاء و نوادر الاصول است (رك: مقدمة عثمان اسماعیل یحیی بر ختم الاولیاء / ۳۹-۹۲). که برخی از آنها بطبع رسیده است: نوادر الاصول فی معرفة اخبار الرسول (آستانه ۱۲۹۴ ق)، بیان الفرق بین الصدر والقلب والقواد واللب (قاهره ۱۹۵۸) و ختم الاولیاء (بیروت ۱۹۶۵).

افکار حکیم ترمذی در نقشبندیان اثر بسیار داشته است چنانکه در همین رساله قدسیه می‌بینیم (و نیز: انیس الطالبین ورق b ۱۵ و نفعات الانس / ۱۱۸-۱۱۹) خواجه بهاء الدین بروحانیت حکیم ترمذی توجه داشته است. اقوال حکیم نیز در آثار نقشبندیه بسیار نقل شده. خواجه پارسا گذشته از قدسیه در فصل الخطاب نیز سخنان حکیم ترمذی را از نوادر الاصول و ختم الاولیاء فراوان نقل کرده است.

ص ۴۵ ص ۶. اثر آن توجه ظهور بی‌صفتی محض بودی -

از سخنان حکیم ترمذی است در باب بی‌صفتی که گوید: «اگر که را یک صفت

مانده بود چون مکاتبی بود که اگر یک درم بروی باقی بود او آزاد نبود و بنده

آن يك درم بود. اما آنرا که آزاد کرده باشند بر وی هیچ نمانده باشد. این چنین کس مجذوب بود. که حق تعالی او را از بندگی نفس آزاد کرده بود از آن وقت که او را جذب کرده بود» (تذکرة الاویا / ۵۳۱)

ص ۴۵ س ۶-۷. اثر توجه... مطالعه نمی افتاد -

این قسمت عیناً در انیس الطایین و عدة السانکین (ورق ۵ ۱۵) نیز آمده است.

و نیز فقره «توجه بروحانیت... حکیم ترمذی» و فقره بعد (گفته اند اولیاء الله مختلف اند بعضی بی صفت اند... آن مرتبه قاصر است) در نفحات الانس / ۱۱۸-۱۱۹ عیناً نقل شده است.

ص ۴۶ س ۱. نشانمند -

ترکیب اصطلاحی «نشانمند» (یا: نشانمند) در دیگر متون نقشبندی نیز بکار رفته است:

ذات پاکش ز چونی و چندی هستی ساده از نشانمندی

(سلسله الذهب جامی؛ هفت اورنگ / ۵)

«اشتغال بامری بحسب ظاهر ضروریست تا این کس از سایر خلق ممتاز نشود و نشانمند نگردد» (تکملة نفحات الانس عبید الغفور لاری. کابل ۱۳۴۳. ص ۳۵. و نیز: رشحات / ۱۶۴)

«یکی از بعد خبر دهد و آنرا وجهی بود و دیگری را از قرب نشانمند گرداند و آنرا سببی باشد» (رسالة نور و وحدت: خواجه خرد. لکنو ۱۳۰۱ ق. ص ۷۹).

ص ۴۶ س ۷-۱۴. برتر از علم... نی در صفت -

منطق الطیر / ۱۰

ص ۴۷ س ۵-۶. صوفی ابن الوقت... جهان آرای او -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر سوم) / ۸۰.

ص ۴۸ س ۴. اجمعوا وضو کم جمع الله شملکم -

کنوز الحقائق ۹/۱

همین گفته بهاء الدین نقشبند را درباره «اجمعوا وضو کم...» یعقوب چرخسی

نیز ببارتی دیگر در رسالة انسبه نقل کرده است:

«می فرمودند که در حدیث است که اجمعوا وضو کم جمع الله شملکم. یعنی جمع کنید وضو تا ترا تا حق تعالی جمع کند پریشانی های شما را مراد از جمع کردن وضو آنست که وضوی ظاهر و باطن حاصل آید تا نفرقه دور شود. وضوی باطن عبارت از پاک شدن دل از همه صفتهای بد چون حقد و حسد و عداوت و دوستی هر چیز که باشد جز محبت مولای تو. و دل به محبت حق تعالی قرار بگیرد...» (انسیه نسخه کتابخانه بودلیان ورق ۹ a)

ص ۴۹ س ۶. وقوف قلبی -

رک: مقدمه این کتاب.

ص ۴۹ س ۷. رعایت عدد -

مقصود از رعایت عدد همان «وقوف عددی» است. برای شرح این اصطلاح

رک: مقدمه این کتاب.

ص ۴۱ س ۵. سیر آمده بی ز خویشن... -

این رباعی به بابا افضل کاشی نسبت داده شده است (دیوان حکیم افضل -

الدین/۹۲). ولی چون نجم الدین رازی در مرصاد العباد/۲۵۵ بالصراحه آنرا

بخود نسبت داده است (بعبارت «چنانکه این ضعیف گوید») مسلماً این رباعی از

آن نجم رازی است و انتسابش به بابا افضل خطاست.

ص ۴۲ س ۱۸ - ص ۴۳ س ۴. رو بجویار... هر دمت -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر دوم) ۲۴۸/

ص ۴۳ س ۷. گرن توانی... -

دیوان عطار/۳۱۹

ضبط دیوان:

ره نتوانی بخود بریدن...

ص ۴۳ س ۹-۱۵. در پهلوی راستی نشین... -

چنین است در جمیع نسخ. و ظاهراً بیت شعری بوده است (؟؟)

ص ۴۴ س ۹. افضل الذکر لاله الا الله -

افضل الذکر لاله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله: ابن ماجه ۱۲۴۹/۲. نوشته

القلوب ۱/۳۰۷، ۴۱۷. عوارف المعارف/۲۹۷. الجامع الصغیر ۱/۴۹.

ص ۴۴ س ۱۹. و گفته اند بازداشتن نفس... -

این فقره و فقره بعد عیناً در اصول نقشبندیه (ورق ۵ و ۸) نقل شده است. برای شرح درباره «بازداشت نفس» رك: مقدمه این کتاب. ص ۳۵ س ۱۴-۱۵. لایسغنی ارضی و سمائی ولكن یسغنی قلب عبدی المؤمن -

احادیث مثنوی / ۲۶. قوت القلوب / ۱ / ۲۴۰. مرصاد العباد / ۲۰۸ / ۲۷۴. ص ۳۶ س ۴. یاد کرد، بازگشت، نگه داشت، یادداشت - برای شرح این کلمات رك: مقدمه این کتاب. ص ۳۷ س ۶. نازخود بشنود... -

از حکیم سنایی است در قصیده‌ی بمطلع:

طلب ای عاشقان خوش رفتار      طسرب ای نیکوان شیرین کار

(دیوان سنایی / ۱۹۷)

و مصراع دوم این بیت مأخوذ است از آیه «... لمن الملك الیوم لله الواحد القهار» (سوره المؤمن (۴۰) / ۱۶)

ص ۳۸ س ۶. که رستم را هم رخش رستم کشد -

ضبط این مثل در نسخه پاریس چنین است: که رستم را کشد هم رخش رستم. در چاپهای مختلف سوانح بصورت‌های «که رستم را هم رخش رستم کشد» (چاپ بیانی / ۹) و «که رخت رستم را هم رخش رستم کشد» (چاپ حامد ربانی / ۱۶۴) آمده است. و در مرصاد العباد (ص ۳۱۴) بمانند متن ما «که رستم را هم رخش رستم کشد».

برای شرح بیشتر در باب این مثل رك: تحقیق دکتر امین ریاحی در تعلیقات مرصاد العباد / ۶۳۱-۶۳۲.

ص ۳۹ س ۱۴-۱۳. یعنی اذانسیت غیره... -

«قال الامام: الذکر هو التخلص من الغفلة والنسیان. و آن سه درجه است: اول یاد ظاهرست بزبان از ثنا و دعا... درجه دوم ذکر خفی است بدل... و اما درجه سیم ذکر حقیقی است، و آن شهود ذکر حق است ترا. قال الله عزوجل: «واذکر ربك اذا نسیت» ای: نسیت نفسك و غیره فی ذکرك، ثم نسیت ذکرك فی ذکرك، ثم نسیت فی ذکر الحق. ایاك کل ذکر» (طبقات الصوفیه انصاری / ۵۲-۵۳).

ص ۴۰ س ۴-۳. چیست معراج... بازگاه کبریا -



مشنوی مولوی ۳ (دفتر ششم) ۲۸۴/

ص ۴۲ س ۴-۱۱. شیخ بزرگوار... عبادت نامه جامعه است -

این قسمت مأخوذ است از مصباح الهدایه / ۱۶۹-۱۷۰، باختصار و حذف بعضی جملات.

ص ۴۲ س ۱۵-۱۶. به کلام حق تعالی ذکر حق کردن فاضلتر از آن باشد که به کلام خود -

شیخ اکبر محیی الدین ابن العربی نیز گوید که حمد و ثنای باری بکلام حق شایسته ترست: «... وهو (: القرآن) الجامع للمحامد كلها... و هو قوله الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين. وما انزلت علی احد قبله ولا ینبغی ان یحمد الا بما یشرع ان یحمد به من حیث ما شرعه، لامن حیث ما نطلبه الصفة الحمديّة من الکمال؛ فذلک هو الثناء الالهی. ولو جمّد بما تعطیه الصفة، لکان حمداً عرفياً عقلياً، ولا ینبغی مثل هذا الحمد لجلاله». (الفتوحات المکیة ۲/ ۸۸)

ص ۴۲ س ۵-۷. امام احمد حنبل... بکلام من قرآن -

احمد حنبل «گفت از خدای تعالی درخواستم تا دری از خوف بر من بگشاید تا چنان شدم که بیم آن بود که خرد از من زایل شود. گفتم: الهی تقرب به تو به چیز فاضلتر؟ گفت: به کلام من قرآن» (تذکره اولیاء / ۲۶۰)

ص ۴۴ س ۴۰. جددوا ایمانکم بلاله الاالله -

الجامع الصغير ۱/ ۱۴۳: جددوا ایمانکم اکثر و من قول لاله الاالله.

ص ۴۵ س ۳-۴. تلوین، تمکین -

تمکین عبارتست از دوام کشف حقیقت بسبب استقرار در محل قرب. و تلوین اشارتست به تقلب قلب میان کشف و احتجاب بسبب تناوب و تعاقب غیبت نفس و ظهور آن (مصباح الهدایه / ۱۴۵). برای شرح در باب تلوین و تمکین رک: الرسالة القشیر به / ۲۸۶-۲۹۰. عوارف المعارف / ۵۲۹-۵۳۰. مصباح الهدایه / ۱۴۵.

ص ۴۶ س ۱-۴. یکی از کبرا - فد - می گوید: لا اقبل من قلبی الا بشاهدین

عدلین الکتاب والسنة -

این سخن از ابو سلیمان دارانی (عبدالرحمن بن عطیه متوفی ۲۱۵) است

که ابو عبدالرحمن سلمی باسناد خود آن را در طبقات الصوفیه / ۲۸ چنین نقل

کرده است: «ربما يقع في قلبي النكتة من نكت القوم اياماً فلا اقبل منه الا بشاهدین عدلین: الكتاب والسنة». و امام قشیری این را سماعاً از سلمی نقل کرده است (الرسالة القشیریة ۱۰۸/۱).

و خواجه عبدالله انصاری قول ابو سلیمان دارانی را به عبارتی این چنین روایت کرده است: «ربما ينكت الحقيقة في قلبي اربعین يوماً، فلا اذنه [ن: لها] ان يدخل قلبي الا بشاهدين من الكتاب والسنة» (طبقات الصوفیة انصاری/ ۴۰) عطار نیز ترجمه آنرا آورده است: «شیخ جنید - رح - گفت که احتیاط وی چنان بود که بسیار بود که گفتم: چیزی در دلم آید از نکتة این قوم، به چند روز آن را نپذیرم الا به دو گواه عدل از کتاب و سنت» (تذکرة الاولیا / ۲۸۳) شبیه بدین معنی، سهل بن عبدالله تستری (متوفی ۲۸۳) نیز قولی دارد که خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیة / ۱۱۴ روایت کرده است: کل وجد لا یشهد له الكتاب والسنة فباطل.

ص ۴۶ س ۳. آن شام که عبدالله خجندی به ما پیوست.....

تفصیل قصه شیخ عبدالله خجندی در رشحات / ۱۴ - ۱۵ ذیل ترجمه احوال اسحاق انا - از مشایخ ترك - آمده است بدین شرح:

«شیخ عبدالله خجندی - علیه الرحمة - که از اصحاب خواجه بهاء الدین - قدس سره - بوده می فرموده: پیش از آنکه به شرف صحبت حضرت خواجه مشرف شوم به چندین سال مرا جذبه قوی رسیده بود به مزار خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی - قدس سره - رفتم. از ایشان اشارت رسید که بازگرد که مقصود تو بعد از دوازده سال دیگر در بخارا حاصل خواهد شد. و آن موقوف به ظهور خواجه بهاء الدین نقشبندست. خاطر من فی الجملة آرام گرفت. به جانب خجند مراجعت کردم. روزی در بازار می گذشتم دو ترک دیدم که بر در مسجدی نشسته بودند با هم سخنان می گفتند و می گریستند. گوش فرا داشتم ازین طریق می گفتند. مرا به صحبت ایشان میل خاطری شد. به ایشان نیازمندی کردم. و مقداری طعام و میوه پیش آوردم. با هم گفتند این درویش طالب می نماید. لایق آنست که در خلعت سلطانزاده ما اسحاق خواجه باشد. چون از ایشان این سخن شنیدم باز داعیه من در طلب قوت گرفت. تفحص کردم. گفتند ایشان در اسپجانب می باشند. بصحبت ایشان رفتم و اظهار طلب کردم. اما از واقعه نرمد هیچ نگفتم. و چند روز در خدمت ایشان بودم. و ایشان

لطف بسیار می نمودند. فرزند ایشان که جو نی بود بغایت رشید و آسار قبول از ناصیه وی ظاهر بود به والد بزرگوار خود گفت ابن درویش مسکین است می باید که در خدمت شما باشد. اسحاق خواجه فرمود: ای فرزند این درویش مرید خواجه بهاء الدین نقشند خواهد بود ما را در وی مجال تصرف نیست. چون از ایشان این سخن شنیدم یقین من به حضرت خواجه بیفزود. و از ایشان اجازت خواستم و به خجند بازگشتم و منتظر ظهور حضرت خواجه - قدس سره - می بودم تا وقتی که در بخارا بشرف صحبت و قبول ایشان مشرف شدم».

در الحدائق الوردیه / ۱۳۸ و الانوار القدسیه / ۱۳۸ و جامع کرامات الاولیاء / ۱-۲۴۶-۲۴۷ نیز ترجمه عربی این داستان را می توان یافت.  
ص ۴۷ س ۸۷. و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم -  
بخاری / ۴ / ۱۶۹. ابن حنبل / ۲ / ۲۵۱. الانحافات السنیه / ۳۸. الفتوحات  
المکیه / ۲ / ۱۲۰، ۲۲۸.

این حدیث قدسی بطرق و الفاظ مختلف وارد شده رک: الانحافات السنیه / ۱۳ / ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۳، ۳۱، ۳۲.

ص ۴۷ س ۹. ان من اغبط اولیائی عندی مؤمن خفیف الحاذ -  
ابن حنبل / ۵ / ۲۵۲، ۲۵۵. ابن ماجه / ۲ / ۱۳۷۹. ترمذی / ۹ / ۲۰۹. ختم  
الاولیاء / ۳۶۳. حلیه الاولیاء / ۱ / ۲۵.

خفیف الحاذ بمعنی کم عیال و اندک مال است. ابن الاثیر می نویسد: «الحاذ  
و الحال واحد. و اصل الحاذ: طریقه المتن. وهو ما یقع علیه اللبد من ظهر القوس؛  
ای خفیف الظهر من العیال» (النهایه فی غریب الحدیث والاثار / ۱ / ۴۵۷)

ص ۴۷ س ۱۱-۱۴. از الله عباد الیسوا بانبیاء... انهم كانوا من امتی -  
ابن حنبل / ۵ / ۳۴۱، ۳۴۳. قوت القلوب / ۱ / ۴۵۱. ختم الاولیاء / ۳۹۴.  
حلیه الاولیاء (مصر ۱۳۵۱ ق) / ۱ / ۵.

ص ۴۹ س ۴۵. یا داود اذا رايت لی طالباً فکن له خادماً -  
قوت القلوب / ۱ / ۲۸۸. عوارف المعارف / ۱ / ۹۱. مصباح الهدایه / ۱۱۹.  
اوراد الاحیاب و فصوص الآداب / ۱۲۸.

ص ۵۴ س ۱۴. علم لدنی علمی بود که اهل قرب... -  
مشابه قول صاحب مصباح الهدایه است در تعریف علم لدنی؛ و شاید هم

مقتبس از آنجاست: «علم لدنی علمی است که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم شود نه به دلایل عقلی و شواهد نقلی؛ چنانکه کلام قدیم در حق خضر علیه السلام گفت: و علمناه من لدنا علما...» (مصباح الهدایه / ۷۶)

ص ۵۳ س ۹۶. چون ملایک گو... علم لدنی می برد -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر سوم) / ۶۲.

ص ۵۴ س ۹۸. از درون سو آشنا... -

نقحات / ۳۸۶. رشحات / ۹۶

ص ۵۴ س ۱۵-۱۴. سخن خانواده خواجهگان... -

از کلمات خواجه عبدالخالق غجدوانی است. رك: رشحات / ۲۵۲، ۱۴۴

ص ۵۵ س ۵. لاجر لمن لاحسبه له -

حدیث ضعیفی است که مرسلاً روایت کرده است ابن مبارک از قاسم (الجامع الصغير / ۲ / ۱۹۸) و مناوی آذرا از النوادر حکیم ترمذی نقل کرده است (کنوزالحقایق / ۲ / ۱۵۰)

بهمین مضمون حدیث دیگری هست که: لاجسر الا عن حسبه ولا عمل الابنة

(الجامع الصغير / ۲ / ۱۹۸)

ص ۵۵ س ۸. کل عمل لیس له ثواب فی الدنيا لیس له جزاء فی الآخرة -

این قول ابروسلیمان دارانی راسلمی باسناد خود از احمد بن ابی الحواری

مرید دارانی روایت کرده است (طبقات الصوفیه / ۷۸)

عطار ترجمه فارسی آنرا چنین آورده است: «هر عمل که آن را در دنیا به نقد

ثواب نیایی، بدان که در آخرت جزایی نخواهی یافت. یعنی راحت قبول آن طاعت

باید که هم اینجا به تو رسد» (تذکرة الاولیا / ۲۸۱).

ص ۵۶ س ۱۴-۱۳. پیشوایانی... حیرت ساختند -

منطق الطیر / ۲

ضبط منطق الطیر:

... حیرت یافتند... حسرت یافتند

ص ۵۶ س ۱۴. در نك این بحر... خبری از کسی -

منطق الطیر / ۱۲.

ضبط منطق الطیر:

در بن ابن بحر بی پایان بسی غرقه گشتند و خبر نیست از کسی

ص ۵۶ س ۱۵ - ص ۵۷ س ۱. تو چنان دانی... جز بیچارگی -

منطق الطیر / ۳.

ضبط مصرع اول بیت دوم در منطق الطیر:

کشته حیرت شدم یکبارگی...

ص ۵۷ س ۴. چند گویم... آه نیست -

منطق الطیر / ۱۲

ضبط منطق الطیر:

چند گویی...

ص ۵۷ س ۱۷-۱۸. انا اعلمکم بالله واخشاکم -

ابن جنبل ۶/۱۲۲. ابی داود ۱/۵۵۷.

ص ۵۸. الانبیاء والرسول... فاعظم شأناً -

این گفته حکیم ترمذی در کتاب ختم الاولیاء / ۳۹۵ آمده است در فصل

هزدهم (منکر و احوال الاولیا). و در مقام پاسخ به منکرانی که به آیه «فلا یأمن

مکر الله الا القوم الخاسرون» تمسک جسته بودند، می گوید:

«فاما قوله [ = المنکر لحوال الاولیاء ] محتجاً بقوله تعالى فلا یأمن مکر الله

الا القوم الخاسرون، فهل بدری فائل هذا القول ما المکر، لیحتج بههنا؟ و تفسیر

المکر اغمض من ان يفهمه صاحب هذا الكلام. فالانبياء و الرسل لم یأمنوا المکر

بعد البشری. و لیس المکر عندنا ما یعقله العامه! (اعنی المکر الذی) هو خوف التحویل؛

فذلك غیر حاصل، (فانه) اذا أمن و بشر أمن من المکر. و اما المکر الذی لایجوز آمنه

فاعظم شأناً (من ان یفسر او یوضح هنا).

ص ۶۴ س ۹-۱۰. موسی اندر درخت... -

«در بیان این معنی که صفات بشری و مقتضیات طبیعی، ارباب کمال و

اصحاب نفوس قدسیه را از شهود آنچه مقصود است مانع و مزاحم نمی شود،

[خواجه عبیدالله احرار] این قطعه خواندند که: موسی اندر درخت آتش دید...»

(رشحات / ۲۸۵).

ص ۶۴ س ۱۱. انما انا بشر مثلکم اغضب کما یغضب البشر و ارضی کما

یرضی البشر -

ابن حنبل ۲/۲۴۳. ابی دازد ۲/۵۱۸-۵۱۹. کنوز الحقائق ۱/۷۶.  
الفتوحات المکیة ۲/۱۰۹.

ص ۶۳ س ۱. من عرف نفسه فقد عرف ربه -

رک: احادیث مشوی / ۱۶۷. الفتوحات ۲/۳۴.

ص ۶۳ س ۸۷. زذوق این عدم... بفزود -

این بیت از مولانا جلال الدین رومی است در دیوان شمس.

ضبط بیت در همه نسخ قدسیه چنین است. و این يك بیت متوالی نیست، بل که دو مصراع جداگانه است برگرفته از دو بیت. و پیداست که نحوه پارسی بعد یا بسو خود این کار را کرده است نه تائبان و ناسخان. ضبط اصلی بیت در دیوان کبیر (تصحیح استاد فروزانفر طبع دانشگاه طهران ۱۳۴۵) ۲/۲۳۲ چنین است:

سپاس آن عدمی را که هست ما بر بود

ز عشق آن عدم آمد جهان جان بوجود

بهر کجا عدم آید وجود گم گردد

زهی عنم که چو آمد ازو وجود افزود

.....

ص ۶۳ س ۱۱-۱۳. اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا... الخراز بود.

«قیل انه [= ابوسعید الخراز] اول من تکلم فی علم الفناء والبقاء» (طبقات

الصوفیة سلمی / ۲۲۸) «سید من تکلم فی علم الفناء و البقاء» (حلیة الاولیاء

۱۰/۲۴۶)

«و ابتدا عبارت از حال بقا و فنا او کرد و طریقت خود را درین دو عبارت

متضمن گردانید» (تذکره الاولیاء / ۴۵۶)

ص ۶۳ س ۱۴. و در کتاب طبقات مذکورست -

طبقات الصوفیة سلمی / ۲۲۸-۲۳۲. طبقات الصوفیة انصاری / ۱۳۳-

۱۵۴. نفحات الانس / ۷۳-۷۶

ص ۶۳ س ۱۶-۱۷. وفات او در سنه سبع و سبعین و مائین است پیش از

وفات سید الطایفه جنید قد به بیست و دو سال -

تاریخ وفات ابوسعید خراز را باختلاف نوشته‌اند: ابو عبدالرحمن سلمی (طبقات الصوفیه ۲۲۸/۲) سال ۲۷۹ را ضبط کرده است وخواجه عبدالله انصاری (طبقات ۱۳۴/۱) بتدرید ۲۷۷ و ۲۸۶ (و در یکی از نسخه بدلها ۲۸۷) را، وقشیری (الرسالة القشیریة ۱۶۱/۱) ۲۷۷ را، وسمعی (الانساب ۶۷/۵) ۲۴۷ و ۲۷۷ و ۲۸۶ را، و عزالدین ابن اثیر (النباب ۴۲۹/۱) سال ۲۸۶ را. ذهبی (العبر فی خبر من غیر ۷۷/۲) و ابن انعماد (شدرات الذهب ۱۹۲/۲) وفات خراز را ذیل وقایع سال ۲۸۶ آورده‌اند.

ابن الجوزی در المنتظم ۱۰۵/۵ وفات او را ذیل وقایع ۲۷۷ نوشته‌است با افزودن این جمله: «وقبل سنة ست وثمانین وقيل فيما بين ذلك ولا يصح». و همو در صفة الصفة ۲۴۷/۲ نیز سال ۲۷۷ را ضبط کرده و سال ۲۸۶ را با لفظ «قبل» آورده است. و از عبارت هردو کتابش پیداست که تاریخ صحیح در نظر او ۲۷۷ است.

خلاصه برای تاریخ وفات ابوسعید خراز سالهای ۲۴۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷ را نوشته‌اند که ازین میان سالهای ۲۴۷ و ۲۷۹ و ۲۸۷ جزء اقوال شاذ است و اغلب با لفظ «قبل» از اعتبار آنها کاسته‌اند و اکثراً از دو تاریخ ۲۷۷ و ۲۸۶ سال ۲۷۷ را معتبرتر دانسته‌اند و این همان تاریخی است که در رساله قدسیه مضبوط است.

و اما وفات ابوالقاسم جنید بغدادی بقول اصح در سال ۲۹۸ اتفاق افتاده است بروز شنبه (یا جمعه) از ماه شوال که مطابق نوروز بوده است (طبقات - الشافعیة سنوی ۳۳۵/۱. العبر فی خبر من غیر ۱۱۰-۱۱۱. الباب ۶۲/۳. المنتظم ابن جوزی ۱۰۵/۶. صفة الصفة ۲۳۹/۲. شدرات الذهب ۲۲۸/۲). ولی ابو عبدالرحمن سلمی (طبقات الصوفیه ۱۵۶/۱) و خواجه انصاری (طبقات ۱۶۲/۱) و قشیری (الرسالة القشیریة ۱۳۲/۱) و ابن خلکان (وفیات الاعیان ۳۷۴/۱) سال ۲۹۷ را تاریخ وفات جنید دانسته‌اند. در صفة الصفة و العبر نیز ۲۹۷ بعنوان قولی ضعیف ذکر شده‌است. جامی (نفحات ۸۵) نیز بمانند سلمی و انصاری سال ۲۹۷ را تاریخ وفات جنید شمرده است ولی سپس بنقل از تاریخ یافعی ۲۹۸ و ۲۹۹ را نیز ذکر کرده است.

سال ۲۹۹ را ذهبی نیز در العبر جزء اقوال ضعیفه (با عبارت «وقيل فی

سنه تسع)) آورده است.

اینکه در متن قدسیه نوشته شده است وفات خراز (سال ۲۷۷) بیست و دو سال پیش از وفات جنید بوده است چنین می نماید که نویسنده سال وفات جنید را ۲۹۹ پنداشته است و حال آنکه این تاریخ نادرست است و همه مورخینی که تاریخ وفات جنید را با روز و ماه ضبط کرده اند همان سال ۲۹۸ را سال وفات او دانسته اند و کسانی از مورخین هم که سال ۲۹۹ را ذکر کرده اند آنرا جزء اقوال ضعیف و شاذ شمرده اند ولی شاید در نظر صاحب قدسیه نیز تاریخ وفات جنید همان سال ۲۹۸ بوده است ولی در محاسبه سال ۲۷۷ را نیز بشمار آورده است که بدین گونه ۲۲ سال تمام در میانه فاصله است.

ص ۶۴ س ۱. گفته اند فنا عبارت است... -

این فقره و قسمتی از فقره بعد مأخوذ است از مصباح الهدایه / ۴۲۶ بانندک فزونی و تغییر.

ص ۶۴ س ۱۵. بی بسمع و بی بنطق... -

قسمتی است از حدیثی قدسی؛ صحیح بخاری ۴/ ۸۰. الاتحافات السنیة / ۴۱. این حدیث قدسی در کتب صوفیه بسیار بکار رفته است: التعرف لمذهب اهل التصوف (تصحیح عبدالحلیم محمود. قاهره ۱۹۶۰) / ۱۲۱. قوت القلوب (قاهره ۱۹۶۱) / ۲ / ۱۳۴. عوارف المعارف (بیروت ۱۹۶۶) / ۱۵۶. اللمع (لیدن ۱۹۶۳) / ۵۹، ۳۸۳. الرسالة القشیریة (قاهره ۱۹۷۲) / ۲ / ۶۱۰. ختم الاولیاء / ۲ / ۳۳۲. الفتوحات المکیة / ۲ / ۶۵. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید / ۱۸. انس الثائبین ژنده پیل / ۹۷ (ورک: تعلیقة دکتر علی فاضل بر آن ص ۳۴۷). مرصاد العباد / ۲۰۸. اوراد الاحباب / ۲۴۰. عبر العاشقین / ۱۰۳. حلیة الاولیاء / ۱ / ۵. نواجذ پارسا خود در کتاب فصل الخطاب متن کامل این حدیث را نقل کرده است. و بهتر آنست که نص کامل حدیث را از آن کتاب نقل کنیم:

«در حدیث صحیح است خبر عن الله تعالی: بی بسمع و بی بصر و بی بنطق و بی عقل. قال رسول الله صلعم: قال الله تعالی: من عادی و لیا فقد آذنته بحرب و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی من اداء ما افترضت علیه و لایزال عبدی يتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یدیه الذی یبطش بها و رجله الذی یمشی بها و ان سألنی اعطیته و ان استعذنی اعذته



وما ترددت عن شيء انا فاعله ترددي عن نفس المؤمن بكرة الموت وانا اكره مساعته.  
رواه ابوهريرة رضي الله عنه، اخرج به البخاري رحمه الله. اورده هذا الحديث في جامع  
الاصول في حرف الفاء فسي فصل اعمال و افوال مشتركة». (فصل الخطاب نسخة  
كتبخانه سليم آغا، نسخة عكسي دانشگاه طهران ورق b ۱۴)  
ص ۶۴ س ۱۹. كل باطن بخالفه ظاهره فهو باطل -  
طبقات الصوفية سلمى / ۲۳۱، حلبة الاولياء ۲۴۷/۱۰: «... يخالف  
ظاهراً...».

«هر باطن که ظاهر وی بخلاف او بود باطل بود» (تذكرة الاولياء / ۴۶۱)  
ص ۶۵ س ۱-۳. و بقای وساوس و هواجس... شرك نبود -  
شيخ شهاب الدين سهروردي مي گوید: «وقد سألت الشيخ ابا محمد بن  
عبدالله البصري و قلت له: هل يكون بقاء المخيلات في السر و وجود الوسواس  
من الشرك الخفي؟ - وكان عندي ذلك من الشرك الخفي - فقال لي: هذا يكون في مقام  
الفناء» (عوارف المعارف / ۵۲۲). و عزالدين كاشاني پس از نقل كلام شيخ  
شهاب الدين توضیحاً می افزاید: «و مراد آن بود - والله اعلم - که بقای آن به  
نسبت با کسی که هنوز از مقام فنا نگذشته باشد شرك بود و به نسبت با کسی که به  
بقا بعد از فنا رسیده باشد شرك نبود» (مصباح الهداية / ۴۲۷).  
ص ۶۵ س ۹۵. الفانی لا یرد الی اوصافه -

«واختلفوا في الفانی هل یرد الی بقاء اوصافه ام لا؟. قال بعضهم یرد الفانی  
الی بقاء الاوصاف. و حاله لانكون على الدوام لان دوامها يوجب تعطيل الجوارح  
عن اداء المفروضات وعن حرركاتها في امرر معاشها و معادها. ولا يبي العباس بن عطا  
في ذلك كتاب سماه: كتاب عودة الصفات و بدنها. و اما الكبار منهم و المحققون  
فلم يروا رد الفانی الی بقاء اوصافه، منهم الجنيد و الخسرازي و النوري و غيرهم»  
(التعرف / ۱۲۷-۱۲۸) و كلا باذی هم بر آنست که فانی به اوصاف باز نگردد.  
رك: التعرف / ۱۳۰.

ص ۶۵ س ۱۶. مارجع من رجوع... -

عوارف المعارف / ۵۱۷. مصباح الهداية / ۴۲۹

ص ۶۶ س ۱۵. عاشقی جز رسیده را نود -

مصراع دوم بيتی است بدین گونه:

عشق هیچ آفریده را نبود عاشقی جز رسیده را نبود  
 (رسالة فی حقیقة العشق: سهروردی. مجموعه آثار فارسی/ ۲۸۷)  
 ص ۶۷ س ۳-۴. علم الفناء و انبقاء یدور... فمغالیط و زندقه -  
 طبقات الصوفیة سلمی / ۴۰۴: «... و ما كان غیر هذا فهو المغالیط و الزندقه».  
 و نیز عوارف المعارف / ۵۲۰.

«علم فنا و بقا بر اخلاص و وحدانیت گردد و درستی عبودیت هر چه جز  
 این بود آنست که ترا بغلط افکند و زندقه بار آورد» (تذکرة الاولیاء / ۷۱۸).

ص ۶۷ س ۱۸. ان الله تعالى سبین الف ... -  
 احادیث مشوی / ۵۰-۵۱. المنوحات المکیة ۱۱۰/۲ ، ۱۵۹ .  
 ص ۶۷ س ۴۵. خطوتان و قد وصلت -

این سخن از ابوبکر شبلی است که در پاسخ سؤال صوفی گفته است.  
 تفصیل آن را ابوسعید ابوالخیر از شیخ ابوالحسن علی بن المثنی در استرآباد  
 شنیده است:

«شیخ گفت سمعت الشیخ ابوالحسن علی بن المثنی باسترآباد قال وقت  
 علی الشبلی يوم الجمعة فی الجامع بیغداد بعد الصلوة فاذا وقف علیه سائل و علیه  
 زی القوم. فقال: ما الوصل؟ فاقبل علیه الشبلی وقال: ایها السائل عن الوصل الخطوتین  
 (العطفین: ن. ل.) و قد وصلت. فقال السائل: یا ابابکر ما الخطوتان؟ قال: قام  
 ذروة بین یدیک تحجبت عن الله. فقال السائل: یا ابابکر اخبرنی بشرح قولک  
 عن الذروة فما شرح تلك الذروة؟ قال: الدنيا والعقبی، کذا قال ربنا تعالی منکم من  
 یرید الدنيا ومنکم من یرید الآخرة فاین من یرید الله. ثم قال الشبلی: اذا قلت الله فهو الله  
 و اذا سکت فهو الله یا الله یا الله یا من هو هو ولا یعلم احد ما هو الا هو سبحانه سبحانه  
 وحده لا شریک له ثم نشی علیه الشبلی وهو يتمثل کما يتمثل السلیم ثم حمل الی داره»  
 (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید/ ۲۷۵)

ص ۶۸ س ۴. دع نفسك و تعال -

این سخن از بایزید بسطامی است در یکی از شطحیاتش که عطار روایت  
 کرده است: «[بایزید] گفت: چون به مقام قرب رسیدم، گفتند: بخواه. گفتم: مرا  
 خواست نیست، هم تو از برای من بخواه. گفتم: تو را خواهم و بس. گفتند تا وجود  
 بایزید ذره بی می ماند این خواست محال است دع نفسك و تعال. گفتم: بی زله بی

باز نتوانم گشت گستاخیی خواهم کسود. گفتند: بگوی. گفتیم: بر همه خلائق رحمت کن...» (تذکره الاولیاء/ ۱۸۷).

ص ۶۸ س ۹۵-۹۱. امط الاذی عن الطریق -

ابن حنبل ۴/۴۲۳. طبقات ابن سعد ۴ (۲)/۳۴. الجامع الصغیر ۱/۶۶.  
اماطت بمعنی دور شدن و دور کردن است. «یقال: مطت الشیء وامطته. وقیل:  
مطت انا وامطت غیری» (النهایه فی غریب الحدیث ۴/۳۸۰).

ص ۶۹ س ۴. یحرق بالنار... -

مصباح الهدایه/ ۴۲۹. مصراع دوم ایسن بیت در لمعات عراقی آمده است  
(کلیات عراقی/ ۳۸۴) و جامی در اشعة اللمعات (نهران ۱۳۵۲)/ ۸۳ آنرا چنین  
ترجمه کرده است: آنکس که باشد آتش ز آتش چه باک دارد.





ملفوظات مولانا محمد رفیع صاحب



## فہرست آیات

شمارۂ سورہ	نام سورہ	شمارۂ آیت	شمارۂ سورہ	نام سورہ	شمارۂ آیت	شمارۂ سورہ
۲	بقرہ	۲۶	۴	کہف	۱۸	۳۹
۲	بقرہ	۱۵۲	۲۹	نور	۲۴	۱۱
۲	بقرہ	۱۵۲	۳۵	قصص	۲۸	۳۵
۳	آل عمران	۱۸	۳۷	سجدہ	۳۲	۶۱
۵	مائدہ	۱۲۲	۲۲	سبا	۳۴	۵۲
۶	انعام	۹۱	۴	فصلت	۴۱	۶۱
۶	انعام	۱۵۳	۳۲	فصلت	۴۱	۵
۸	انفال	۱۷	۷۰	شوری	۴۲	۴۱
۹	توبہ	۱۲۰	۳۳	ذاریات	۵۱	۶۳
۱۰	یونس	۶۲	۵۷	مجادلہ	۵۸	۳۸
۱۰	یونس	۶۴	۲۲	صف	۶۱	۲۸
۱۲	یوسف	۱۰۸	۶۰	جمہ	۶۲	۱۵
۱۲	یوسف	۱۰۸	۷۰	قلم	۶۸	۳
۱۶	نحل	۹۶	۲۹			

## فهرست احادیث

- اجمعوا وضوءكم جمع الله شمسكم ٢٨  
افضل الذكر لا اله الا الله ٣٤  
اما بعد فان الله عزوجل اتخذ صاحبكم خليلاً ولو كنت متخذاً ... ١٤  
انا اعلمكم بالله واخشاكم لله ٥٧  
ان الله عزوجل اتخذ ابراهيم خليلاً وموسى نجياً ... ١٢  
ان الله سبعين الف حجاب من نور وظلمة ٦٧  
ان الله عبداً ليسوا بانبياء يغطهم النبيون ... ٤٧  
ان من اغبط اوليائي عندي مؤمن خفيف الحاذ ٤٧  
بى يسمع وبى يبصر وبى يبسط وبى يمشى ... ٦٤  
جددوا ايمانكم ب لا اله الا الله ٤٤  
سلمان منا اهل البيت ١٣  
عند ذكر الصالحين تنزل الرحمة ٣  
لا اجر لمن لاحبته له ٥٥  
لا يسعنى ارضى وسمايى ولكن يسعنى قلب عبدى المومن ٣٥  
من عرف نفسه فقد عرف ربه ٦٣



وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم ۴۷  
یاداود اذا رأیت لی طالباً فکن له نادماً ۴۹

## فهرست كلمات اولياء ومشايخ

- اتفق المشايخ على ان المرید ما لم یسلك طریق لاله الا الله مدة قريبة باربعین سنة لا یصل الی حقيقة الا الله، ۴۴
- اذا نسیت غیره ونسیت نفسك لان تحقق المذكور وشهوده یوجب نفی الغیبة وانبتك تثبت الغیبة، ۳۹
- اللهم لانحدث لی عزا ظاهراً الا احدثت لی ذلة باطنة بتدبره ولا تر فنی عند الناس درجة الاحططتی عند نفسی مثلها، ۴۹
- الانبياء والرسل لم یأمنوا المکر بعد البشری ولبس المکر عندنا الذی یعقله العامه...، ۵۸
- ان قراءة القرآن افضل من الذکر، ۴۲
- تلطفت باولیائک فعرفوک ولرتلطفت باعدائک لما جحدوک، ۱
- حقیقة الذکر الخروج عن میدان الغفلة الی فضاء المشاهدة، ۳۸
- حقیقة الذکر عبارة عن تجلیه سبحانه لذاته بذاته...، ۳۶-۳۷
- الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملك...، ۳
- خطوتان و قدوصلت، ۶۷
- دع نفسك وتعال، ۶۸

علم الفناء والبقاء يدور على اخلاص الوجدانية وصحة العبودية و ماسوى  
ذلك فمغاليط وزندقة، ٦٧

فان القرآن لم يخلق منذ نزل الى العباد ولا يخلق ولا يتدنس...، ٢٢

فان كلام المشايخ يفسر بعضه بعضا، ٦

الفانى لا يرد الى اوصافه ٦٥

فالحق سبحانه يتحد به الكل من حيث كون كل شىء موجوداً...، ٦٦

فقه الله الاكبر و برهانه الاظهر، ٣

كل باطن يخالفه ظاهر فهو باطل، ٦٤

كل عمل ليس له ثواب فى الدنيا ليس له جزاء فى الآخرة، ٥٥

كنبل مصر ماء للمحبوبين وبلاء على المحجوبين، ٤

لا أقبل من قلبى الا بشاهدين عدلين الكتاب والسنة، ٤٦

لا تزن الخلق بميزانك وزن نفسك بميزان الصديقين...، ٥

لا حجاب الا وجودك، ٦٨

لا يطلع عليه ملك فيكتبه ولا نفس فتعجب به، ٣٨

ما رجع من رجوع الامن الطريق وما وصل اليه احد فرجع عنه، ٦٥

وما زاد بيانهم غير ستره فان الاعراب عنه...، ٤

يعطى الحق سبحانه المحبوب من اوليائه فى الدنيا اول ما...، ١٩

## فهرست أمثال

- اعز من الكبريت الاحمر ١  
اكثر من ان تعدو تحصى ٣  
رستم را هم رخش رستم كشد ٣٨  
القليل يدل على الكثير والجرعة تنبى عن البحر الغزير ٤  
لا تحمل عطايا الملك الا عطايا املك ٣٨  
المعالجة بالاضداد ٣٤

## فهرست لغات و ترکیبات و تعبیرات و تشبیهات

اعتماد ۱۵	آزاده ۴۶
اعتماد کردن ۴۵	اتفاق افتادن ۶۵
اعتماد نمودن ۴۵	اثر کردن ۴۳
اعزه ۲، ۹	اجتماع (: تجمع) ۱۱
اعنی ۲	اجتناب نمودن ۸
اعلی ۳	ادا ۴۲
افتقار ۵۱	ارباب تحقیق ۱۴
افلاس ۴	ارباب الطریقه ۷
افناکردن ۴۳	ارزانی داشتن ۵۷، ۶۰، ۶۴
اقتباس کردن ۱۱	از پیش برگرفتن ۳۲
اقتصار افتادن ۳	از عهده... بیرون آمدن ۲۴
اقتصار کردن ۴۴	استرشاد ۲
اقتصار نمودن ۴۲	استرواح ۳
اقدام نمودن ۷	اسوة طلاب الیقین ۷
اقوی ۳	اشارت ۲۶
التجا ۱۵	اشارت فرمودن ۱۱، ۳۸
التفات نمودن ۲۰	أصحاب الانتباه ۷
الفاظ متبرکه ۱	اعتبار ۴۸

الوهیت ۲۲، ۳۰، ۴۰، ۵۷، ۵۹	البا ( : به ) ۱۸
النهیت ۴۱، ۶۷	یاختیار ۲۱، ۴۵
امثال ۲۸، ۳۰	بادیه هستی ۶۴
انتباه ۱۰	بار خاطر ۴۹
انتعاش ۲۴	بار هستی ۴۹
انتفاع گرفتن ۲	بار یافتن ۴۵
انتقال نمودن ۲۷	باز آمدن به..... ۱۸، ۲۱
انسان عیون المحققین ۲	باشد ۷، ۲۱، ۳۹
أنفاس ۲	بتدریج ۲۴، ۶۵
أنفاس طیبه ۲	بتکلف ۴۱
أنفاس نفیسه ۱، ۶	بعاصل آمدن ۳، ۲۸، ۳۲، ۳۶
انقهار ۶۶	بحال..... آمدن ۱۸
أولی ۶	بعر جمع ۶۰
اولوالالبصار ۶	بحصول پیوستن ۵۰
اهل الله ۶، ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۴۵	بعق ۱
۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۷	بحقیقت ۳، ۴، ۱۰، ۲۲، ۳۴
اهل ایمان ۲۹	۲۷، ۳۸، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۵۹
اهل باطن ۵۱	۶۵
اهل بصیرت ۲، ۱۴، ۳۰	بخودی خود ۶۴
اهل بینش و اعتبار ۶	بدر آمدن ۵۳
اهل تحقیق ۱۲، ۱۹	برآمدن کار ۴۳
اهل تصوف ۶۳	بربستن ۵۴
اهل توحید ۲۶	برحسب ۴۱
اهل حقیقت ۲	بر دوام ۴۱
اهل دل ۳۳	بسر بردن ۴۲
اهل فنا و بقا ۶۵	بسلامت ۵
اهل قرب ۵۲	بشریت ۱۱، ۱۷، ۲۲، ۵۱
اهل محبت ۲۶	بصنت ۲۶
اهل معرفت ۲۶	بصفت..... گشتن ۶۶
اهل وصول ۶۹	بظهور آوردن ۴۵
اهل یقین ۱۰	بعلت ۵
ایراد فرمودن ۶	بغایت ۱۸

تشریف ۱۳، ۵۷	بقا یافتن ۵۰
تشویق ۴	بکلی ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۲۷، ۲۲،
تشویش ۴۶	۴۴، ۴۶، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۴
تصانیف ۶۲	بکمال ۲۹، ۲۱
تصرف کردن ۶۴	بکمال رسیدن ۵۶
تغییر کردن ۴۶، ۶۲	بمنزله ۳۶، ۴۳
تفویض نمودن ۵۶	بی نشان ۲۵
تثویت کردن ۴۹	بی نشانی ۲۶، ۴۰، ۶۶، ۶۷
تکلیف کردن ۳۶	بهره ۵۲، ۶۰
تلاشی ۶۹	بیابان تعیر ۶۰
تمثیل نمودن ۲۱	بیضه بشریت ۱۱
تمکین یافتن ۶۵	
تنبیه ۴	پاک ۵۷
تن در دادن ۵۶	پدید آمدن ۴۹، ۵۰
توجه نمودن ۱۷، ۲۵	پرداختن به... ۶۰
تیشه ۱۷	پرورش ۸
تیمن ۲	پرورش دادن ۱۵
	پنداشتن ۴۴
جامع ۲	پیدا آمدن ۴۱
جدوات ۵	پیوند ۳۶
جسمانیت ۵۲، ۶۷	
جمع آمدن ۴۳	نبراً کردن ۴۴
جمله (؛ همه) ۳۳	تبرک ۲
جناب ۶۰	تثیق ۲۴
جوهر (: گوهر) ۵۴	تجلی نمودن ۳۵
جوهریت ۵۴	تخم ذکر ۴۱
جهت ۶۶	تخلق ۶۴
چاشت ۱۸	تربیت کردن ۴۹
چشم داشت ۵۴، ۵۵	تربیت فرمودن ۵۲
چندانگی ۳۲	ترقی کردن ۶۴
	ترقی نمودن ۲۲
حاصل آمدن ۳۱، ۳۲، ۳۴	تسلیم گردانیدن ۵۷
حاصل گشتن ۴۲	تشبیه فرمودن ۴۷

دال ۶	حاضر داشتن دل ۴۲
دامن افشانیدن ۵۷	حالیا ۴۶
در باقی کردن ۲۳	حجب ۳۴، ۶۸
در بستن ۵۴	حجر عنایت ۱۵
در بیان آوردن ۲۳	حدیث نفس ۳۰، ۴۱، ۴۳
در حال ۱۸	حضرت ۱، ۲
در خدمت ۵۴	حضرت جلال ۶۰
در خلوت ۵۴	حضرت عزت ۲۴
در خود دیدن ۷	حضرت علیه ۱
درخور ۳	حزین ۲۲
در دمیدن ۲۰	حظوظ ۵۷
در شینخی ۵۴	حکم ۶۰
در قلم آوردن ۲	حکمت (: علت، سبب) ۵۱
در قید کتاب در آوردن ۲	حواله فرمودن ۶۰
درماندگی ۵۱	
در یاری ۵۴	خاروساوس ۴۶
در یافتن ۲	خاشع ۶۷
دفع کردن ۴۳	خاضع ۶۷
دفع... کردن ۱۴، ۳۲	خالی کردن ۴۱
دل شب ۴۳	خدمت ۷، ۹، ۱۰، ۲۱
دولت ۴۱، ۴۲، ۵۰	خصایص ۲
دیار حیرت ۶۰	خلال ۲
	خمدان ۲۱
ذروه ۲۲	خلاص ۶۰
	خلعت ۶۰
راست ۹۴	خلص ۹
ز بودن کسی از خود ۶۰	خلق ۴۸
رجوع فرمودن ۶۵	خلقیات ۶۶
رق ۴۶	خواست ۲۲
روی در نقاب آوردن ۵	خوانایی ۲۶
روی گردانیدن از ۳۱	خواننده ۳۶
روی نمودن ۲، ۴۲	
زحمت ۳۵	داعیه ۲۱، ۲۹، ۵۰



عبارت ۲۶	زدن به ۱۸
عبارت کردن ۴۰، ۶۳	زیادت گشتن ۷
عرض کردن (: گفتن) ۱۸	ساحل تفرقه ۶۰
عزل کردن ۶۴	ساحل دریای فنا ۶۶
عزیز ۳۳	ساقط کردن ۶۵
عقیدت ۴۹	سپرده شدن ۲۰
عقیده ۴۹	سطوات ۶۸
علايق ۴، ۲۵، ۳۴، ۴۲، ۴۴	سكان ۶۰
علی الحقیقه ۳۶، ۵۲	سلطان ۲۵، ۶۶
علی الدوام، ۸، ۹، ۱۵	شافی ۴۴
علی القطع ۲۳	شان ۶۳
عوايق ۴، ۳۴، ۴۲	شاید ۲۶، ۶۲، ۶۵
عود کردن ۶۲	شمه ۲، ۳، ۱۰
عین ۱۷، ۲۰، ۳۷، ۶۷	شوغل ۲
عین جمع ۶۰	صاحب دولت ۱۰
غالب (: غالباً) ۴۱	صاحب فنا ۶۹
غالب آمدن ۴۱	صافی شدن ۵۳
غایب گردانیدن ۶۵	صافی گردانیدن ۴۱
غرقة بحر جمع ۶۰	صحبت ۲
غرقة لجة فنا ۶۵	صدر ۲
غلبات ۴۰، ۶۷	صفت ۱۸، ۱۹، ۶۱
غواصي کردن ۴۲	صفوة اصحاب الانتباه ۷
غير ۱۵، ۲۹	صورت بستن ۶۸
فارغ ۳۲	صورت تفرقه ۵۴
فانی گردانیدن ۶۴	صورت جمعیت ۵۴
فرمودن (: گفتن) ۵، ۹، ۱۴، ۲۱،	طاقت داشتن ۵
۲۵، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۶،	طالب شدن ۴۹
۵۵، ۵۷، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹،	طایفه ۳، ۵
۷۰	ظلمت شرك ۴۴
فرو مانده ۶۰	
فضل ۴	
فوات ۵۷	

کماهی ۳	فهم کردن ۴۳
کم دیدن ۵۱	فهوم ۴۲
کم زدن ۵۱	فی الجملة ۲۱
کنه ۲۶	فی الحال ۱۸
کرد ۲۵	قبا ب غیرت ۶۰
گزاردن ۴۶	قبر خفا ۶۴
گرفتن (فعل آغازی) ۴۰	قرارگاه ۳۰
گرم رو ۳۹	قرار گرفتن ۴۱
گفت ۴۴	قدم زدن در ۹
گنجایی ۶۰	قدم صدق ۶۴
گنج خانه ۴۶	قدوة الاولیاء ۲۵
گوش دل ۴۹	قدوة اهل الله ۷
لابد ۴۴	قدوة الکبار ۶
لاجرم ۵۹	قصد نمودن ۹
لازم گشتن ۴۹	قصور ۵۱
لجۀ توحید ۶۰	قصیرة المبانی ۶
لجۀ فنا ۶۵	قطان ۶۰
لطایف ۲	قطع کردن ۶۴
لوح دل ۵۲	قوت دادن ۴
ما بقی ۴۴	قوت گرفتن ۶۸
مأذون ۶۰	قوی ۳، ۱۸
مالك اختيار ۴۵	قوی گردانیدن ۴
مألوفات ۳۴	کبار ۶، ۸، ۱۰
مانع آمدن ۵۹	کبرا ۳، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۳۸
ماهی فنا ۶۰	۴۳، ۴۶، ۶۷، ۶۸
مباشر گشتن ۵۲	کثیرة المعانی ۶
متأثر گشتن ۲۰	کعبۀ وصال ۶۸
متألم گشتن ۲۰	کل ۶۵
متخلق ۲۶	کلمات ۲، ۶، ۷
متصرف ۴۵	کلمات قدسیه ۲، ۶، ۸
	کما بیش ۶

مشغول داشتن ۲۲	متصف ۲۶
مشغولی ۳۹	متصور شدن ۶۸
مشکوة روحانیت ۵۲	متضاعف شدن ۱۱
مشکوة نبوت ۵۲	متعارف ۶۷
مضمحل گشتن ۳۴	بتلاشی گشتن ۱۷
مطالعه نمودن ۹	بتمکن شدن ۴۱
مطزق العنان ۴۵	متوحش ۳۱
معارف ۲	مثال ۴۷
مفارقت ۱۸	مجال ۶۸
مفارقت کردن ۱۸	مجالس صحبت ۲
مقتبس ۱۱	مجرد ۲۵
ملاذ زمان ۲	مجلس صحبت ۲
ملازم ۴۱	محبوبات ۲۴
ملازمت ۳۵، ۴۲	محرومی ۶۳
مناصی ۶۰	معشر ظهور ۶۴
منتفی گشتن ۵۱	معض ۶۵
منزل فنا ۶۹	معق ۲
مواجید ۵	معقق شدن ۶۴
موزد اخلاق مباحثی ۲	مخالطت ۶۹
میدان بقا ۶۰	مخالف الطعم ۲۸
	مداومت ۴۲
	مراتب ۶۹
ناچار ۴۴	مراقب ۴۱
نارسیدگان ۶۹	مرتبه ۲۶، ۲۷، ۴۵
نافذ گردانیدن ۶۰	مرتفع شدن ۶۶
نامتناهی ۳	مزید ۷
نایب مناب ۴۵	مستغرق گردانیدن ۴۴
ندما ۴۵، ۴۷	مستهلك شدن ۶۰
ندیم ۴۷	مسند ارشاد ۲
نزدیک ۱۹، ۴۹	مشام ۳
نسمات ۳	مشاعده کردن ۵۹
نشانه ۲۶	مشاهده نمودن ۳۴
نظارگیان ۵	مشغله ۴۱
نظر اعتبار ۴۸	

وارث الانبیاء والمرسلین ۲	نعوت ۲
واسطه (: سبب) ۳۵	نفاذ قول ۴۹
وجدان (: دریافت) ۳۵	نقعه کردن بر ۴۴
وجه (: نوع) ۶۷	نفور ۳۱
ودیعت نهادن ۴۱	نفی کردن ۲۹
وقت (: گاه) ۱۰، ۵۲	نقل ۸
	نقوش علوم ۵۳
هراینه ۵۲، ۶۵	نمودن (: ظاهر شدن) ۴۰
همگی ۳۹	نمودن (: نشان دادن) ۴۶
	نورانیت ۳۱، ۴۳
یار کردن با ۲۱	نومسلمان ۴۲
یاری ۵۴	نیابت ۶۰
یک بارگی ۶۴	نیک (قید) ۱۸، ۲۱
	نیمروز ۱۸

## فهرست اصطلاحات عرفانی

احیای حسی ۲۰	آخرت ۱۹، ۵۵، ۶۹
اختیار ۲۲، ۲۷، ۴۱، ۴۹، ۵۱	آداب سلوک ۱۰
بی‌اختیاری ۲۲، ۲۳	ابن‌الوقت ۲۷
ترك اختیار ۲۲	ابوالوقت ۲۷
اخلاص ۵۴، ۶۷	ابوبکر
مخلصان ۲	أفضلیت ابوبکر ۱۴
أخلاق ۳۲	اتصاف ۶۶
تبدیل اخلاق ۳۲	البات (در ذکر) ۲۹، ۳۴، ۳۸
أخلاق الهی ۲۶	أجر ۵۵
أخلاق بد ۴۱	أحتساب ۵۵
أخلاق ربانی ۶۴	نیز رك: حسب
أدراك معانی ۵۳	أحساس ۶۵
أذكار رك: ذكر	أحكام المبيت ۴۱
أذلال ۱۹	أحوال ۹، ۱۱، ۴۰، ۴۶، ۵۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸
أذواق رك: ذوق	نیز رك: حال
أرادت ۲، ۱۹، ۵۰	أحوال باطنی ۹، ۲۶، ۴۵
مراد ۲۴	أحوال مخفیة ۲۰
مرید ۱۷، ۲۴، ۴۴	

- ارادت ازلی ۲۱  
 ارادت الهی ۵۰  
 ارادت حق ۱۹  
 ارادت شیخ ۲۳  
 الارادة الكلية ۱۹  
 ارواح ۵۲  
 نیزرك: روح  
 ارواح انبیا ۴۰  
 ارواح طیبه ۲۵  
 ارواح مقدسه ۱۵  
 استعداد ۳۶  
 استعدادات ۲۰  
 استغفار ۵۱، ۷۰  
 استقامت احوال ۲۸  
 استقامت اعمال ۲۸  
 استقامت باطن ۲۸  
 استعداد ۵۲  
 استعداد باطنی ۵۲  
 اسناد رك: سند  
 اشغال ظاهره ۵۹  
 اصحاب ۱، ۱۲  
 اصفیا ۱  
 اضطراب ۵۶  
 اطمینان دل ۳۴  
 اعزاز ۱۹  
 اعطا ۶۵  
 اعمال ۲۰  
 نیزرك: عمل  
 اعمال باطنه ۵۹  
 اعمال صالحه ۲۹  
 اغیار ۲۵، ۴۲  
 افتقار ۵۱  
 افضلیت ابی بکر رك: ابوبکر
- أفعال ۴۴، ۶۵  
 افعال حسنه ۲۹  
 اقتدا کردن ۳۲  
 الوهیت ۲۲، ۳۰، ۴۰، ۵۷، ۵۹  
 المهیة ۴۱، ۶۷  
 الهام ۱۸، ۲۰  
 امام ۳۲  
 امت ۴۷، ۵۲  
 امر و نهی ۳۰، ۶۴  
 انبیا ۲۶، ۴۷، ۵۸  
 نیزرك: نبوت  
 ارواح انبیا ۴۰  
 تبعیت انبیا ۷۰  
 زلت انبیا ۵۱  
 انتساب ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳  
 نیزرك: نسبت  
 انتعاش صور کونیه ۳۴  
 انس ۳۰  
 انسان کامل ۳، ۴۷  
 انقطاع ۲۵، ۶۳  
 انقیاد احکام ۸  
 انوار ۵۲  
 نیزرك: نور  
 انوار الهی ۳۹  
 انوار حقیقت ۱۱  
 انوار حقیقیه ۲۵  
 انوار قدم ۶۸  
 اوصاف الهی ۶۴  
 نیزرك: صفات الهی  
 اوصاف محبوب ۶۹  
 اوتاد ۱۳  
 اولیا ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۴۷،  
 ۵۲، ۵۷، ۷۰

اهل باطن ۵۱	اولیاء الله ۸، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۵
بواطن ۱۱، ۲۰	اولیای عشرت ۶۱
باقی رُك: بقا	اویسی ۱۵
برهان ۱	اویسیان ۱۴
بدعت ۹	اهل الله ۶، ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۷
بشر ۴۷	اهل ایمان رُك: ایمان
بشریت ۱۱، ۱۷	اهل باطن رُك: باطن
بشری ۵۸	اهل بدایت ۴۲
بصفت رُك: صفت	اهل بصیرت ۳، ۱۴، ۳۰
بصیرت ۲۵، ۴۶	اهل تصوف رُك: تصوف
بقا ۲۴، ۳۵، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹	اهل تلوین رُك: تلوین
باقی ۶۹	اهل تمکین رُك: تمکین
بقاء بالله ۶۲، ۶۶	اهل توحید رُك: توحید
بقای بعدالفنا ۶۵	اهل حقیقت رُك: حقیقت
بلوغ (بلوغ سالک) ۵۹	اهل دل ۳۳
بواطن رُك: باطن	اهل فنا و بقا ۶۵
بی اختیاری رُك: اختیار	اهل قرب رُك: قرب
بی صفت رُك: صفت	اهل محبت رُك: محبت
بی صفتی رُك: صفت	اهل معرفت رُك: معرفت
بی نشان ۲۵	اهل وصول رُك: وصول
بی نشانی ۲۶، ۴۰، ۶۶، ۶۷	اهل یقین رُك: یقین
نیز رُك: نشانمند	ایمان ۴۴
بی نهایتی ۲۵	اهل ایمان ۲۹
پرورش ۸، ۱۵	مؤمن ۴۳، ۴۷
پندار ۴	ایمنی ۵۶
پیرا ۳۲	بازداشت نفس ۳۵
تابعین ۱۲، ۱۳	بازداشتن نفس ۳۴، ۳۵
تابع تابعین ۸	بازگشت ۳۶
تبدیل اخلاق ۳۲	بساطن ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۸، ۳۹
تبعیت	۴۹، ۵۲، ۵۹، ۶۴

تعلقات ۲۱	انبیا ۷۰
تعلقات روحانی و جسمانی ۲۸،	رسول (ص) ۵۲
۵۷	نیزرک: متابعت
تعلّم ۱۰	تجرد ۲۵، ۶۳
تعلیم الهی ۵۲	تجلی ۳، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۵۰، ۶۸
تعیّن ۶۶	متجلی ۳۸
تعیّنات حقانی ۶۷	تجلی افعال ۳۸
تفرقه ۵۲، ۵۹، ۶۰	تجلی ذات ۱۷، ۳۸
تفسیر ربانی ۵۲	تجلی صفات ۳۸
تقوی ۸	تجلیات ذاتی ۳۹
تقید ۶۶	تجلیات رحمانی ۱۵
تکمیل ۶۰	تجلیات صفات مختلفه ۴۲
تلاوت ۴۲، ۴۳	تجلیات صفاتی و اسمانی ۳۹
تلقین ۱۰، ۳۱	تعبیر ۵۶، ۶۰
تلوین	نیزرک: حیرت
اهل تلوین ۴۵، ۴۷	تخلق باخلاق ربانی ۶۴
تلوینات احوال ۴۵	تغویف ۴۵
تمکین	تربیت ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۴۹، ۵۲
اهل تمکین ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۴۷	ترک دنیا ۳۰
تنزل ۶۹	تسبیحها ۴۴
توبه نصوح ۳۰	تسلیم ۲۳، ۲۴، ۵۶، ۵۷
توجه ۲۱، ۲۵، ۳۸، ۳۹، ۶۴، ۶۶	تصرف ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۴۵، ۴۶،
متوجه ۲۱	۵۹، ۶۰، ۶۴
توحید ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۶۰	متصرف ۲۶، ۵۹
اهل توحید ۲۶	صاحب تصرف ۳۱، ۳۲
توفیق ۲۹، ۳۷، ۴۹	تصرف عدم ۲۹
ثواب ۵۵	تصرفات ۱۱، ۲۹، ۵۶، ۶۶،
جذبه ۸، ۱۵، ۲۳، ۲۹، ۵۹	۵۹
جذبه الهی ۲۹، ۵۹	تصرفات الهی ۵۷
جذبات ۵۹	تصرفات ولایت ۵۰
جذبات الوهیت ۲۲، ۲۹، ۵۹	تصفیه دل ۴، ۳۲
	تصوف ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۹
	اهل تصوف ۶۳



حکمت ۵۱	جذبات حق ۶۴
حکمت الهی ۴۴	جذبات مواجید ۶۰
حق ۱۹، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۳۹	جزا ۵۵
حقیقت ۱۱، ۵۲، ۶۶	جسمانیت ۵۲، ۶۷
اهل حقیقت ۲	جلال ۱۷، ۱۹، ۴۰، ۶۰، ۶۷
حیات ۱۸	جلال الوهیت ۵۷
حیات حسیه ۲۰	جمال ۱، ۱۷، ۱۹
حیات حقیقیه ۲۰	جمال ازل ۶۰
حیرت ۱۸، ۴۰، ۵۶، ۶۰، ۶۶	جمع ۶۰
۶۷	جمع خواطر ۲۹
نیزرك: تعیر	جمعیت دل ۵۲
	جوهر
خاطر ۴۹	جوهر دل ۲۵
نیزرك: خواطر	جوهر ملائکه ۴۰
خدمت ۱۱، ۵۴	
خشیت ۵۷	حال ۳، ۶، ۲۶، ۴۷، ۵۲، ۵۹
خفی ۳۷، ۳۸	نیزرك: احوال
خلت ۱۴	حالت ۱۲، ۴۲، ۴۵، ۵۶
خلیفه	حج ۳۰، ۶۴
خلیفه رسول ۱۳	حجاب ۶۸، ۶۹
خلفا ۹، ۱۰	حدثان ۶۸
خلفای رسول ۱	حدیث ۱۴، ۲۸
خلق ۵، ۲۱، ۲۸	حدیث قدسی ۴۷
خلوت ۵۴	حدیث نبوی ۳۴، ۶۷، ۶۸
خوارق عادت ۳	حدیث نفس ۳۰، ۴۱، ۴۳
خواستههای طبیعی ۲۲	حزن ۵۷
خواص	حسبت ۵۵
خواص بشر ۴۷	نیزرك: احتساب
خواص ملك ۴۷	حظ
خواطر ۲۰، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۹	حظ جسمانی و روحانی ۵۷
خودی خود ۶۰	حظوظ بشریت ۶۴
خوف ۱۷، ۵۷	حظوظ جسمانی و روحانی ۵۷
	۶۵

ذکر لسان ۲۸	درجه ۲۶، ۴۰، ۶۰
ذکر لسانی ۳۶	درجات ۷، ۸، ۲۲، ۲۶، ۲۹
ذکر قلبی ۲۹، ۳۶، ۳۹	۴۰، ۵۷، ۶۱
ذوق ۵۲	درویش ۱۷، ۱۸
اذواق ۶۰، ۶۱	دعوت
	دعوت خلق ۵۹، ۶۰، ۷۰
ربوبیت ۶۶	دعوت صالحه ۷
رجا ۱۷	دل ۲، ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲
رجوع به حق ۷۰	۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰
رحمت ۸	۴۱، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۱
رحمت الهی ۳	۶۵، ۶۷، ۶۹
رخصت ۸، ۹، ۴۸	تصفیه دل ۴، ۳۲
رد ۲۱	ذکر دل ۲۷
زسل ۵۸	دلیل ۳۲
رسیدن (: وصول) ۶۶	دورافتادگی ۲۱
رضا ۲۲	دنیا ۹، ۳۰، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۶۷
رعایت عدد (= وقوف عددی)	ترك دنیا ۳۰
رك: عدد	
روح ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۵۲، ۵۴	ذات ۲۶، ۵۲، ۵۷، ۶۴، ۶۵
ارواح ۵۲	ذکر ۱۰، ۱۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲
روحانیت ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۵	۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
۳۸، ۵۲، ۶۷	۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴
روزه ۳۰	اذکار ۳۳، ۴۴
روش ۲۸	مذکور ۳۱، ۳۵، ۳۹
رونده راه ۲۸	ذکر حق ۲۹
روندگان ۳۴	ذکر خفی ۳۷
رؤیت جلال ۶۷	ذکر خفیه ۳۶، ۳۸
	ذکر دل ۳۷
زبان ۵۹	ذکر روح ۳۷
نیزوك: لسان	ذکر: زبان ۳۷
زلت	ذکر سر ۳۷
زلت انبیا ۵۱	ذکر علانیه ۹
زندقه ۶۷	ذکر لا اله الا الله ۳۳

شرك ۶۵	سالک ۱۷، ۱۹، ۲۹، ۵۹، ۶۴
شرك خفی ۳۴، ۳۷، ۴۴، ۶۵	نیزرك: رونده
شریعت ۴۵، ۵۱، ۶۴	سالکان طریق ۱۰
نیزرك: شرح	نیزوك: سلوك
شغل	سر ۲۷، ۶۹
شغل ظاهر ۵۹	سعادت ۲۲
شواغل ۴	سكر ۶۵
شناخت ۳۷	سنت ۴۶
شوق ۳۰	سنتها ۹
شهادت ۴۷	سنن ۴۲
شبهوات دنیا ۴۱	سنت الهی ۲۲، ۶۵
شهود ۱، ۳۷، ۶۶، ۶۹	سلسله ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۴
شیخ ۲۳	سلسله الذهب ۱۲
نیزرك: مشایخ	سلوك ۵، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۲۳،
شیخ طریقت ۹، ۱۰	۲۵، ۲۹، ۳۱، ۶۶
شیخ کامل ۳۱	آداب سلوك ۱۰
شیخی ۵۴	سیر و سلوك ۶
شیطان ۳۲	نیزوك: سالک
صاحب تصرف رك: تصرف	سند ۱۱
صاحب فنا رك: فنا	أسناد ۱۱، ۴۲
صاحب نظران ۷	سیر ۸، ۲۳، ۲۵
صاحب ولایت رك: ولایت	سیر الی الله ۲۲، ۲۳، ۳۹، ۶۴،
صبر ۴۲	۶۸
صحبت ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۶، ۳۳،	سیر بالله ۶۹
۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۳	سیر عن الله بالله ۶۹
صحبت اغیار ۴۲	سیر فی الله ۲۲، ۲۳، ۵۹، ۶۴،
صحو ۶۵	۶۹
صدور رك: شرح صدور	سیر و سلوك ۶
صدیق	شرح صدور ۳۴
صدیق اکبر ۱۴	شرح ۳۵، ۴۵
صدیقان ۵، ۱۳، ۱۴	نیزوك: شریعت
صفا ۸	شرف حال ۴۷

طریقت ۶، ۹، ۱۵، ۳۳، ۶۳، ۶۹	صفت ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۵
طریقه ۵۱، ۵۲، ۵۴	۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹
طریقه اویسیان ۱۴	۶۳
طلب ۴، ۵، ۲۳، ۲۱، ۴۴، ۴۶	صفات ۸، ۲۶، ۳۲، ۵۳، ۶۵
۴۹، ۵۰، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۰	بصفت ۲۶
طالب ۱۱، ۳۱، ۳۶، ۴۹، ۵۰	بی صفت ۲۵
طالبان ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۲۰	بی صفتی ۲۵، ۲۶
۳۶	صفت جلال ۱۷، ۱۹
طمانینت ۶۵	صفت جمال ۱۷، ۱۹
طور ۴، ۲۳، ۶۰، ۶۱، ۶۶	صفت ذاتی (ذاتی) ۲۰، ۲۲
طهارت ۳۲	صفت ذمیمه ۳۲
طهارت فطرت ۲۰	صفت قیومی ۱۵
	صفت لازم ۳۵
ظلمت ۶۷	صفات الهی ۲۶
ظلمات طبیعت ۲۰	صفات بشریت ۲۲، ۲۳، ۵۲
	۵۳
عاشق رك: عشق	صفات جلال ۱۷
عالم ۳۰	صفات ذاتی ۶۴
عالم توحید ۳۹	صفات ربانی ۲، ۶۶
عالم جسمانی و روحانی ۳۷	صفات فانیه ۶۴
عالم صفات الوهیت ۲۸	الصفات الکمالیه ۳۷
عالم غیب ۵۲	صفات مدمومه ۳۱
عالم وحدت ۶۶	صمدیت ۵۱
عبادت ۴۲	صورت ۵۴
عبادات ۳۰	صور ۴۰
عبودیت ۱۷، ۲۲، ۶۷	صور کونیه ۳۴
عجز ۵۶	
عدد، رعایت (در ذکر) ۲۹، ۳۵	طاقت ۳۰
عدم ۲۹، ۶۳	طالب رك: طلب
عرفان ۲	طبیعت ۶۲
عزت ۲۴	طریق ۱۱، ۱۵، ۴۴، ۶۵
عزالت ۵۴	طریق جذبه ۱۵
عزیمت ۸، ۹، ۴۸	طریق سلوک ۱۵

غفلت ۴۱	عشق ۳۲، ۳۹
غلبه ۴۵	عاشق ۲۳، ۳۹
غلیبات ۸، ۴۰	معشوق ۲۳، ۳۹
غیبت ۴۹، ۵۶	عطا ۶۵
غیر ۲۹	عظمت
غیرت ۵۱، ۶۰	عظمت الوهیت ۴۰، ۵۷
فانی ۶۹	عظمت الهی ۵۷
فانی شدن ۳۶	عظمت الهیت ۶۷
فدا ۱۷، ۱۸	عقبی ۴۰، ۵۵، ۶۷
فراست ۲۰	عقل ۲۵، ۴۰، ۵۲، ۶۶، ۶۷
فرض ۴۲	مقول ۷۰
فرايض ۴۲	عقیدت ۴۹
فضل الهی ۴۹	علايق ۴، ۳۴، ۴۲، ۴۴
فضيلت ۴۷	علايق ظاهري و باطنی ۲۵
فطرت ۲۰، ۲۷	علم ۶، ۶۶
فطرت مليمة انسانیه ۲۰	علم باطن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳
فلك ۳	۱۴، ۵۹، ۶۳
فنا ۲۵، ۲۴، ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۵۹	علم بالله ۱۴
۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶	علم دراست ۴
۶۷، ۶۹، ۷۰	علم ظاهر ۱۲
صاحب فنا ۶۹	علم ظاهر و باطن ۱۳
فناى جهت بشریت ۶۶	علم الفناء و البقا ۶۷
فناى صفات بشریت ۲۳	علم لدنى ۴۴، ۵۲، ۵۳
فناى صفات و ذات ۶۴	علوم ۱۱، ۴۲
فناى فنا ۴۰، ۶۷	علوم روحانى و عقلى ۵۳
فناى فى الله (الفناء فى الله)	عمل ۲۹، ۴۲، ۵۲، ۵۵
۲۲، ۵۷، ۶۲، ۶۶	عمل صالح ۵۵
فنا و بقا ۶۸	عنايت ۹، ۱۵، ۵۰
اهل فنا و بقا ۶۵	عوايق ۴، ۳۴، ۴۲
علم الفناء و البقا ۶۷	عیان ۴
فهم ۴، ۵۳	عیسوی المشهد ۱۹، ۲۰
فیض ۳	غفران ۲۲

کرامات ۳، ۹، ۶۵	فیض الهی ۲۱
کشف ذاتی ۲۶	فیض ربانی ۱۵
کلام	
کلام الهی ۳	قبله ۲۱
کلام حق ۴۲، ۴۳	قبول ۱۱، ۲۱، ۲۲
کلمه ۲۱	قرب ۲۲، ۴۱
کلمه توحید ۲۸، ۳۴	اهل قرب ۵۲
کلمه لا ۲۹	قربت ۷، ۲۲
کلمه لا اله الا الله ۴۴	قدم ۶۸
کلمات ۷، ۸	قدیم ۴۳
کلمات قدسیه ۲، ۶، ۸	قرآن ۴۲
کمال ۴۷، ۶۰	عظمت قرآن ۴۲
کوشش ۲۸	معنی قرآن ۴۲
	دل قرآن ۴۳
کنامان ۵۱	قصور ۴۹، ۵۱
نیز رک: معاصی	قضا و قدر ۲۴
	قطب ۲، ۱۰، ۱۳
لدن ۵۲	قطب الزمان ۱۳
لسان رک: ذکر لسانی	قطع علایق ۴۲
	قلب ۲۶، ۳۷، ۴۶
مبتدی ۴۲	ذکر قلبی ۲۹، ۳۶، ۳۹
متابعت ۱۰، ۵۹	مقلب قلب ۲۶
نیز رک: تبعیت	وقوف قلبی ۲۹، ۳۵
متجلی رک: تجلی	قواعد شریعت ۴۵
متصرف رک: تصرف	قوای روحانی و جسمانی ۳۸
متوجه رک: توجه	
متوسط ۴۲	کامل
مجاهدت ۶۵	کامل صاحب تصرف ۳۲
معاضره ۳۸	کاملان ۱۰، ۲۰، ۶۰
محبت ۳۰، ۳۹	کاملان مکمل ۱۱، ۵۰، ۶۰
اهل محبت ۲۶	نیز رک: کمال
محب ۶۸	کاینات ۴۴
محبی ۱۴	کتاب (: قرآن) ۴۶

معانی ظاهره ۴	محبوب ۱۹، ۶۸، ۶۹
معانی مخفیه ۲۰	محبوبین ۴
معرفت ۱۹	محبوبی ۱۴
اهل معرفت ۲۶	محبت حق ۳، ۳۴
معرفت ذات و صفات ۵۲، ۵۳	محبت ذاتی ۱۹، ۶۵، ۶۶
ممشوق رُك: عشق	محبوبین ۴
مغالیط ۶۷	محدثات ۳۴، ۳۵
مقام ۱۹، ۲۲	محسومات ۴۱
مقامات ۳، ۸، ۹، ۴۰، ۶۵، ۶۷	مخلصان رُك: اخلاص
مقام بقا ۶۹	مذكور رُك: ذکر
مقام محمود ۱۴، ۲۶	مراتب ۶۱
مقام تنزل ۶۹	مراد رُك: ارادت
مقام وصول ۲۳	مراقبه ۲۲، ۴۱، ۴۲
مقتدا ۱۱، ۳۳	مراقبه خواطر ۳۶
مقربان ۶۰	مرشد علی الحقیقه ۵۲
مقصد ۲۳	مرید رُك: ارادت
مقلب قلب رُك: قلب	مسلمانی ۸، ۳۰
مکاشفه ۳۸	مشاهده (مشاهدت) ۸، ۳۶، ۳۸، ۶۵
مکاشفات ۴۰	مشاهدات ۶۹
مکر ۵۸	مشاهده ذات و صفات ۶۵
مکنونات ۳۵	مشاهده محبوب ۶۹
ملا ۵۴	مشایخ ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۶۳، ۶۷
ملك ۳، ۴۷	مشایخ طریقت ۱۵، ۲۳
ملائک (ملائک) ۴۰، ۵۳	مشتاقان ۱
ملك مقرب ۴۷	مشرب ۵۲
ملکوت ۴۰، ۴۱	معارف ۶، ۱۱
ملكه ۳۶	معاصی ظاهری و باطنی ۳۰
ممکنات ۴۶، ۶۲، ۶۹	نیز رُك: گناهان
منازل ۸	معاملت ۲۶
منتهی ۴۲	معانی ۴۰
مواجید ۶۰	معانی حقیقیه ۴
مؤمن ۴۳، ۴۷	
موهبت ۶۵	

نور تجلی ۶۸	نارسیدگان ۶۹
نور حقیقت ۵۲	نایب مناب ۱۳
نور حیات حقیقی ۲۰	نبوت ۱۱، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱
نور دل ۴۳	نبی ۴۷، ۵۲، ۵۹
نور ذکر ۳۴، ۴۱	نیز رك: انبیا
نور قرآن ۴۳	نجات ۶۰
نور یقین ۶۰	نسبت ۱۰، ۱۱، ۵۲
نورانیت ۳۱، ۴۳	نسبت باطن ۱۳
نهی (امر و نهی) ۳۰، ۶۴	نسبت باطنی ۵۴
نیت ۵۴	نسبت ولایت ۵۲
نیات ۲۰	نشانمند ۲۶
نیستی ۲۹، ۵۱، ۶۳	نیز رك: بی نشان
واجب الوجود ۵۶	التعوت الجمالیه ۳۷
واسطه ۱۰، ۱۱، ۱۵	نفس (بسکون فام) ۵، ۳۲، ۴۰
واصل رك: وصل	۴۲، ۵۱، ۶۷
واقع ۸، ۹، ۴۶	نفس (بفتح فاء) ۳۴، ۳۵
وجد ۵۲	نفی ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۴۹
وجدان ۶۵	۵۱
وجود ۱، ۲۱، ۲۳، ۳۷، ۵۷، ۶۳	نفی خواطر ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۹
وجود بشریت ۱۷، ۲۲، ۲۷	نفی ماسوای حق ۳۴
۲۹، ۳۴، ۴۳، ۵۱، ۵۳، ۶۲	نفی وجود ۵۱، ۶۸
وجود جسمانیت ۴۰	نفی وجود بشریت ۲۹
وجود روحانیت ۴۰	نفل ۵۲
وجود طبیعی اصلی ۶۲	نوافل ۴۴
وجود طبیعی عارضی ۶۲	نقصان ۴۹
وجود عدم ۶۲، ۶۳	نگه داشت ۳۶
وجود ظلمانی طبیعی ۶۷	نماز ۴۲
وجود فنا ۶۲	نماز فرض و سنت ۴۴
وجود قدیم ۲۴، ۳۵	نور ۸، ۲۰، ۳۹، ۴۳، ۵۰، ۵۳
وجود ممدئات ۳۲	۶۷
وجود نورانی روحانی ۶۷	نیز رك: انوار
وحدت ۶۶	نور ارادت الهی ۵۰
	نور الهی ۲۰



ولی ۱۹، ۴۷، ۵۹*	وحدانیت ۳۹، ۶۶، ۶۷
ولی عزلت ۴۷	وراثت ۲
ولی عشرت ۴۷	ورد ۴۲
ولی محبوب ۱۹	وساوس ۶۴، ۶۵
	وساوس دنیا ۲۱
مستی ۲۴، ۴۹	وسایط ۱۵
مستیها ۶۳	وصل ۶
همت ۴، ۷، ۴۰، ۵۷، ۶۷	وصول ۸، ۱۵، ۲۳، ۶۰، ۶۸، ۶۹
هوی ۳۱	وصال ۱
هواجس ۶۴، ۶۵	اهل وصول ۶۹
هیأت	واصل ۶۹
هیأت بدنیه ۲۰	واصلان (واصلون) ۲۳، ۶۰
هیأت بشریت ۲۲	وضو ۲۸
هیبت ۵۷	وضوی باطن ۲۸
	وضوی ظاهر ۲۸
یادداشت ۳۶	وعید ۲۵
یادکرد ۳۶، ۳۷	وقوف قلبی ۲۹، ۳۵
نیزرك: ذکر	ولایت ۲، ۸، ۱۴، ۳۱، ۵۲، ۵۷، ۵۹
یادکردن ۲۹	
یاری ۵۴	صاحب ولایت ۳۱
یقین ۳، ۶۰	ولایت خاصه ۲۲، ۳۹
اهل یقین ۱۱	ولایت شیخ ۲۳، ۲۴
یکانگی ۳۷	

## فهرست اعلام\*

(رجال . امکنه . کتب)

۱۳۹ . ۱۴۱ . ۱۴۳ . ۱۴۴	آخند داشگر ۳۹
۱۴۹	آذربایجان ۱۷
ابن خلکان ۱۲۱ ، ۱۳۰ ، ۱۴۵	آرشیو ملی هند ۷۴ ، ۷۵
ابن زهره اندلسی ۱۲۲ ، ۱۲۳	آل ( : آل رسول ) ۱ ، ۱۲ ، ۲۶
ابن صلاح شهر زوری ۱۰۸	آلومسی ۱۲۶
ابن طاوس ۱۲۲ ، ۱۲۴	آملی ، سید حیدر ۱۰۹ ، ۱۲۲
ابن طولون ۱۲۱	
ابن العربی ۷۲ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱	ابراهیم بن شیبان ۶۷
۱۳۲ ، ۱۳۹	ابن الاثیر ، عزالدین ۱۴۵
ابن العماد ۱۴۵	ابن الاثیر ، مجدالدین ۱۴۱
ابن عیینه ۱۰۹	ابن جلاء ۱۳۵
ابن الفارض ۱۰۷	ابن الجوزی ۱۰۹ ، ۱۲۱ ، ۱۴۵
ابن ماجه ۱۴۱	ابن حجر عسقلانی ۱۲۷
ابن مبارک ۱۴۲	ابن حجر هیتمی ۱۱ ، ۵۴ ، ۱۲۷
ابن ملک ۱۱۳	ابن حنبل ، احمد بن محمد ۴۳

• ارقامی که با حروف سیاه چیده شده است نشان دهنده صفحات مقدمه است.  
 \*ال\* مطلقاً در ترتیب الفبایی محسوب نشده است، و نیز «بن» در میانه اعلام.



- اسحاق آقا (= اسحاق خواجه) ۱۴۰، ۱۴۱
- اصدالغابة في معرفة الصحابة ۱۳۰
- اسرار التوحيد في مقامات الشيخ  
ابى سعيد ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۶، ۱۴۸
- اسفزاری، معین الدین ۲۰
- اسماعیل صفوی، شاه ۲۶
- الاسنوی ۱۴۵
- اشرف بخاری، امیر ۴۲
- اشرف بن محمد کرمانی ۷۲، ۸۷
- اشعة اللغات ۱۴۹
- اصحاب - صحابه
- اصفهان ۲۶، ۴۶
- اصفی الموارد ۳۷
- اصول الفصول ۱۲۷
- اصول الفقه الاسلامی ۱۱۳
- اصول نقشبندیه ۵۵، ۵۹، ۶۰
- ۶۲-۶۴، ۱۲۸
- الاعلام ۱۱۴، ۱۲۵
- افشار، ایرج ۴۱، ۴۸
- افشنه ۱۱۴
- افضل الدین کاشانی - بابا افضل  
کاشی
- افغانستان ۳۹، ۹۰
- افغانی نویس، عبدالله ۳۹
- اکتفاء التنوع بما هو مطبوع ۴۵
- الجام العوام في علم الکلام ۷۱
- الغریبک تیموری ۱۵، ۱۹، ۶۷
- الوفسن ۴۴
- الیاس عشقی، شیخ ۲۲، ۲۳
- امامی اصفهانی، خواجه عبدالله  
۲۳
- امور بک بن تیمور ۷۱
- امیرکلال، سید ۱۰، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۰، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۰
- انبیا ۵۱، ۵۲، ۷۰، ۱۴۳
- انجمن آسیایی بنگال ۷۵، ۸۸
- انجیر فنوی، محمود ۹، ۱۲، ۳۰، ۳۶، ۵۹، ۶۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸
- انجیر فنی ۲۶
- انداقی، حسن ۱۱۵
- الانساب ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۵
- انستیتو ملل خاور (شوروی) ۳۹
- انسیه - رساله انسیه
- انصار ۱۳۰
- انصاری، خواجه عبدالله ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵
- انفاس قدسیه - قدسیه
- انوار التنزیل ۷۱
- الانوار القدسیه ۳۲، ۳۵-۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۹، ۷۸، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۱
- انس التائبین ۱۴۶
- انیس الطالبین (شهر صفایی) ۷۴
- انیس الطالبین و عدة السالکین ۱۰، ۱۲، ۳۸، ۴۰-۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۳-۱۳۶
- اوین، ژان ۲۳
- اوراد الاحباب و فصوص الاداب  
۱۴۱، ۱۴۶

بایزید بسطامی دوم ۱۲۷-۱۲۹.  
بخارا ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶،  
۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۲، ۲۳،  
۲۵-۴۵، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۶،  
۶۸، ۷۸، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۲۳،  
۱۴۰، ۱۴۱  
البخاری، محمد بن اسماعیل ۱۱۴،  
۱۴۱، ۱۴۷  
بدخشی، نورالدین جعفر ۱۲۲  
بروکلمان، کارل ۶۷  
برهان‌الدین، سید ۴۰  
برهان‌الدین پارسا - پارسا،  
ابونصر  
برهان قاطع ۳۹، ۱۲۳، ۱۲۴  
بستان‌السیاحه: ۲۶، ۳۲، ۴۶  
بسطام ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷،  
۱۳۳  
بسطامی - بایزید بسطامی  
بشرحافی ۶۳  
بصره ۱۱  
بطحا ۲۰  
بفداد ۱۱، ۲۴، ۱۴۸  
بغوی ۷۱  
بلاق ۴۰  
بلیخ ۱۱، ۶۸، ۷۷  
بودلیان - کتابخانه بادلیان  
بهاء‌الدین عمر ۲۱، ۲۲  
بهاء‌الدین محمد عاملی ۱۲۳  
بهاء‌الدین نقشبند ۲، ۹، ۱۰،  
۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۸،  
۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹،  
۴۰، ۴۱، ۴۳-۴۷، ۵۱-۵۶،  
۵۸، ۵۹، ۶۲-۶۴، ۶۶، ۶۹

الاوراد البهائیه ۴۵  
اوراد صغیر ۴۵  
اولیای کبیر (= کلان) ۳۴، ۳۵،  
۵۸، ۱۱۵، ۱۱۶  
اویس قرنی ۱۵، ۲۵، ۱۲۲  
اویسیان ۱۲۲  
اهل بیت ۲۶، ۲۷، ۱۲۳  
اهل سنت و جماعت ۲۶، ۲۷، ۵۱،  
۵۲  
ایا صوفیه ۸۸  
ایران ۱۱، ۲۴  
ایرانیان ۲۷  
ایضاح الطریقه ۵۱  
الایضاح المسترشد ۱۲۷  
ایضاح المکنون ۴۵، ۷۲، ۷۳  
ایلخانان ۲۴  
ائمة الثنا عشر (= ائمة اهل بیت)  
۱۱، ۱۲، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۷۰،  
۱۲۱  
ابنیکته ۴۳  
ایندیا آفیس ۷۵  
ایوانف، ولادیمیر ۷۵  
بابا افضل کاشی ۱۳۷  
بابا صاحب سرمست ۴۱  
بابر، ابوالقاسم ۱۷  
بابینگر ۳۸، ۶۷، ۷۱، ۸۰  
بارتلد ۳۸  
الباقر، محمد بن علی ۱۲  
باورد ۲۱  
بایزید بسطامی ۱۲، ۱۷، ۲۰،  
۲۸، ۳۰، ۳۱، ۱۲۰ - ۱۲۹،  
۱۴۸

- تاریخ ملازاده ۱۱۵  
 تاشکند ۱۷، ۷۱، ۹۰، ۱۱۹  
 تایباد ۴۳  
 تبریز ۴۸  
 تبع تابعین ۲۸، ۱۱۴  
 تبیان الوسائل ۴۰  
 التحفة الاثنا عشریه ۱۲۶  
 تحفة الاحرار ۱۳، ۳۰، ۵۶، ۱۳۴  
 تذكرة الاصفیاء ۳۶  
 تذكرة الاولیاء ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۴،  
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶،  
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹  
 تذكرة العاشقین ۳۶  
 تذكرة نصرآبادی ۴۸  
 ترجمه تاریخ نیشابور ۱۱۴  
 ترجمه و تفسیر فاتحة الكتاب  
 ۶۵، ۷۲، ۸۷  
 ترمذ ۴۶، ۶۸، ۸۲، ۱۳۴، ۱۳۵،  
 ۱۴۱  
 ترمذی، محمد بن عیسی ۱۴۱  
 ترمذی، محمد بن علی - حکیم  
 ترمذی  
 الترونجی، مأمون بن احمد ۴۵  
 التعرف ۱۴۶، ۱۴۷  
 تعریفات الجرجانی ۱۱۳  
 تفسیر ثمانیه ۷۱  
 تفسیر خواجة پارسا ۷۱  
 تفسیر الطبری ۱۲۷  
 تقی، امام محمد ۴۰  
 تکملة نفحات الانس ۲۹، ۱۱۱،  
 ۱۳۶، ۱۱۵  
 تنویر القلوب ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶،  
 ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۱۱۳
- ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۹۱،  
 ۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۳،  
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱  
 نیز - خواجة ما  
 بهائیه ۲۹  
 البهجة السنیة ۲۸، ۴۶، ۴۷،  
 ۵۷، ۶۰، ۱۲۵  
 بیان الفرق بین الصدر و القلب  
 ۱۳۵  
 بیانی، مهدی ۱۳۸  
 بیروت ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۴۶  
 بیضاوی ۷۱  
 پارسا، ابونصر ۷۶، ۷۷  
 پارسا، محمد ۲، ۹، ۱۵، ۱۶،  
 ۲۶، ۶۵-۷۰، ۷۲، ۸۰، ۹۱،  
 ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵،  
 ۱۴۴، ۱۴۶  
 پاریس ۷۵  
 پتنه ۸۹  
 پطروشفسکی ۱۳  
 پیامبر - محمد (ص)  
 پیغامبران (= پیغمبران) ۱۴،  
 ۵۲، ۷۰. نیز - انبیا  
 تابعین ۲۸، ۱۱۵  
 تاج الدین السبکی ۱۱۳  
 تاج الدین صدر رازی ۷۱  
 تاریخ ایران از دوره باستان تا  
 پایان سده هیجدهم ۱۴  
 تاریخ بخارا ۱۱۴  
 التاریخ الكبير (: بخاری) ۱۱۴  
 التاریخ الكبير (: طبری) ۱۲۷

- توران ۱۱  
تهران ۱۱، ۱۳-۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۷۳، ۸۴، ۸۹، ۱۰۷-۱۰۹، ۱۲۲-۱۲۴
- تیمور ۱۵، ۲۴  
تیموریان (= امرای تیموری)  
۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۳-۲۶، ۴۸، ۴۱، ۲۶
- جام ۶۸  
جامع الاسرار و منبع الانوار ۱۰۹، ۱۲۲  
الجامع الصغير ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۹  
جامع کرامات الاولیاء ۱۳۳، ۱۴۱  
جامع مفیدی ۴۸، ۴۹  
جامی، عبدالرحمن ۱۱، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۳۷، ۴۱، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۸۰، ۹۲، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۹  
جبرئیل ۱۲۲  
جرجانی، سید شریف - شریف جرجانی  
جزری، شمس‌الدین ۱۵، ۶۷  
جشن‌نامه پروین گنابادی ۳۰  
جعفر بن علی النقی (کذاب) ۱۲۶  
جعفر بن موسی بن جعفر ۱۲۶  
جعفر صادق - صادق  
جلال‌الدین، سید ۴۰  
جلال‌الدین رومی - مولوی
- جلال هروی ۶۰  
جنت ۵  
جمع الجوامع ۱۱۳  
جنید بغدادی ۱۰، ۳۷، ۶۳، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷  
جواد، امام محمد بن علی ۱۲۶  
جوی مولیان ۴۳  
جهان‌آباد ۸۸  
جهانگشای جوینی ۲۴
- چرخ، یعقوب ۹، ۴۱، ۴۱، ۵۳، ۶۱، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶  
چشتی، احمد ۴۶  
چشتیه ۴۶  
چغانیان ۶۸، ۷۸  
چنگیز ۲۰  
چین ۴۴
- حاجی خلیفه ۴۵، ۷۱  
حاشیه قدسیه ۹۲  
حافظ، شمس‌الدین ۱۱۹، ۱۳۴  
حافظ‌الدین بخاری ۶۶  
حافظ‌الدین پارسا - پارسا، ابونصر  
الحافظی - پارسا، محمد؛ حسام‌الدین یوسف  
حبیب‌السیر ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۴۴، ۶۵، ۷۰، ۷۷  
حبیب عجمی ۱۱، ۴۱  
حدائق‌الحقائق ۷۱  
الحدائق الوردیه ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۵۸

- الغانی، محمد ۲۸، ۴۶، ۱۲۵  
ختلان ۲۴  
ختم الاولیاء (= ختم الولاية) ۷۱،  
۷۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۱،  
۱۴۳، ۱۴۶  
خجند ۱۴۰  
خداقلى، شیخ ۲۳  
خراز، ابوسعید ۶۳، ۱۴۶، ۱۴۷  
خراسان ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۲۰،  
۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۳، ۴۳، ۱۱۴  
خرقانی، ابوالحسن ۱۰، ۱۲، ۱۵،  
۳۰، ۳۱، ۱۲۰  
خزینة الاصفیاء ۳۶، ۴۰، ۴۴،  
۶۹، ۷۸  
خضر ۵۱، ۵۲  
خلاصة المواهب السمرديہ ۳۶،  
۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۲، ۷۸  
خلفای راشدین (= خلفای رسول)  
۱۲، ۲۷، ۲۸  
خلیل آتا ۴۳  
خلیل تیموری، میرزا ۱۵، ۱۶  
خواجگان (= خواجگانیه) ۱۲،  
۲۸، ۲۹، ۴۱، ۴۵، ۵۴، ۵۵،  
۵۷، ۵۹، ۶۹، ۱۱۵، ۱۱۸،  
۱۴۲  
خواجہ بزرگ ۹، ۱۰، ۱۱۵، نیز  
— عبدالخالق غجدوانی  
خواجہ خرد ۱۲۶، ۱۱۵  
خواجہ کلان ۱۱۵  
خواجہ ما ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۳۳،  
۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۶۵، ۶۷،  
۶۸، نیز — بهاءالدين نقشبند
- ۶۰، ۶۲، ۷۸، ۱۲۵، ۱۳۳،  
۱۴۱  
العديقة النديّة ۱۱، ۲۸، ۴۶،  
۵۲، ۵۴، ۶۰، ۸۰، ۱۲۵  
حروفیه ۲۴  
الحریری، کمالالدين ۴۰  
حسامالدين يوسف حافظی ۶۶  
حسن بصری ۱۱، ۳۱  
الحسن العسكري ۴۰، ۱۲۶  
حسن عطار — عطار، حسن  
حضرت عزیزان — رامتینی  
حسین بن علی ۱۲  
حقایق التفسیر ۶، ۷۱، ۱۱۰  
حکمت علی اصغر ۴۹  
حکیم ترمذی، محمد بن علی ۲۵،  
۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۷، ۷۱،  
۷۹، ۸۲، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵،  
۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳  
حکیم سمرقندی، ابوالقاسم ۷۴،  
۷۶  
حلیة الاولیاء ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶،  
۱۴۷  
حمزه، امیر ۳۹  
حمزة بن شمشاد ۴۵  
حیات نامه ۴۵  
حیدرآباد دکن ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۱  
خارجة بن زید ۱۳۰  
خالد شهرزوری ۲۹  
خالد بن ولید ۱۲۷  
خالدیه ۲۹  
الغانی، عبدالسمجد ۲۲، ۳۵،  
۳۶، ۵۲، ۶۰، ۶۹، ۱۲۵



- دیوگ گران ۴۲  
 دیوان ابن الفارض ۱۰۷  
 دیوان حکیم افضل‌الدین ۱۳۷  
 دیوان سنایی ۱۳۸  
 دیوان شاه‌نعمت‌الله ۲۵  
 دیوان شمس (= دیوان کبیر)  
 ۳۷، ۱۴۴  
 دیوان عطار ۱۳۷  
 ذوالنون مصری ۶۲، ۶۵  
 ذهبی، شمس‌الدین ۱۴۵، ۱۴۶  
 رامپور ۷۳  
 رامتین ۲۸  
 رامتینی، خواجه‌علی (= حضرت  
 عزیزان) ۹، ۳۰، ۳۵، ۳۷،  
 ۴۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸  
 راهنمای کتاب (مجله) ۷۴  
 ربانی، حامد ۱۳۸  
 ربیع‌الجمدی ۱۱۴  
 رساله آداب طریقت ۳۵  
 رساله انسیه ۳۱، ۴۱، ۵۳، ۶۰،  
 ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶  
 رساله بندوشان ابی‌عبدالله ۱۳۵  
 رساله تحقیقات ۷۳  
 رساله خواجه‌حسن عطار ۵۱، ۵۹،  
 ۷۸  
 رساله در تحقیق زمان و مکان ۷۴  
 رساله در ذکر ۷۲ فرقه اسلام ۷۶  
 رساله راهنمای عقده‌گشای ۶۰  
 رساله سخنان خواجه پارسیا ۷۵،  
 ۹۲  
 رساله سخن راست ۷۴  
 خواجه ملای اصفهانی ۲۴، ۳۳،  
 ۲۵  
 خواجه مولانا ۱۴  
 خواجه نوریان، فتحعلی ۴۴  
 خوارزم ۳۷، ۷۸  
 خواندمیر ۱۴، ۱۸، ۲۰  
 خوانساری، میرزا محمد باقر ۱۲۶  
 خیامپور، عبدالرسول ۴۸  
 دارالکتب المصریه ۳۴، ۵۳، ۶۳،  
 ۷۳، ۷۴، ۸۷، ۸۸، ۱۱۰  
 دارانی ← ابوسلیمان دارانی  
 دانش‌پژوه، محمدتقی ۷۳، ۸۴،  
 ۸۹  
 دانشگاه پنجاب ۷۴  
 دانشگاه تهران ۳۸، ۵۳، ۷۵،  
 ۷۷، ۷۹، ۸۹، ۱۴۴  
 دانشگاه قاهره ۸۸  
 داود ۴۹، ۱۴۱  
 داودطایی ۱۱، ۳۱  
 داود قیصری ۱۳۰  
 دائرةالمعارف اسلام ۲۵، ۱۲۵  
 دروازه آهنین ۱۱۴، ۱۱۵  
 دروازه حضرت شاه ۱۱۴  
 درویش فخرالدین ۲۳  
 درویش محمدترخان، امیر ۲۳  
 دشت ۱۸  
 دفتر کتبخانه ایاصوفیه ۴۵، ۸۸  
 دلیل‌العاشقین ۴۵  
 ده بهاء‌الدین (= قصر عارفان)  
 ۴۰  
 دهلی ۵۶  
 دیباجه دوست محمد هروی ۳۹

- رسالة عقايد ٧٤  
رسالة في حقيقة المشق ١٤٨  
الرسالة القدسية البهائية - قدسيه  
الرسالة القشيرية ٥٣، ٥٤، ٥٦،  
١١٣، ١٢١، ١٢٨، ١٣٩،  
١٤٥، ١٤٦  
رسالة كشفيه ٧٤، ٨٥، ٨٧  
رسالة كلمات مختلفه ٧٦  
رسالة مسألة خلق الافعال ٧٤  
رسالة نور وحدت ١٢٦  
رسالة نوريه ٦٠، ٦٣، ٦٤  
رسالة وصيت نامه ٣٤، ٣٥  
رستم ١٣٨  
رسول الله ١٣، ٢٦، ٣١، ٤١،  
٤٤، ٤٧، ٥٢، ٦٠، ٧٢، ١٤٦  
رسل ١٤٣. نیز - انبياء  
رشحات عين الحياه ١٥، ٢٣، ٢٧،  
٢٩، ٣٢، ٤٠، ٤٢، ٤٣، ٥٥،  
٦٠، ٦٢، ٧٥، ٧٥، ٧٨، ٨٠،  
١٠٨، ١١١، ١١٥، ١١٩،  
١٢٠، ١٢٤، ١٣٦، ١٤٠،  
١٤٢  
الرضا، علي بن موسى ١١، ٢٧،  
٣١، ٤٠، ١٢٥  
رمز الاقطاب ٧٣  
رودباري، ابو علي ١٥  
روضات الجنات في احوال العلماء  
والسادات ١٢٤، ١٢٦، ١٢٧  
روضات الجنات في اوصاف مدينة  
هرات ٢٥، ٢١، ٤٣، ٤٧،  
١١١  
روضات الجنان و جنات الجنان  
٦٥  
روضه السلام ٤٥، ٦٥  
روضه الشهداء ٢٦، ٢٧  
روضه الناظرين ١٢٥  
روم ٣٢، ٤٨  
رياحي، محمد امين ١٣٨  
ريحانة الادب ٤٥  
ريورتون ٤٣، ١٣٣  
ريوگر ٣٥، ٣٦  
ريوگري - عارف ريوگوي  
الزركلي، خير الدين ١١٤  
زمخشري ٧١  
زنكي آتا ٣٨  
زيد بن حارثه ٤١  
زين الدين ابوبكر تايب آبادي ٤٣  
زين الدين خوافي ٢١، ٢٢، ٦٩  
زين العابدين علي بن الحسين ١٢  
زين العابدين، سيد ٤٥  
ژنده پيل، احمد جام ٧٢، ٨٧  
سادات حسيني ٤٥  
سبزوار ٢٧  
ستوده، منوچهر ٣٣  
سته ضروريه ٨٧  
سري مقطعي ٦٣  
سعدالدين كاشفري ١٢، ٢١،  
٢٢، ٥٥، ٦٥، ١١٥  
سعيداي يزدي ٤٩  
سعيدخان بهادر جنگ ٨٩  
سفيد فغانى، مير ٤٩  
سعيد بن المسيب ١٣٥  
سفياں ثوري ٤٢  
سفينة الاولياء ٣٦

- مقرر ۴  
 سلجوقی، فکری ۳۹  
 سلسله الذهب ۱۵، ۲۰، ۲۶، ۲۶  
 ۱۳۶  
 سلسله العارفين ۱۸  
 سلمان فارسی ۱۳، ۳۰، ۳۱، ۳۱  
 ۱۳۰  
 سلمی، ابو عبد الرحمن ۶، ۷۱، ۷۹  
 ۷۹، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴  
 ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸  
 سليمان بن احمد فرکتی ۶۵  
 سليمان گرمینی ۳۵  
 سليمان بن يسار ۱۳۰  
 سمان ۳۸  
 سماسی، محمد بابا ۹، ۱۰، ۳۰، ۳۸  
 ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۱۱۵ - ۱۱۸  
 سمرقند ۱۳-۲۳، ۴۱، ۴۳، ۶۷، ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 سمریه ۱۱۴  
 سمعانی ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۵  
 سمنان ۴۳  
 سنایی ۱۳۸  
 سند ۱۱  
 سنن ابن ماجه ۱۳۱  
 السنهوتی، یس بن ابراهیم ۳۵، ۵۲  
 ۱۲۵  
 سنیان - اهل سنت و جماعت  
 السواد الاعظم ۷۴  
 سوخاری ۳۹  
 سهروزدی - شهره، الدین  
 سهروزدی  
 سهروزدی ۲۱  
 سهل بن عبدالله تستری ۱۴۰  
 سیاحت درویشی دروغین ۴۰، ۴۴  
 سیدآتا ۳۸  
 سیداحمد - سیدآتا  
 سیدامیر کلال - امیر کلال  
 سیدتقی خلوتی ۴۰  
 سیدقاسم انوار - قاسم انوار  
 سیدنعمه الله ولی - نعمه الله ولی  
 سیرة ابن هشام ۱۳۰  
 سيف الدين محمود نقشبند ۴۹  
 شافعی، امام محمد بن ادريس ۲۶، ۱۲۱  
 شاکر الحنبلی ۱۱۳  
 شام ۱۱، ۱۲۵  
 شاهرخ تیموری ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۶۸  
 شاهرخیه ۱۷، ۱۸  
 شاه نعمه الله ولی - نعمه الله ولی  
 شاه نقشبند - بهاء الدین نقشبند  
 الشبلنجی، مومن بن حسن ۱۲۱  
 شبلی ۴۷، ۱۴۸  
 شذرات الذهب ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۴۵  
 شرح التاویلات ۷۱  
 شرح تجرید ۱۲۲  
 شرح جلال الدین المحلي ۱۱۳  
 شرح فصوص الحکم ۷۲  
 شرح کشف ۷۱  
 شرح گلشن، راز ۱۲۳  
 شرح مفاتیح ۱۲۶  
 شرح مقدمة الثانية الكبرى ۱۳۰

- شرح المنار ۱۱۳  
شرح المواقف ۱۲۴  
شرف‌الدین کشمیری نقشبندی  
۶۹، ۴۰  
شریبه، نورالدین ۱۱۰  
شریف جرجانی ۷۸، ۱۱۲، ۱۲۵  
شطار (= شطاریه) ۲۳  
شعبان، مید ۴۰  
شمس‌الائمة حلوانی ۶۶  
شمس‌الدین تبریزی ۱۱۱  
شوروی ۹۰  
شوشتری - قاضی نورالله  
شوشتری  
شهاب‌الدین بیرجندی ۷۶  
شهاب‌الدین بن بنت امیر حمزه  
۳۹  
شهاب‌الدین سهروردی، عمر ۴۲،  
۷۱، ۱۰۰، ۱۴۷  
شهاب‌الدین سهروردی، یحیی ۱۴۸  
الشیبی، کامل مصطفی ۲۴، ۲۶،  
۱۲۶  
شیخ اکبر - ابن‌العربی  
شیراز ۲۳، ۴۸  
شیرانی، محمود ۷۴، ۸۵، ۸۹  
شیروانی، زین‌العابدین ۲۶، ۳۲،  
۴۶  
شیمه (= شیمیان) ۲۴، ۲۵، ۷۰،  
۱۲۲  
صاحب‌زاده، محمد اسعد ۲۸، ۶۰،  
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷  
صادق، امام جعفر بن محمد ۱۱،  
۱۲، ۳۰، ۴۰، ۱۲۱ - ۱۲۶،  
۱۲۹  
صادقی کتابدار ۴۸  
صالح بن یونس ۱۲۸  
صحابه (= اصحاب رسول) ۱۲،  
۲۶، ۲۷، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۱۱۵،  
۱۱۷، ۱۳۱  
صحاح سنه ۷۰  
صحیح بخاری ۷۶، ۱۲۷، ۱۴۶  
صحیح ترمذی ۱۳۱  
صحیح مسلم ۷۷  
صدرالدین، امام ۳۲  
صدیق - ابوبکر صدیق  
صدیقیه، ۲۸، ۳۱  
صفا، ذبیح‌الله ۱۰۹  
صفة الصفوة ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۱،  
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۵  
صفی - فخرالدین علی کاشفی  
صفی‌الدین الحی ۲۱  
صلاح بن مبارک بخاری ۷۵  
الصلة بین التشیع والتصوف ۱۲۶  
صنع‌الله نعمة‌اللهی ۲۳  
صوفیان (= صوفیه) ۲۶، ۲۵،  
۳۱، ۵۳، ۱۱۳  
صوفیان صفوی ۲۵  
صوفیان نقشبندی - نقشبندیان  
طبری، محمد بن جریر ۱۲۷  
طبقات ابن‌سعد ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۹  
طبقات الشافعية السنوی ۱۴۵  
طبقات الصوفیة انصاری ۱۴۰،  
۱۴۴

- طبقات الصوفية سلمى ۶، ۵۳، ۶۳، ۶۷، ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
- الطرازی، نصرالله مبشر ۳۴، ۷۳، ۷۴، ۸۸
- الطرائف ۱۲۲
- طرائق الحقائق ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۱-۳۳، ۴۰، ۴۴-۴۶، ۷۷، ۱۲۴، ۱۲۷
- الطرنوی، مأمون بن احمد ۴۵، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- طوس ۴۳
- طهران - تهران ۷۱
- طیبری ۷۱
- طیفور بن عیسی - بایزید بسطامی ۳۱، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- عارف حکمت ۸۹
- عارف دیگ گرانى ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- عارف ریوگری ۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸
- عارف کلال ۱۴۴
- عباس بن عبدالمطلب ۶۹
- عبدالجلیل امام ۳۲
- عبدالحلیم محمود ۱۴۶
- عبدالحی (کاتب) ۸۵
- عبدالخالق غجدوانی ۸-۱۱، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۵۲-۵۴، ۵۸، ۵۹، ۹۹، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۴۲
- عبدالرحمن بن الحارث ۱۳۰
- عبدالرزاق کرمانی ۲۳
- عبدالغزیز دهلوی ۱۲۶
- عبدالغزیز نقاش ۴۸
- عبدالغفور (کاتب) ۸۹
- عبدالغفور لاری ۲۹، ۳۸، ۷۷، ۱۱۱، ۱۳۶
- عبداللطیف تیموری ۱۷، ۱۹
- عبدالله، سید ۴۰
- عبدالله انصاری، خواجه ۱۴۰
- عبدالله بن جعفر طیار ۶۵
- عبدالله خجندی ۴۶، ۱۴۰
- عبدالله دهلوی ۵۱
- عبدالله بن عبدالوهاب ۱۲۸
- عبدالله بن علی ۱۲۸، ۱۲۹
- العبر فی خبر من غیر ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۴۶
- عسیر العاشقین ۱۴۶
- عمیدالله احرار - احرار ۱۸
- عمیدالله بن عبدالله ۱۳۰
- عتر، نورالدین ۱۰۸
- عثمان (خلیفه) ۱۳
- عثمان اسماعیل یحیی ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۵
- عذیوت ۴۳
- عراق ۱۷، ۲۴
- عراقی، فخرالدین ۸۶، ۱۴۹
- عرب ۴۱
- عروة بن الزبیر ۱۳۰
- مزالدین کاشانی ۷۹، ۱۰۷، ۱۲۷
- مسکری - الحسن المسکری ۱۳
- عشرة مبشره ۱۳
- عشقی - الیاس عشقی

- عشقيه (= عشقيان) ٢٢، ٢٣  
 عصام الدين (شيخ الاسلام) ٦٧  
 عطار، حسن ١٤، ٥١، ٧٨  
 عطسار، علام الدين محمد ٧، ٩  
 ٢٣، ٤١، ٥١، ٦٢، ٦٣، ٦٩  
 ٧٥، ٧٦، ٧٨، ١١٧  
 عطار، فريد الدين ١٥، ٢٩، ٥٦  
 ٦٩، ٧٩، ١٠٢، ١٠٨، ١٣٢  
 ١٤٠، ١٤٢، ١٤٨  
 عقايد ٧٦  
 علاء الدولة سمناني ٣٧، ١١١  
 علاء الدين آبيزي ٥٥  
 علاء الدين عطار - عطار،  
 علام الدين  
 علاء الدين علي ١١١  
 علاء الدين غجدواني ٦٢  
 علامه حلي ١٢٢  
 علائيه ٢٩  
 علوم الحديث ١٠٨  
 علي اكبر ٤٠  
 علي بن ابي طالب ١١-١٣، ٢٥-  
 ٢٧، ٣١، ٨٦  
 علي بن جعفر البغدادي ١٢٨  
 علي بن الحسن الترمذي ١٢٨  
 عليشير نوايي، امير ٢١، ٤٩  
 علي نقى ٤٠  
 عمر بن الخطاب ١٣  
 عمر شيخ ١٨  
 عمر قيس ١٢٨  
 عمى بسطامنى ١٢٨، ١٢٩  
 عوارف المعارف ٥٣، ٦١، ٧١  
 ٧٩، ١٣٧، ١٣٩، ١٤١، ١٤٦
- ١٤٨-  
 عودة الصفات وبدئها ١٤٧  
 غجدوان ٣٢، ٣٣، ٣٥  
 غجدواني - عبدالخالق غجدواني  
 غزالي، محمد ١٠، ٥٤، ٧٩، ١٢٠  
 غلاة شيعة ٢٤، ٢٥  
 غلام سرور لاهورى ٣٦، ٤٤  
 غلام علي - عبدالله دهلوى  
 غياث الدين بختيار يزدى ٤٧، ٤٨  
 غياث اللغات ١٤٣  
 فاروقى، احمد - مجدد الف ثاني  
 فاضل، علي ١٤٦  
 فتوت نامه سلطاني ٢٧، ٧٢  
 الفتوحات المكية ١٣١، ١٣٢،  
 ١٣٩، ١٤١، ١٤٤، ١٤٨  
 فخر رازى ١٢٢  
 فخر الدين علي كاشفى ١٠، ١٣،  
 ١٦، ٢٣، ٢٧، ٣٤، ٤٠، ٥٥،  
 ٥٦، ٧٥، ٧٨، ١١٨، ١٢٤  
 فرعون ١٠٩  
 فركت ١٩  
 فروزانفر، بديع الزمان ٣٧، ١٠٨،  
 ١٤٤  
 فرهنگ ايران زمين ٣٣، ٣٦، ٦٠  
 فرهنگ نظام ١٣٤  
 الفرياني، محمد بن يوسف ١٢٨  
 فصل الخطاب ٢٦، ٤٥، ٦٩-٧١،  
 ٧٤، ٧٩، ٨٠، ١٢٥، ١٤٦  
 فصوص الحكم ٧٢، ٧٣  
 الفصول الستة ٧٣

قاضی نورالله شوشتری ۲۵، ۲۷،  
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷  
 قاهره ۳۲، ۳۴، ۴۶، ۶۰، ۷۳،  
 ۸۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱،  
 ۱۴۶  
 قثم شیخ ۴۲  
 قثم بن عباس ۱۱۶  
 قدسیه ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۱، ۳۸،  
 ۴۱، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۶۰،  
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۸۰، ۸۴-  
 ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۴،  
 ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶  
 القدسیة النقشبندیة - قدسیه  
 قرآن ۳، ۴۲، ۴۳، ۷۱، ۷۲، ۷۹،  
 ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳  
 قرشی ۴۳  
 قزوینی، محمد ۲۴، ۱۲۴  
 قسطنطنیه ۱۱  
 قشلاق خواجه مبارک ۴۳  
 قشیری ۵۴، ۱۲۸، ۱۴۰  
 قصر عارفان ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴،  
 ۱۱۸  
 قصر هدوان - قصر عارفان  
 قطب‌الدین نقشبند یزدی ۴۹  
 قفقاز ۱۱  
 قلندران ۲۵  
 قم ۱۲۳  
 قندز ۱۸  
 قندیه ۴۱، ۱۱۵  
 قوام‌الدین البخاری ۸۸  
 قوت‌القلوب ۱۳، ۷۹، ۱۱۳، ۱۳۰،  
 ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۶،  
 قونیه ۳۸، ۷۷

فصیح حیدری ۱۲۵  
 فضل‌الله بن روزبهان - خواجه  
 ملای اصفهانی  
 فقهای سبیه ۱۲، ۱۳۰  
 الفکر الشیعی والنزعات الصوفیه  
 ۲۴، ۲۶  
 فناری، شمس‌الدین محمد ۶۹  
 فهرست کتابخانه آستان‌قدس رضوی  
 ۷۳  
 فهرست کتابخانه اهدائی مشکوة  
 ۷۳  
 فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه  
 تهران ۸۹  
 فهرست مخطوطات شیرازی ۷۴،  
 ۷۶، ۸۵، ۸۹  
 فهرست میکروفیلماها ۸۴، ۸۶  
 فهرست نسخه‌های خطی شرقی در  
 آکادمی علوم ازبکستان ۹۰  
 فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۳۴،  
 ۳۵، ۷۵  
 فهرست نسخه‌های خطی فارسی و  
 تاجیکی ۳۹  
 فهرس المخطوطات الفارسیة ۳۴،  
 ۷۳، ۸۸  
 الفیوضات الاحسانیة ۴۵  
 الفیوضات الخالدیة ۲۸، ۶۰، ۸۰،  
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷  
 قازان ۱۱  
 قاسم انوار، سید ۲۱، ۲۲، ۴۱،  
 ۱۱۹  
 قاسم بن محمد بن ابی‌بکر ۱۲، ۱۳،  
 ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۱۳۰، ۱۴۲

- قیزیل رباط ۴۳
- کابل ۲۹، ۳۹، ۱۳۶
- کاشان ۴۸
- کاشغری - سعدالدین کاشغری
- الکاظم، امام موسی بن جعفر ۱۱، ۴۰
- کانپور ۱۰، ۳۶
- کاشفی، علی - فخرالدین علی کاشفی
- کاشفی، ملاحسین ۲۴، ۲۶، ۲۷
- کبرویه ۲۱
- کتابخانه آستان قدس رضوی ۷۳
- کتابخانه آکادمی علوم ازبکستان ۹۰
- کتابخانه انستیتو ملل خاور ۳۴
- کتابخانه ایندیاناپیس ۸۹
- کتابخانه بادلیان ۳۱، ۴۱، ۵۳، ۸۹، ۱۳۷
- کتابخانه دانشگاه پنجاب ۷۴، ۸۵، ۸۹
- کتابخانه عارف حکمت ۸۹
- کتابخانه مجلس شورای ملی ۷۴
- کتابخانه مدرسه عالی میپهسالار ۷۳
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۷۱، ۷۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹
- کتابخانه ملی پاریس ۲۹، ۵۱، ۵۵، ۸۵
- کتابخانه ملی ملک ۲۴، ۶۵، ۷۲، ۷۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰
- کتابخانه موزه بریتانیا ۳۲، ۳۳، ۷۵
- کتابخانه موزه کابل ۹۰
- کتابخانه ایاصوفیه ۴۵، ۸۴، ۸۸
- کتابخانه اسعد افندی ۷۱
- کتابخانه بایزید ۱۰۹
- کتابخانه سلیم آغا ۷۱، ۷۹، ۱۴۷
- کتابخانه شهید علی ۷۳
- کتابخانه محمد مراد ۷۱
- کربین، هانری ۱۰۹
- کرمیه ۴۳
- کش ۴۳
- کشاف ۷۱
- کشاف اصطلاحات الفنون ۱۱۳
- کشاورز، کریم ۱۳، ۱۴
- کشاورزی و مناسبات ارضی ۱۳
- کشف الظنون ۳۵، ۴۵، ۷۱، ۷۳، ۱۲۵
- کشف المعجوب ۷۱
- کشکول بهایی ۱۲۲-۱۲۴
- کلابازی ۱۴۷
- کلال - امیر کلال
- کلمات بهاءالدین نقشبند - قدسیه
- کلمات خواجه پارسا ۷۵
- کلمات قدسیه - قدسیه
- کلیات عراقی ۱۴۹
- کمال گچکولی ۷۷
- کمشخانوی احمد ضیاءالدین ۴۶
- کنز العمال ۱۳۱
- کنوز الحقائق ۱۳۶، ۱۴۴
- الکوثری، محمد زاهد ۴۰
- کوشک هندوان - قصر هندوان
- کوفین ۴۳
- کوهک (رود) ۴۲
- کیوان سمیعی ۱۲۳



- الکيالي، عبدالقادر ۴۵  
گچکولي ← کمال گچکولي  
گوتنگن ۱۳۰  
گوهرين، سيدصادق ۱۰۸  
لاهور ۷۴، ۸۵، ۸۹  
لاهيچي، شمس الدين ۱۲۳  
اللباب في تحرير الانساب ۶۶، ۱۴۵  
لغات عاميانه فارسي افغانستان ۳۹  
لغتنامه دهخدا ۴۷، ۱۲۴  
لکنو [= لکنهو] ۸۷، ۱۲۶  
اللمع ۱۲۸، ۱۴۶  
لمعات ۸۶، ۱۴۹  
اللؤلؤ المرصوع ۱۰۸  
ليدن ۱۳۴، ۱۴۶  
ماسينيون ۱۳۵  
مالك بن انس، امام ۳۲  
ماوراءالنهر ۸، ۹، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۶۷، ۷۶، ۱۱۴  
مثنوي مولوي ۲۷، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲  
مجالس المؤمنین ۲۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶  
مجالس النفايس ۲۱، ۲۷، ۴۱، ۴۹، ۷۷  
المجدالتالذ ۱۲۵  
مجدد الف ثاني، احمد ۲۹، ۵۳، ۵۸، ۵۶  
مجددي فاروقي، ابوالحسن زید ۵۶  
مجدديه ۲۹  
مجدالدين بقدادی ۵، ۱۱، ۴۴  
مجدوبغليشاه ۲۶  
مجله اسلام ۶۷  
مجله مطالعات اسلامي ۷۵  
مجمع الخواص ۴۸  
مجموعه در ترجمه احوال شاه  
نساء ۲۳  
محبوبيه ۷۳  
محبوب: محمد جعفر ۲۷، ۳۳، ۴۴  
محمد (رسول الله صلعم) ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۶، ۳۱، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۲  
محمد (پدر بهاءالدين نقشبند) ۴۰، ۴۱  
محمد اصغر (= خواجه خرد) ۱۱۵  
محمد اکبر (خواجه کلان) ۱۱۵  
محمد امين الكردي ۳۶، ۴۰، ۴۶، ۵۲، ۵۵، ۱۱۳، ۱۲۵  
محمد امين بن محمود بخارايبی ۲۱  
محمد بشير حسين ۷۴، ۸۵  
محمد بن جرير ← طبري  
محمد بن جعفر ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶  
محمد جوکي ۱۷  
محمد جهانگیر، مير ۱۵  
محمد خان شيباني ۱۸، ۳۳  
محمد زاهد ۱۷، ۱۸، ۱۳۳  
محمد زاهد کابلي ۷۳  
محمد بن سليمان بقدادی ۱۱

- ۲۸، ۴۶، ۵۱، ۱۲۵  
محمد طاهر نقاش ۴۸  
محمد عبدالستار خانصاحب ۸۷  
محمدعلی کرمانشاهی ۱۲۶  
محمد قاضی ۱۸  
محمد معماهی ۱۷  
محمد مفید مستوفی یزدی ۴۸  
محمدبن منور ۱۰۹، ۱۲۱  
محمدبن الواضع ۸، ۱۱۴، ۱۱۶  
محمود، سید ۴۰  
محمودتیموری، سلطان ۱۶، ۱۸، ۲۰  
محمودخان شیبانی ۱۸  
محبی‌الدین ابن‌العربی ← ابن‌العربی  
مخدوم نیشابوری، میر ۴۱  
مدرسه خانیه ۱۸  
مدینه ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۸۹، ۱۰۸  
مرآت الحق ۲۶  
مرزبان نامه ۱۳۴  
مرصادالعباد ۷۹، ۸۰، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶  
مرو ۱۴، ۱۷، ۴۳، ۱۱۴  
مزار بهاء‌الدین ۴۴  
مزار ژنده‌پیل ۷۲، ۸۷  
مزار مزداخن ۱۱۶  
مسارات، جلال‌الدین ۶۷  
مسجد جامع بخارا ۱۶  
مسکو ۳۶  
مسندابن حنبل ۱۳۱  
مشارق ۷۶  
مشایخ ترک ۳۸  
مشکلات نفعات‌الانس ۳۸، ۷۷
- مشهد رضوی ۴۳، ۷۳، ۷۴  
مصابیح ۷۶  
مصباح‌الهدایه (۶۱، ۷۹، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷)  
مصر ۱۱، ۲۸، ۶۳، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۸۷، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۳  
مطرزی ۱۳۳  
معارف بهاء‌ولد ۱۰۸  
معالم‌التنزیل ۷۱  
معجم‌البلدان ۱۲۷  
معجم‌المطبوعات ۴۵  
معروف کرخی ۱۱، ۳۱  
معروفیه ۲۶، ۳۱  
مزالدین حسین، ملک ۴۳  
معین‌الفقراء ۱۱۵  
المقرب ۱۳۳  
مفولان ۲۴  
مقالات خواجه بهاء‌الدین ← قدسیه  
مقامات امیرکلال ۳۹  
مقامات بهاء‌الدین نقشبند ۹، ۴۰، ۴۱، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۸  
مقامات عارف ریوگری ۳۶  
مقامات عبدالخالق غجدوانی ۳۳  
المقصدالاسنی ۷۱  
مکتوبات امام ربانی ۱۱۵  
مکه ۶۷، ۶۸، ۷۱  
ملاحسین واعظ ← کاشفی  
مناسک‌الحج ۷۳  
مناجیح‌السير ۵۶-۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴

- مناقب شاه نعمه الله ولي ۲۳، ۲۴  
 مناوی ۱۴۲  
 منبع الاسرار ۴۵  
 المنتظم ۱۴۵  
 منزوی، احمد ۳۴، ۳۵، ۷۱، ۷۳-  
 ۷۵  
 منزوی، علی نقی ۱۱۰  
 المتقدمن الضلال ۷۱  
 منطبق الطیر ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۲،  
 ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳  
 المواهب السرمديه ۳۷، ۳۸، ۵۲،  
 ۱۲۵  
 موزه بریطانیا ۳۴، ۷۵، ۸۶،  
 ۱۱۰  
 موسی ۴، ۵۱، ۶۲، ۱۱۱، ۱۴۳  
 مولوی، جلال الدین ۲۷، ۳۷، ۶۸،  
 ۱۰۷-۱۱۲، ۱۲۰، ۱۴۴  
 موله، ماریژان ۷۵  
 مؤمن خراسانی، محمد بن عیسی  
 ۱۲۴  
 مهاجرین ۱۳۰  
 مهمان نامه بخارا ۱۸، ۳۳، ۴۰،  
 ۱۱۵  
 میرجمال قلندر ۲۲  
 میزان الاعتدال فی نقد الرجال  
 ۱۱۴  
 نامه دانشوران ۱۲۳، ۱۲۶  
 نامه مینوی ۲۳  
 نایب الصدر شیرازی ۲۲، ۳۲،  
 ۳۳، ۴۴، ۴۶، ۷۷، ۱۲۷  
 نبی اکرم - محمد  
 نجم الدین رازی ۷۹، ۱۳۷  
 نجم الدین کبری ۱۵  
 نخشب - نسف  
 نرشنی ۱۱۴  
 نزهة القلوب ۲۷  
 نسخه الحق ۱۰۹  
 نسف ۴۳، ۶۸  
 نسفی، نجم الدین عمر ۷۱  
 نشریه نسخه های خطی ۷۳، ۸۹  
 نصایح ۳۴  
 نصرآبادی، ابراهیم بن محمد ۵۴،  
 ۱۱۳  
 نصرآبادی، محمد طاهر ۴۸، ۴۹  
 نظام الدین خاموش ۱۵، ۲۱  
 نعمه الله ولی، سید ۲۳، ۲۴، ۲۵،  
 ۲۶، ۷۷  
 نعمه الله بیان ۲۳، ۲۵  
 نجات الانس ۱۱، ۱۲، ۲۳، ۲۴،  
 ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۱،  
 ۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۶۸، ۶۹،  
 ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۱۱۱،  
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰،  
 ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲،  
 ۱۴۴، ۱۴۵  
 نفیسی، سعید ۳۳، ۳۵، ۳۶  
 نقد النصوص ۷۲  
 نقشبند - بهاء الدین نقشبند  
 نقشبندیان (= نقشبندیه) ۹-  
 ۱۱، ۱۴-۱۷، ۱۹-۲۳، ۲۵  
 ۳۲، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۵۴،  
 ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۷۲،  
 ۸۰، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰،  
 ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۵  
 نقشبندیه احراریه ۲۹

- نقشبندیہ مجددیہ ۲۹  
نقشبندیہ مجددیہ خالدیہ ۲۹  
نقش الفصوص ۷۲  
نوادر الاصول ۷۱، ۱۳۵  
نوائی، امیرعلیشیر ← علیشیرنوائی  
نور (کوه) ۲۲  
نورالابصار ۱۲۱  
نوربخش، سیدمحمد ۲۴، ۲۵  
نوربخشیه ۲۵  
نورالدین ابوالفتوح محدث ۱۲۵  
نورالهدایة والعرفان ۶۰  
النوری ۱۲۷  
النهاية فی غریب الحدیث ۱۴۱،  
۱۲۹  
نیکلسن ۱۰۸  
نیل ۴، ۱۰۹  
وابکنی ۳۶  
الواردات ۴۵  
واسطی ۱۲۵  
وامبری، آرمینیوس ۴۴  
وحید دستگردی ۴۸  
وصایا ۳۴، ۵۳  
وفیات الاعمیان ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۵  
هانسو ۱۱  
هجویری ۷۱  
هدایت، رضاقلی ۱۲۷  
هدایة الطالبین ۶۰  
هترات ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۴۳، ۶۸  
۸۷  
هفت اورنگ ۱۳، ۱۵، ۲۰، ۲۶،  
۵۶، ۱۳۴، ۱۳۶  
همایی، جلال‌الدین ۲۳، ۱۰۷،  
۱۲۰  
همدانی، یوسف بن ایوب ۵، ۹،  
۱۰، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۸، ۴۴،  
۱۰۰، ۱۱۵  
هند ۱۰، ۱۱، ۴۸، ۸۷  
یافعی، عبدالله ۱۴۵  
یاقوت ۳۲  
یثرب ۲۰  
یحیی بن معاذ ۱۳۵  
یسوی ← احمد یسوی  
یوسف ۱۳۳  
یوسف بن حسین رازی ۱۱۳  
یوسف بن محمد بن بندار ۱۲۸



# **QODSIYYAH**

**(Sayings of Bahā aḌ-Din Naqshband)**

by

**Mohammad b. Mohammad Pārsā**

**(1348?-1420 A. D.)**

Edited by

**AHMAD TĀHERI IRAQI**

Tehran

1975